



Foundation For Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای نادر اسکوئی

مصاحبه کننده: آقای دکتر هرمز حکمت

واشنگتن، دی. سی.

۱۵ مه ۱۹۹۱ چهارشنبه

برنامه تاریخ شفاهی بینیاد مطالعات ایران مصاحبه با آقای نادر اسکوئی مصاحبه کننده هرمز حکمت چهارشنبه ۱۵ مه ۱۹۹۱ واشنگتن.

سؤال : آقای نادر اسکوئی فکر میکنم بهتر باشد سوال را شروع کنیم در باره سوابق خانوادگی شما و دوران تحصیل شما تا بعد بررسیم به سوال های دیگر.

آقای نادر اسکوئی: نادر اسکوئی هستم و در تهران بدنبال آمدم ۱۴ آبان ۱۳۲۷، پدرم ارتضی بوده دوران دبستان را چندین شهر مختلف ایران از جمله گرگان، اهواز، تهران و شهرهای مختلف دیگر دبستان بودم دبیرستان در تهران بودم در تمام مدت در ۱۳۴۵ از دبیرستان البرز فارغ التحصیل شدم شش سال هم در البرز بودم در رشته ریاضی . دیپلم ریاضی البرز را داشتم بعد برای تحصیلات به خارج آمدم.

سؤال : بعد برای تحصیلات به خارج آمیدید قبل از آنکه به آنجا پردازیم در دوران دبیرستان در سال هائی که شما بودید در البرز می توانید وضع سیاسی را یک کمی برای ما بگوئید آیا در فعالیت سیاسی هیچ شرکتی داشتید علاقه داشتید یا نه.

آقای نادر اسکوئی: سال هائی که من البرز بودم بویژه سه چهار سال آخر البرز را که عقلمن بیشتر می رسید به کارها درست بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود ۱۵ خرداد ۴۲ سالی بود که تمام آن حوادث اتفاق افتاده بود بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اصولاً دبیرستان ها به نظر می آوردنند که خیلی ساکت بودند تا زمانی که ماهای بودیم آن موقع این را من با کسانی که قبل از ۱۵ خرداد در مملکت در دبیرستان بودند فعالیت داشتند این را چک می کردم همه شان همین را می گویند قبلش دبیرستان ها خیلی بیشتر جنبه سیاسی درشان بود ولی بعد از ۱۵ خرداد بطور خیلی وسیعی به سکون سیاسی عجیبی دبیرستان ها را گرفته بود و این اتفاقاً بر می آید تا حدود امکاناً خیلی ها تاریخ ۱۳۴۶ را صحبت می کنند حوادث اتوبوسرانی درگیری های سیاسی که به خاطر آنها دوباره فعالیت سیاسی زیادتری در آن روزها انجام می شود. دوره ای که من در دبیرستان بودم بویژه دوران سه سال و چهار سال آخر دبیرستان دورانی میشود گفت دوران خیلی سکون سیاسی دبیرستانها بود . شخصاً در گیر سیاسی بودم و اصلانه از خانواده نظامی آمده بودم و هیچ نوع تماسی از آن

لحاظ با مسائل سیاسی نداشتم مسائل سیاسی اپوزیسیون شدیداً علاقمند به مسائل سیاسی بودم خودم.

سؤال: راجع به رژیم داوری می کردید در آن سال ها.

آقای نادر اسکوئی: بطور کلی طرفداری می کردم ازش. ولی همان موقع ها می توانم بگویم سر چند تا مسئله پا می شدم یکی سر ۱۵ خرداد بود که من خیلی جوان بودم من کلاس هفت دبیرستان بودم یا هشت بودم پسرعمومی مرا که آن موقع دانشکده می رفت دستگیر کرده بودند به خاطر تشابه اسمی او اصلاً در گیر هیچ نوع کارهای سیاسی نبود و این وقتی که از زندان آمده بود بیرون و بعد از یکماه که بالاخره آزادش کرده بودند تعریف هائی که می کرد چه بلاحائی به سرش آورده بودند که بعد فهمیده بودند که تشابه اسمی است و آزادش کرده بودند خیلی زیاد خانواده ما را بخصوص مرا و بچه های همسن ماها را تحت تأثیر قرار داده بود خیلی زیاد این تماس این نظریه منفی را نسبت به رژیم از این لحاظ سیاسی داشتم ولی بطور کلی نه.

سؤال: حتی سال های آخر دبیرستان را هیچ فضای برای بحث و گفتگو بین دانش آموزان نبود.

آقای نادر اسکوئی: اصلاً نبود اساساً حداقل دبیرستان ما که این بود و فکر می کنم دبیرستان های دیگر که آشنا داشتم همه این را می گفتند دوران واقعاً سکونی بود آن دوران و تقریباً می شود گفت حوادث اتوبوسرانی که سال بعدش اتفاق افتاد و دانشگاه البرز که اعتصاب وسیعی کردند و پیوستند به آن تظاهرات خیابانها به خاطر گران شدن قیمت اتوبوس بوده آنجا یک نقطه عطفی گذاشتند.

سؤال: یعنی شما آن موقع در خارج بودید.

آقای نادر اسکوئی: بله، من در امریکا بودم.

سؤال: خوب یک کمی راجع به دوران تحصیل در امریکا لطفاً بفرمائید.

آقای نادر اسکوئی: من سال میلادی می شود سال ۶۷ من آمریکا آمدم دانشگاه کالیفرنیای جنوبی یونیورسیتی . . . اول آدمد برای اینکه رشته مهندسی را ادامه بدهم و برای رشته مهندسی هم پذیرش گرفته بودم دو سال اول دانشگاه که بودم اتفاقاً رشته ام مهندسی بود البته دو سال اولیه بود که کرس های قبل از مهندسی را می گرفتم مثل ریاضیات، فیزیک، شیمی این دورانی که من آمریکا آمده بودم دوران خیلی درست برخلاف آن دوران مدرسه البرز که برای شما شرح دادم که چقدر دوران سکون سیاسی بود سال ۶۷، ۶۸ که دو سال اولی بود که من در امریکا بودم دوران اوج جنبش سیاسی توی دانشگاه های امریکا بود به خاطر ضدیت با جنگ ویتنام درست نقطه مقابل آن محیطی بود که من در ایران با هاش مقابله کرده بودم و به امریکا آمدم دانشگاه ما با اینکه دانشگاه خصوصی است در لوس انجلس و به خاطر دانشگاه خصوصی بودنش امریکائیان که آنجا می آیند که ۹۹ درصد از یک طبقات خاصی از شهر می آیند و گرنه می توانستم دانشگاه یو سی ال مجانية بروم و به با این وجود به خاطر این انتظار می رود جنبش سیاسی کمتر توانیم باشد و با این وجود تحت تأثیر این محیط خیلی شارژه و داغی که در تمام امریکا و اروپا بود دانشگاه ما هم وسیعاً در ش فعالیت بود اساس فعالیت هم ضدیت با جنگ ویتنام و طرح مسئله خروج آمریکائی ها از جنگ بود. خیلی مسئله جدی بود برای ماهها چونکه مثلاً من در شبانه روزی زندگی می کردم هم اطاقی های من سال اول امریکائی ها و همکلاسی های من امریکائی ها پنجه شنبه ها ما می رفتیم بولتن وزارت دفاع امریکا را بخوانیم و ببینیم از کسانی که می شناسیم کشته شدند در جنگ یا نه یعنی خیلی ملموس بود برای ما این نبود که یک گوشه ای از دنیا نشسته باشیم و شنیده باشیم جنگی در میان مخالفت و موافقت بکنیم با آن جنگ اسامی که وزارت دفاع آمریکا اعلام می کرد پنجه شنبه و پنجه شنبه شاملی است از افرادی بود که یا دانشجو بودند فارغ التحصیلانشان از آن مدرسه ای ها فامیل های بچه ها بودند یا دوستان بچه ها بودند یا برادرشان بودند یا خواهرشان بودند حالا نمی خواهم کسی خوشش بیاید که زنها بودند یا نه ولی بهر حال بطور خیلی جدی مسئله ملموس بود و جنبش خیلی وسیع درست نقطه مقابل آنچه که البرز بود سکون سیاسی کامل در آن محیط درسی و همچ درس و هیچ چیز غیر از درس بخصوص ماهها که ریاضی و درس خوان های مدرسه بودیم نهایتاً به یک محیطی که کاملاً متفاوت بود خیلی جنبه های سیاسی و اجتماعی مطرح بود.

سؤال : برای شما عجیب نبود و یا مشکل نبود که از یک محیط غیر سیاسی یکمبو با یک فضای خیلی فعال سیاسی وارد شوید هیجان انگیز بود یا آسان بود این گزار.

آقای نادر اسکوئی: صد در صد هیجان انگیز بود شکی درش نبود و اصلاً غیر باور و جنبه جنبش سیاسی آن موقع امریکا دقت بکنیم همراه بود با یک جنبش اجتماعی وسیع بطور اشتباهه هیپی گری گفته بشود شاید بهش فکر نمی کنم همه جوانب اجتماعی آن زمان را برساند و غلط است ولی بهر حال اینطور معروف شده این جنبه هائی بودش که فقط جنبه های مخالف سیاسی نبود یک هویت جریانی در بین حتی بچه های آن مدرسه که از بچه های هیئت حاکمه آن شهر در آنجا بودند یک جریانی بودش که دنبال ماشین بهتر دیگر نبودند دنبال آن جلال و جبروتی که معمولاً می آمدند دانشگاهها و چهار سال بمانند و بروند انجام بدھند نبودند حتی قیافه هایشان البته وقتی من آشنا شدم همه ساده می پوشیدند ولی بعدها که آشنا شدند به محیط امریکا چقدر فرق کرده بودند آن وقتی که ما وارد شدیم این ساده پوشی ساده پوشی خیلی جدید بوجود آورده بود، موها خیلی بلند بود فقط این نبود که شیک باشد یک نوعی اعلام موضع بود به جامعه که من فرق دارم با آن جامعه که شماها تا حال ساختید و انتظار دارید بسازید یعنی جنبه های فقط ضدیت با جنگ و یتنام نبود یک جنبه وسیع حرکت وسیع اجتماعی بود و طبیعتاً برای ما ها که از یک خانواده نظامی برگشتم و بایام سرلشگر ارتش بوده و خیلی خانوادگی مادریم توی دستگاه دولتی بودند همه و خیلی حالت محافظه کارانه و طرفداری از آنچه که هست درشان بوده و به یک همچین جائی رسیده بودند بسیار هیجان انگیز بود سخت بود این تعقیب به طرز عجیب آوری نه به طرز خیلی عجیب آور آسان بود و من سخت می توانم این را برای شما شرح بکنم که چطور می تواند یک پسر ۱۸ ساله با همه آن گذشته ای که در مملکت داشته به این راحتی بتواند این محیط جمعش بکند نمی دانم شاید مقتضای سن بود.

سؤال: بر من جالب است که بدانم شما چطور در همان اوan ورود این مسائلی که همساگردی های آمریکائی شما داشتند چه ناراحتی و نارضایتی نسبت به جنگ و چه نسبت به محیط اجتماعی بطور کلی این نارضایتی و ناراحتی برای شما قابل فهم باشد و یا بتوانید شما باهاش همدردی بکنید به آن صورت که وارد فعالیت بشوید به این سرعت.

آقای نادر اسکوئی: طبیعتاً یک نوع سبز این طوری نیست که روز اول من وارد شدم فردای صبحش اینها شرح دادند که داستان امریکا اینطوری است که من گفتم پس من با شما هم آهنگ اینطوری نیست سه چهار

ماه اول که دنبال کلاس‌های زبان خود دانشگاه بودیم که زبان خودمان را بهتر بکنیم و اصلاً مثل اینکه در یک ابری داری زندگی می‌کنی که نمی‌فهمی چه دارد می‌گذرد. طبیعتاً این نبود که روز اول اینظروری باشد ولی بدون شک کسی که ماه‌ها ۸ نفر ایرانی بودیم که همزمان اسم ما را نوشتیم و وارد این دانشگاه شدیم آن موقع ایرانی خیلی کمتر بود نسبت به سال‌های بعد اصلاً کلاً ۵۰ نفر ایرانی در تمام دانشگاه بود بعدها همین دانشگاه اوج خودش هزار نفر ایرانی داشت آن وقت ۴۰، ۵۰ نفر کل ایرانی‌های آن موقع بود. تأثیری درکسانی که با من آمده بودند خیلی‌ها بویژه کسانی که همسن من بودند نه برای گراجوئت اسکول برای سال اول آمده بودند این تأثیر را داشت بهرحال واقعیتی بود که ما سر کلاس می‌رفتیم برمنی گشتم و تمام این جنبش‌ها را و تظاهرات را می‌دیدیم کلاس‌ها را می‌بستند بحث بود توی دورنمورهای بحث بود توی خیابان بحث بود، اصلاً دانشگاه‌های آمریکا کمپوس‌های آمریکا کمپوس‌هایی که امروزه شما می‌بینید هیچ شباهتی به این کمپوس‌ها نداشت خیلی راحت دراین بحث‌ها خوب طبیعتاً ماه‌ها هم یک بکراندی آمده بودیم اهل سواد خواندن و کتاب این حرف‌ها بودیم خیلی راحت توانستیم جذب بشویم یک شبه تاب نیفتاد منظورم آن نیست که یک شبه تاب افتاد تا بگویم جذب چنین محیطی شدم فقط هم سیاسی نبود داستان کل اجتماعی زندگی روزمره اصلاً یعنی یک نوع زندگی بود خیلی راحت توانستیم جذب بشویم خیلی از بعدها همکلاس هایم را البرز که دیدم که به نوعی بعدها به جنبش خصوصی شاه پیوسته بودند مختلف خیلی هایشان از این مسیر رفته بودند خیلی جالب بود هرچه شاگرد اول و شاگرد دوم و سوم داشتیم از این مسیر اتفاقاً زودتر رفته بودند و یا اینکه پذیرش این موقعیت جدید برایشان آسانتر بود.

سؤال: چقدر طول کشید که شما از این علاقه و فعالیت شرکت در این جنبش محیط آمریکا برعلیه سیاست‌های خود دولت آمریکا و جامعه آمریکا وارد بشوید به علاقه به مسائل ایران و فکرکردن راجع به مسائل ایران و فعالیت درآنجا بود.

آقای نادر اسکوئی: قبل از اینکه جواب این سؤالتان را بدهم ببینید تا آنجائی که شخص کی فعال شدم یعنی کی تحت تأثیر این محیط شروع کردم یک جهت سیاسی پیدا کردم که کاملاً متضاد بود با آنچه که در ایران داشتم سال دومی بود که در آمریکا بودم کلاس سال دوم دانشگاه بودم به عنوان توی انتخابات خود دانشگاه که استودنت گاورمنت بوجود می‌آید توی انتخابات آنجا به عنوان نماینده تمام دانشگاه‌های خارجی انتخاب شدم

آن موقع باز حکومت دانشجوئی بصورت گاورمنت فرق داشت با الان آن موقع حکومت دانشجوئی خیلی جنبه های سیاسی پیدا کرده بود یعنی خیلی ها رأی می دادند که آیا شما موافق ویتنام هستید یا مخالف ویتنامید مسئله ویتنام با مسئله با کی هستید و چگونه فکر می کنید یکی از مثل اینکه انتخابات برای کاخ سفید باشد یا برای مجلس باشد یعنی دیگر فقط جنبه صنفی نبود که این روزها هست و به حق هم هست ولی فقط جنبه صنفی نبود طرف را انتخاب می کنید که مثلاً درس برای ما شباهی جمعه بهتر بتواند برای کنسرت های بهتری بیاورد توی دانشگاه درس بگذارند اینها دیگر ایشو نبود گو اینکه همه کارها را ما می کردیم ولی خیلی وقت ها مسئله استودنت گاورمنت درآنجا خیلی وقت ها چیزهایی را تصویب می کرد و مصوبه را می گذراند که ربطی واقعاً مسئول سطح دانشگاه نداشت راجع به آن مسائل تمام دنیا و آخرت قسم میداد.

سؤال : این دوران ماریو ساویو بود آن چه بود در کالیفرنیا یکی از رهبران دانشجو خیلی سرو صدا می کرد شاید در کمپس شما نبود ماریو ساویو .

آقای نادر اسکوئی : نمیدانم الان کی است این دوران را که می گوییم سال ۶۸ است توی آمریکا فرماندار کالیفرنیا بود اول آنجا وارد شدم و بعد سال بعد که سال سومم بود که در آنجا بودم در همان استودنت وایس پرزیدنت آنجا شدم که اولین خارجی بودم که اینطوری شدم که وایس پرزیدنت استودنت بادی آنجا پرزیدنت آنجا بیل مارک خیلی توی این یکی از رهبران جنگ زده درآنجا بود و من یکی از واتیکت آن سال بعد آدمم بالا در حقیقت اولین باری که بطور جدی و مشخص وارد مسائل سیاسی شدم از طریق سیاست درون دانشگاهی درون کمپس و از طریق اول نماینده دانشگاه خارجی بعد هم وایس پرزیدنت استودنت امریکا شدم از طریق تمايل با مخالفت با امریکا در ویتنام و آن کارها بود که مرا به سیاست کشاند و قبل از اینکه وارد سیاست ایران بشوم.

سؤال : چهارچوب فکری، ایدئولوژی سیاسی هم در این موقع برای خودت تعیین کرده بودی.

آقای نادر اسکوئی : من سال دوم گفتم دو سال اول که من داشتم بہتان گفتم برای مهندسی آماده بودم آخر سال دوم رشته ام را عوض کردم رفتم روابط بین المللی علوم سیاسی البته دانشکده ما از روابط بین المللی

علوم سیاسی جداست دو تا دپارتمان مختلف است ولی در حقیقت همان علوم سیاسی گفته می شود به خاطر علاقه ای که به مسائل سیاسی دنبال کرده بودم اصلاً رشته ام را عوض کردم رفتم در روابط بین المللی وسیعاً شروع کردم بجای اینکه کورس های ریاضی و فیزیک بگیرم وسیعاً کورس های فلسفه می گرفتم کورس های جامعه شناسی می گرفتم اقتصاد اصلاً تمام دیدگاهم را عوض کرده بودم که چه می خواهم یاد بگیرم از لحاظ سیاسی افکاری که داشتم خیلی گنگ بود آن موقع خلاصه می توانم بکنم اینکه وسیعاً کاتولیبرایزم آن زمان بود. لفت چپ و راست استفاده نمی کنم چون واقعاً نمی دانم می توانیم برویم تعریف بکنیم و همان هم کرد ولی برای آن کانتکس امریکا شاید مفهوم نداشته باشد این حرفها. ولی شدیداً حمایت لیبرایزم داشتم از لحاظ سیاسی و از لحاظ کورس های فلسفی می گرفتم و اینها و آن وقت وارد علوم سیاسی شدم خیلی یکهو شکوفا شد کارم اگر ریاضیات و فیزیک را یک جوری می گذراندم برای اینکه بروم بگذرانم با اینکه رشته ام این بود معدل خیلی بالا توی ایران وارد رشته ریاضی شده بودم و اینها ولی توی فلسفه و اقتصاد اینها خیلی در راحت می توانستم پی پر بنویسم A بگیرم اصلاً شکوفا شده بودم وقتی وارد آن رشته شدم طبیعتاً خیلی در همان زمان قبل از اینکه وارد جنبش سیاسی ایران بشوم افکار عمومی سیاسی می توانم بگویم افکار خیلی لیبرالی بود که تحت تأثیر آن محیط هم بود شدیداً کتاب می خواندم روزنامه وسیع می خواندم دو سه تا روزنامه در روز نیویورک تایمز هنوز هم این دردش نیفتاده حدود بیست سال که روزانه داریم این روزنامه را می خوانیم اخبار گوش بدhem توی کوران سیاست روز مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری امریکا چون من در گیر سیاست امریکا بودم از طریق همین حکومت دانشجوئی آنجا تمایلات شدید به جناح ها خیلی لیبرال حزب دمکرات داشتیم از نماینده های آنها دفاع می کردیم کمپاین می کردیم این فرم عمومی ذهنی من بود.

سؤال : چه شد و چقدر طول کشید که مسائل ایران مطرح شد در چه قالبی.

آقای ینادراسکوئی : هم زمان تقریباً هم زمان تا آن موقعی که من فعالیت دانشگاه بودم برای وینتام فعالیت می کردم و اینها کنفرانسیون در لوس انجلس فعال بود انجمنی داشت بنام انجمن دانشگاه ایرانی در جنوب کالیفرنیا که شامل دانشجویان ایرانی بود که اساساً در یو سی ال درس می خواندند و بعضی از دانشگاههای مختلف منتها در دانشگاه ما که یو سی ال بود پایه زیادی نداشت ولی بدون اینکه من عضو انجمن بوده باشم در سخنرانی ها هم شرکت می کردم خیلی وقت مثلاً اول سخنرانی که شرکت کردم یادم است.

سؤال : از همان سال اول بود.

آقای نادر اسکوئی : نه آخرهای سال ۶۸ یکسال و نیم بعد از اینکه وارد شدم اولین سخنرانی که من شرکت کردم یادم هست یک سخنرانی بود راجع به انقلاب مشروطه در ایران، که تاریخچه انقلاب مشروطه در ایران و متأسفانه ماها که ریاضی خوانده بودیم بویژه تاریخ ایران را خیلی کم می دانستیم و من خیلی انترسان بودم که بروم این نوع سخنرانی ها شرکت بکنم در حین رفتن به این سخنرانی ها با یک دسته از ایرانی هائی که در یو سی ال بودند دوست شده بودم و با یک دسته دیگر هم دوست بودم چون بچه های البرز بودند بهر حال بهمه استاد می گفتند به هوای البرز استادان را دیدیم آنجا و با هاشان آشنا شدیم و از طریق دوستی با آنها خیلی نزدیک بودم و با ایشان بودن برای اینکه عضو باشند علت نبودن عضویتم در کنفراسیون ضدیت با ایشان نبود توی یک باغ دیگر بودم باغ فعالیت های جنبش ضد جنگ ویتنام گرفتاری . . .

سؤال : فکر می کنید تضادی داشت عضویت در آن.

آقای نادر اسکوئی : تضاد نبود عضویت در آن موقع هر که عضو میشد فولتايم در ایران بود یعنی تقریباً شما تمام کارتان و زندگی تان را می گذاشتید.

سؤال : برای کنفراسیون.

آقای نادر اسکوئی : تقریباً اینطور بود در آن موقع در فعالیت های مختلف شرکت بکند و اینها من بیشتر یک سری فعالیت فرهنگی شرکت می کردم مخالفتم با شاه کی شروع شد از همان تقریباً زمانی که فعال شدم در جنگ ویتنام خیلی راحت می توانستم برای خودم بین ویتنام جنوبی و شاه مقایسه بکنم.

سؤال : بر اساس خاطرات اطلاعاتی که از ایران داشتید یا بر اثر مطالعه و خواندن ادبیات سیاسی راجع به ایران در امریکا چه جوری مقایسه می کردید.

آقای نادر اسکوئی : آن موقع من اصلاً راجع به ایران فکر نمی کردم که مخالفتم با شاه به خاطر زمینه ای که از ایران دیدم و بعدها که خیلی پیر شدم و بر می گردم به گذشته نگاه می کنم یک چیزهایی مثل اینکه بر می گشت و خودم هم خیلی آن موقع حداقل کانترس نبودم و چه بسا بوده حتماً این تأثیر داشته مثلاً من یادم است که ترفیع گرفتن امراء ارتش چه کارهایی می شد که بخواهند از سرتیپی سرلشکر بشوند و چه اینتریپ هایی بود در کار و اینها خانواده مادریم رشتی هستند سیعی هستند و خیلی هایشان در حکومت شرکت داشتند کم و بیش شنیده بودم چیزهایی که دارد می گذرد و اینها به خاطر آنها نبود که من . . . دولت گرفتم الان که بر می گردم به آن موقع می بینم چه بسا آن نوع آشنائی ها حداقل کمک کرده اگر باز دارنده نبوده برای اینکه بتوانم موضعیم علیه سیاسی رژیم بشود ولی اساسش را بخواهید خیلی پایه های علمی نداشت که بنشینم مطالعات وسیعی بکنم بر سر اینکه در ایران چه می گذرد و چه نمی گذرد اساساً بیشتر از هرچیزی ضدیت با دیکتاتوری شاه بود تا یک مطالعه عمیق اجتماعی از وضعیت ایران چه رژیمی و چه حکومتی برای ایران الان خوب است آیا حکومت کنونی حکومت اکتوئل آن حکومتی است که ما می خواهیم یا نمی خواهیم از این راه نبود بلکه اساساً مخالفت با یک دیکتاتور بود که نظیرش هم در جاهای دیگر دنیا سوم می دیدیم.

سؤال : خوب شروع به فعالیت در عضویت و شروع به فعالیت در کنفراسیون کی شروع شد.

آقای نادر اسکوئی : خیلی دیر آمد سال های ۷۱ بطور جدی شروع به فعالیت را حساب کردم اوائل سال ۷۱ سالی است که یک عده کثیری از ایرانیان خارج از کشور به کنفراسیون می پیوندند.

سؤال : آخرهای ۷۰

آقای نادر اسکوئی : اوائل ۷۰ ، ۷۱ عده کثیری بودند آنجا از دانشگاه این را می شود گفت یکی از نسل سوم کنفراسیون حالا اگر بخواهیم کنفراسیون را معین بکنیم که بعداً می توانیم هست که یک نسل دیگری است من با اینکه آشنائی داشتم با کنفراسیون و فعالیت می کردم و سمپاتی داشتم با ایشان ولی هیچ وقت

فعالانه در کارهایشان شرکت نمی کردم تا اینکه همان دوستانی که در کنفراسیون داشتم و خیلی با من رفت و آمد می کردند مرا قانع کردند که بعد از اینکه لیسانس را گرفتم سال ۷۱ نه اینکه تنها عضو انجمن بشوم بلکه مسئولیت انجمن را به عهده بگیرم در لوس انجلس.

سؤال : بلاfaciale بعد از گروه.

آقای نادر اسکوئی : من یکماه بعد از اینکه ببینید دقت بکنید آنطوری نبود که به این صورت کارت بهتان بدھند که از امروز عضویت به این صورت نبود خیلی عضو شدن یک پروسه بود و خیلی غیر رسمی بود خودتان را شما عضو می دانستید برای اینکه مثلاً اگر مبنای عضو بودن این بود که رسماً این بود که شما پولی سالیانه به کنفراسیون بدهید به عنوان حق عضویت و یک روز کار انجام بدهید من این را از سال ۶۸ این کار را می کردم و این پول بهشان میدادم به این معنی من عضو بودم ولی عضو اگر به این معنی باشد که فعالانه شرکت داشته باشی و یکی از کمیته های کنفراسیون و درآجات اکتیو باشی من نبودم عضو برای همین وقتی آمدم تو این نبود که من نمی شناختم کسی را وسیعاً می شناختم حتی در سخنرانی هائی که گفتم شرکت می کردم بعدها از من خواستند خود من سخنرانی راجع به مسائل مختلف برای کنفراسیون بکنم و کردم و همین چهره شناخته شده ای بودم در لس انجلس ولی وقتی لیسانس را گرفتم بطور جدی در فعالیت ها شرکت کردم و بعد هم دبیر تشکیلات سازمان جنوب کالیفرنیا یکی از سازمان های اصلی کنفراسیون توی امریکا بود.

سؤال : بعد از گرفتن لیسانس بلاfaciale برای درجه بعدی نرفتید.

آقای نادر اسکوئی : چرا بلاfaciale بعد از گرفتن لیسانس مرا قبول کردند چون نمره ام خیلی بالا بود که مستقیماً برای دوره دکترا بروم توی علوم سیاسی و من برای مصدر نرفتم مستقیماً برای دکترا یعنی همزمان که برای کنفراسیون فعالیتم شروع شد همان زمان با آن من دکترایم را گرفتم.

سؤال : الان بخاطر دارید که فعالین کنفراسیون در آن دوره که وارد شدید بصورت خیلی رسمی تر وارد

فعالیت شدید کی ها بودید.

آقای نادر اسکوئی: کجا امریکا دارید می گوئید.

سؤال : نه اول در کالیفرنیا بعد هم امریکا.

آقای نادر اسکوئی: بله در کالیفرنیا بویژه برکلی شمال کالیفرنیا مرکز اصلی فعالیت بود فعالین آن موقع شمال بعد جنوب کالیفرنیا خیلی ها الان اعدام شدند در این رژیم.

سؤال : بعد از انقلاب.

آقای نادر اسکوئی : بله، بله. اسم ها این قدر زیاد است من از کجا شروع بکنم.

سؤال : آنهایی که فعال تر از همه بودند و معروف تر شدند.

آقای نادر اسکوئی : آن موقع مثلاً علی آبادی بود، شوکت بود.

سؤال : شوکت که اعدام نشد.

آقای نادر اسکوئی : نه ، نه ، نه بعضی ها هم اعدام نشده ولی خیلی ها شدند خوشبختانه شوکت نشد خیلی سرحال و سالم بود خدا عمرش بددهد عرض بکنم بچه های پاکزاد بود، راد بود، احمد تقوائی، ژاله بهروزی اینها فعالین شمال کالیفرنیا بودند. محمد امنیی عرض بکنم در جنوب کالیفرنیا رضا وثوق که بعد اعدام شد بچه ها زیاد بود در اروپا بچه های قدیمی خوب همه فعال بودند همان نسل اولی که در حقیقت خیلی از کسانی که سالهای همان اوائل ۶۰ که کنفراسیون به وجود آمد خیلی هایشان فعال بودند درآن موقع.

سؤال : در امریکا چطور از آن نسل اول دیگر کسی فعال نبود.

آقای نادر اسکوئی : بله بله بودند منوچهر معین پور توی جنوب کالیفرنیا بود البته طبیعتاً دقت بکنید به نسبی کمتر بودند چون خیلی از فعالین اولی امریکا بودند رفته بودند اروپا آن وقت آن موقع دیگر مقیم اروپا بودند چون مرکز کنفراسیون در اروپا شده بود اصلاً بطورکلی . . .

سؤال : در ازاء مرکز کنفراسیون در اروپا بود.

آقای نادر اسکوئی : بله بله مثلاً کوثری الان واشنگتن است این مثلاً امریکا شروع کرده بود فعالیتش را در آن زمانی که من دارم برای شما می گویم یک دسته از اروپا بگوئید خیلی از فعالین .

سؤال : شاکری ها.

آقای نادر اسکوئی : بله، خیلی ها آنجا بودند ولی مثلاً مهری تهرانی ، مجید زربخش اینقدر اسم زیاد است.

سؤال : یک مختصری می توانید راجع به اگر بحثی بود راجع به اینکه اگر کنفراسیون در آن سال ۷۰ و ۷۱ هنوز بحثی راجع به اینکه سازمان دانشجویی صنفی باشد، سیاسی باشد، چقدر صنفی باشد چقدر سیاسی بود صورت می گرفت یا نه و بعد هم اینکه گرایش های مختلف سیاسی در آن سال چه بود.

نادر اسکوئی : سالمهائی که من به کنفراسیون پیوسته بودم کنفراسیون بطور قطع تبدیل شده بود به یک جریان سیاسی بسیار امریکا بحث های اینکه صنفی باشد یا نباشد نبود به عنوان بحث داغ نبود همیشه این بحث بود در درون کنفراسیون حتی سال آخر انقلاب که مثلاً وقتی که یادم هست سالمهای آخر رژیم سابق وقتی که بحث روی منشور کنفراسیون بود همیشه نظریات مختلف بود که در منشور بنویسیم آیا وظیفه اصلی صنفی یا سیاسی است این بحث هم وارد به نوعی بوده ولی بطور بحث حاد و داغ و بحث مرکزی در آن زمان نبود این بحث ، بحث زمان های سال ۶۰ است سال دهسال قبل از آن است انجمن های دانشجویی در اروپا و

امريكا بطور صنفي بوجود آمده بودند و بعد تشكيل دادند هميگر رویهم دیگر ريختند کنفراسيون را بوجود آوردند عملاً، اين بحث آن موقع ها خيلي بود مثلاً اوائل سال هاي ۶۰ حتى مثلاً بحث بودش که رابطه کنفراسيون با سپرستي های سفارتخانه ها و اداره امور دانشجويان چه باشد سفارت باید مالي کمک بكند و نباید بكند دولت آن موقع مثلاً آدم می فرستاد زاهدي ، بعدها خوانساری ، ولی قبل از زاهدي تفضلي بود کسانی بودند که اصلاً آمده بودند خارج که رسيدگي بكنند و همكاری بكنند زمان ما ايران نبود زمان ما اين بحث ها تمام شده بود زمان ما دقت بكنيد اوائل سال ۷۰ که من دارم الان مورد صحبت است اوائل سال ۷۰ دوران اوج راديکالیسم در جنب روشنفرکري چه در اروپا وچه در امريکاست. تمایلات را که پرسيدید دو نوع تمایل بود آنها که تمایل به چپ داشتند تحت تأثير راديکالیسم کوبا و چين و جنبش جنگ ويتنام بویژه دانشجوئي اش و تمام داستان راديکالي دانشجوئي که مثلاً سال ۶۸ پاريس، آلمان و همه اينها تحت تأثير اينها بودند و آنهائي که خودشان را در کف چپ نمی دانستند بهرهحال تحت تأثير شديد الجزاير و عرض بكنم قبلی هايشان مصر و بعدش الجزاير و بعد هم فلسطين البته خيلي چيزهای مشترک بود مثلاً جنبش ويتنام و فلسطين اينها همه مشترک بود. ولی همه اينها چه در کف چپ بودند يعني چپ به معنی ايدهولوژي همه نشت می گرفتند از يك حرکت عمومي تحت تأثير حرکت عمومي راديکالیزم که آن موقع حاكم بود.

سؤال : به اين ترتيب شما سايه هائي از اختلاف گرايش سياسی ايران را که فرض بكنيد چپ بود شامل حزب توده تمایلات متوجه کوبا و چين از يك طرف تمایلات ناسيوناليستي جبهه ملي از يك طرف بوده و بعد ناسيوناليستي مذهبی از سوی دیگر که آنها دران دوران کم و بيش در ايران وجود داشت اين سايه ها را شما در کنفراسيون نمی ديديد.

آقای نادر اسکوئی : چرا، چرا نه به صورتی که سال ۲۰ و ۳۲ در ايران بود نه آن بصورت مشخصش مثلاً در سال ۷۰ الان داريم صحبت از سال ۷۰ می کنيم همه سال هاي ۶۰ که بوجود آمد همه تشکيلات به همين صورت دعواي اصلی سال ۶۰ بوجود آمد دعواي اصلی بين توده اى ها و نيري سومي ها بود در درون کنفراسيون يعني بچه های توده ها و اسم هائي که بيريم من تهراني را اسم بردم نيكخواه، لاشائي، زربخش، نيرومند بچه هائي که بهرهحال به نوعی اينها تحت تأثير گرايش هاي چپ آن اوائل چپ توده اى بودند در مقابل يو ال اس ها که بيشتر در پاريس بودند و اينها آن در هرحال بود حتماً به همان معنيش ولی من سال ۷۰ الان صحبت

می کنم سال ۷۰ دعواها پایه هایش در آنجا بود ولی به آن صورت دیگر شک ریزی نداشت اولاً حزب توده به خاطر یک سری موضع گرفته بود و مادر مرده ها مثل اینکه گفته بودند می شود سلطنت مشروطه را هم می شود قبول کرد یک همچین در همین حد موضع گرفته بودند نه طرفداری از شاه ولی گفته بودند در چارچوب سلطنت مشروطه می شود کار کرد این در رکلاسیون یک سری نطق هائی بود که نمایندگان رژیم در خارج آن موقع آمده بودند دعوت به بازگشت به ایران و این حرفها در رابطه با آن رکلاسیون اینها حزب توده یک همچین موضع گرفته بود از زمانی که موضع گرفته بود اصلاً حزب توده طرد شده بود از جلسه مکالیزم ایران که خارج از کشور کنفراسیون در شد بود مثلاً با اینکه خطی ممکن بود طرفداری داشته باشد ولی تشکیلاتی حزب توده سال ۷۰ به آن معنی فعالیت نداشتند در کنفراسیون یک بخشی از تشکیلات سازمانیش ولی آیا در چپ به معنی ایدئولوژی مارکسیستی اش و ناسیونالیست ها برای جبهه ایش طرفداری از آن چیز یا مذهبی هایش آیا بود مسلم بود هنوز بود فرم هایش همین حالا بهتان می گوییم.

سؤال : و بله حتماً

نادر اسکوئی: از کنار شروع کنم دانشجویان اسلامی بودند بله انجمن های اسلامی هم بود فعال بود خیلی کم فعالیتشان خیلی کم بود یعنی خارج از کنفراسیون بودند و اینها انجمن اسلامی ها بودند در نقاط مختلف فرق می کرد سال ۷۰ در آمریکا اساساً مذهبی بودند انجمن اسلامی خیلی جنبه های سیاسی شان کم بود و فعالین اسلامی آن موقع در آمریکا آقای یزدی بود توی بوستون که بعداً وزیر خارجه شد. یزدی تاندانس سیاسی مذهبی را نمایندگی می کرد توی آمریکا و دور و برش توی بوستون یک سری فعالین بود که یزدی فعالیت خودش را می کرد ولی آیا تمام انجمن اسلامی بدون استثناء همه شان سیاسی بودند نه در اوائل سال ۷۰ خیلی هایشان مذهبی بودند بعدها که به انقلاب نزدیک تر شد سیاسی تر شدند یک سری از بچه ها از اروپا آمدند به آمریکا کمک بهشان کردند مثلاً نوبری که در استانفورد بود که بعداً شد رئیس بانک مرکزی آن گروه نوبری توی شمال کالیفرنیا تاندانس های سیاسی خیلی بیشتر داشتند مثلاً سیاسی بودند تا مثلاً انجمن فرض کنید کانزاس که مسئله شان فقط این بود که گوسفند را چگونه ذبح اسلامی بکنند تقسیم بکنند بین خودشان و اینها جنبه های مذهبی خیلی قوی بود. توی اروپا هم همینطور جنبه های مذهبی خیلی قوی بود آن موقع توی بین انجمن اسلامی که آن موقع بودند خیلی هم کم بودند گو اینکه تاندانس سیاسی هم آن موقع

توضیشان بود بنی صدر توی پاریس بود قطب زاده توی پاریس بود اینها بطور مشخص جنبه سیاسی داشتند و جریانات مذهبی را راهنمایی می کردند ولی حرکتشان حرکت سیاسی بود ولی بطور کلی آن اوائل سال ۷۰ را دارم صحبت می کنم جنبه های انجمن اسلامی جنبه های مذهبی شان خیلی قویتر از جنبه های غیر مذهبی بود و اساساً در کنفرانسیون شرکت نمی کردند. بنی صدر که یک موقع دبیر کنفرانسیون بوده از کنفرانسیون بیرون رفته بود. قطب زاده که از فعالین اولیه سازمان امریکا بود که باهاش صحبت کردیم از فعالین اولیه سازمان امریکا از پایه گزار سازمان آمریکا بود و اینها می شود قطب زاده می توانید بگوئید، مجید تهرانیان.

سؤال : نخسب بود آن موقع

آقای نادر اسکوئی : مجید تهرانیان، لباسچی، احمد اشرف اینها از قدیمی های امریکا بودند اینها. خوب خیلی از اینها قطب زاده اینها از کنفرانسیون رفته بودند آن موقع بر همین بخشی از کنفرانسیون شما نمی توانستید بگوئید انجمن دانشجویان اسلامی بخشی از کنفرانسیون بودند همکاری می کردند در خیلی از برنامه ها بله و به خصوص هرچه به انقلاب نزدیکتر شد همکاریشان خیلی بیشتر شد مخالفت هم بود خیلی بخصوص در سال های ۷۰ جنبه های مذهبی بود در درون کنفرانسیون در ضد غالب چپ بود چپ مارکسیستی بود سال ۷۰ در آمریکا در اروپا هم همینطور. بویژه در امریکا اصلاً غالب چپ مارکسیستی بود.

سؤال : بدون ارتباط مشخص با هیچ حزب مارکسیستی در ایران و گروه فعال مارکسیستی.

آقای نادر اسکوئی: ادامه هایش مثلاً سازمان انقلابی یکی از سازمان های بود که فعال بود. خوب سازمان انقلابی خودشان را ادامه دهنده گان رادیکال حزب توده می داشتند و به آن معنی اگر بخواهیم دوباره شناسنامه ای بکنیم به آن معنی برمی گشتند به همان سال ۲۲، ۳۰ به حزب توده برمی گشتند. سازمان انقلابی کادرهای رادیکال ضد شوروی شده حزب توده بودند که بریده بودند به سازمان انقلاب را بوجود آورده در امریکا فعالیت داشتند سازمان طوفان در آمریکا فعالیت داشتند خوب سازمان طوفان هم شناسنامه اش بر می گردد به حزب توده ، کادرها کسانی که از سازمان قدیم آمده بودند بیرون که پای تهرانی، زربخش اینها که در اروپا

بودند در امریکا فعالیت داشتند مثلاً سازمانی که ما جنوب کالیفرنیا بودیم جنبه اصلیشان کادری بود با کادرها بود. سازمان انقلاب کمونیست بخواهیم فعالیشنان را نگه داریم یک نوعی برمنی گردند همه شان به سازمان انقلابی دوباره به این معنی که برگردیم به گذشته همه افراد بخواهیم شناسنامه را ادامه بدھیم آنطوری بخواهیم برگردیم همه ببرحال داستان چپ ایران بر میگردد حزب توده به ایران ولی آیا در آن موقع با حزب توده فعالیت می کردند نه آنکه صد درصد متضاد بودند مخالف بودند دشمن بودند در ایران آیا آدم داشتند حتماً داشتند همه شان هم داشتند یک عده اینجا یک عده آنجا ولی آنطوری نبودش که اینها بیانگر یک حزب در ایران بودند نماینده عالیش هم سازمان انقلابی است سازمان انقلابی در ایران آدم می فرستاد ایران مثلاً نیکخواه تمام داستان تیراندازی به شاه در کاخ مرمر و اینها خوب برنامه سازمان انقلابی بود که رفته بودند ایران و بعداً البته جریان عوض شد.

سؤال : از هیچ گرایش غیرچپ عمدہ در کنفراسیون حالاً کل کنفراسیون را بگذاریم کنار در کالیفرنیا می شود صحبت کرد.

آقای نادر اسکوئی: بل، جبهه ملی در داخل کنفراسیون. البته جبهه ملی را که می گوییم جبهه ملی اسمی که اسمآ جبهه ملی بود خیلی فرق داشت با جبهه ملی مصدق، بچه های باخترا امروز معروفند اینها. بچه های جبهه ملی در حقیقت ادامه همان بچه ها هستند مثلاً کی می توانم بگویم. قائم مقام برادرش محسن قائم مقام و اینها خوب اینها بچه های طرفدار باخترا امروز بودند توی کالیفرنیا.

سؤال : فاطمی ها.

آقای نادر اسکوئی : آن موقع دیگر باخترا امروز جریان خیلی رادیکال پیدا کرده بود طرفدار چریکی شدند اینها بچه های جبهه های ملی بودند که از آن تاندانس ها جبهه ملی قدیم بریده بودند خودشان را هنوز جبهه ملی می دانستند خودشان را در ادامه راه مصدق می دانستند ولی عملأ تحت تأثیر جبهه ملی چریکی توی ایران بویژه مجاهدین فدائی هردو گرایش به چپ پیدا کرده بودند ولی مارکسیس نبودند به آن معنی خودشان را حداقل مارکسیس نمی دانستند ولی خیلی فعال بودند بخصوص شمال کالیفرنیا خیلی فعال بودند.

سؤال : در دوره اول کنفراسیون در آمریکا اگر اشتباه نکنم معمولاً کسانی که علاقه به فعالیت های سیاسی داشتند و عضو سازمان دانشجویان بودند در دو سطح فعالیت می کردند بعضی وقتها در سه سطح یکی سطح علی و آشکار بود در خود کنفراسیون سازمان دانشجوئی حرفش را میزدند و اتحادیه هایشان را داشتند و تظاهراتشان را می کردند در یک سطح کمی مخفیانه تر گروههایی که خیلی به هم نزدیکتر بودند از نقطه نظر ایدئولوژی و سیاسی و علاقه شخصی یک نوع فعالیت دیگری داشتند که گاهی مخفی میماند از دیگر همکارانشان در سازمان دانشجویان در دوره شما هم همچین برنامه ای وجود داشت.

آقای نادر اسکوئی: بله مخفی میماند ظاهرش مخفی بود ولی واقعاً همه شان آشنائی داشتند به غیر از ساواک ولی آن موقع در سال اوائل ۷۰ شما دارید صحبت می کنید سازمان انقلابی، طوفان، کادرا، سازمان کمونیست.

سؤال : آنوقت تو خودت عضو هیچ کدام از اینها بودی.

آقای نادر اسکوئی: نه درآن موقع دارید صحبت می کنید عضو هیچکدامش نبودم.

سؤال : بودجه کادرا کار می کردند.

آقای نادر اسکوئی: کادرا اصلاً اسمشان کادرا یک داستان.

سؤال : یک خورده راجع به کادرا ممکن است صحبت بکنید.

آقای نادر اسکوئی : کادرا آن موقع یک داستان علتش را می گویند کادرا چون چندتا از کادرای مرکزی سازمان انقلابی بودند که بریده بودند از سازمان تیپ های تهرانی، زربخش، نیرومند اینها. به نام کادرها معروف شده بودند بحث اصلیشان این بود که نمی شود در خارج از کشور حزب بوجود آورد و سازمان دهنده سیاسی به معنی حزبیش کرد این را باید در داخل انجام داد خارج نمی شود. این نقطه مرکزی تمایز بود بین

اینها از لحاظ تشکیلاتی و سازمان انقلابی و همین‌ها بگوئیم عضو کادرا بودند عضو کادرا یک چیز عامی است یعنی بیشتر با آنها بود یعنی سازمانی نبود به آن معنی همکاری می‌کردیم مقاله می‌نوشتیم ولی آنطوری نبود دیسیپلین حزبی نبود که سابقه کمونیست مثلاً داشت.

سؤال : زیر زمینی مخفیانه به این صورت نمی‌کردید.

آقای نادر اسکوئی : خوب طبیعتاً جلساتی که داشتیم با همدیگر اعلام نمی‌کردیم از لحاظ امنیتی در مقابل سواک و آنها ولی به آن معنی تشکیلاتی خیلی منسجم حزبی داشته باشیم اصلاً نبود تشکیلات خیلی لوس ، لوس به معنی انگلیسی اش را گفتم خیلی شل درصورتی که خیلی شلی بود و یک سری افراد همفکری‌ها با هم بهمدیگر نزدیک بودند نمی‌توانیم مقایسه بکنیم تشکیلاتی کادرها را آن موقع بعدها فرق کرد ولی آن موقع نمی‌توانستیم مقایسه بکنیم کادرها را از تشکیلاتی با سازمان‌های دیگر. دو جبهه ملی باخته روز، باخته روز هم وسیع تشکیلات داشت فقط سازمان انقلاب کمونیست‌ها نبود که گفتم جبهه ملی هم فرم باخته امروزش در امریکا تشکیلات داشت همان مخفی که می‌گوئید.

سؤال : تا وقتی که امریکا بودید عضو کنفراسیون بودید تا سال . . .

آقای نادر اسکوئی : من تا سال ۱۹۷۶ در امریکا بودم.

سؤال : خوب در این دوره یک مختصراً از نوع فعالیتهای سازمان در مخالفت با رژیم شاه کیفیتش، نوشش اوجش ممکن است یک خوردی بگوئید.

آقای نادر اسکوئی : بین ۷۰ و ۷۶ بله اساساً فعالیت‌های ماها چند می‌توانیم اینطوری تقسیم بکنیم یکی فعالیت‌های بود که بهش می‌گفتیم دفاعی این دفاع از زندانیان سیاسی بود و از آزادیهای عمومی توی ایران کارهای مشخصی که در این زمینه می‌کردیم نشریات بیرون می‌دادیم در افشاگری که در ایران زندانهای سیاسی چه می‌گزند. وسیعاً با یک قشر وسیعی از وکلای دادگستری، لیبرال‌ها، شخصیت‌های امریکائی

کار می کردیم مثل سپل فیزیولر مثل وکلای مترقی آمریکا لیبرال آمریکا و از آنها می خواستیم که بروند ایران بفرستیمشان حتی به ایران که بروند مخالف کانون وضعیت ایران را برگرداند و اینها، نشریات انگلیسی زبان می دادیم بیرون که توی این قسمت دفاعی که پخش می شد توی این نوع شخصیت ها (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

آقای نادر اسکوئی: این کمیسیون دفاع مثلاً بایستی جدا از وکلاء شخصیت های آمریکائی مثل جنفوندا، نمیدانم مثل جون بایز اینها مثلاً خواننده هایشان بودند، یا مثلاً استادان دانشگاهها یا مثلاً اعضای کنگره سناتورها و بویژه کانگرس من ها وسیعاً ما تماس می گرفتیم باهشان و هدف اصلی این رشته از فعالیت در مرکز دفاع از لحاظ سیاست ایران بود مرکز شعار اصلیش هم آزادی دوره سیاسی توی ایران بود به گرد این بود فعالیت عملیشان فرستادن وکیل به ایران رفتن به کنگره، رفتن به پروفسورهای دانشگاه و امضاء جمع کردن و افشاگری اینها بود که یکی از موفق ترین فعالیت های سازمان آمریکا آن موقع بود من سازمان آمریکا می گویم منظورم سازمان دانشگاه ایرانی در امریکاست که عضو نماینده کنفراسیون در آمریکا است بهش سازمان آمریکا می گویم به انگلیسی آی اس ا می گویند ایرانین اسوشیتد پرس در حقیقت حتی یکی هم نه در حقیقت مؤثرترین فعالیت سازمان آمریکا در آن دوران که ما می گوئیم بویژه حتی بعد از آن دوران که البته من در آن موقع در آمریکا نبودم ولی بویژه بعد از آن دوران چه در امریکا و چه در اروپا مؤثرترین فعالیت هایش همین فعالیت دفاعی است تأثیرات خیلی وسیع هم گذاشته بود یعنی ما میل انگلیس داشتیم که با چیزهایمان می فرستادیم به خلائق میل لیست را می خواندیم آدم های خیلی سرشناس آمریکائی توی این میل لیست بودند و همیشه نشریات ما را دریافت می کردند. این یک قسمت از فعالیت بودند که البته دفاعی می گفتند البته تشکیلاتی هم در هر شهری کمیته خودش را داشت این شهری هم جمع می شد به ملی کمیته دفاع آمریکا موجود بود بالاسرش هم آن موقع ما دیپرکل ندادستیم دیپرها کمیته های مختلف داشتیم بالاترش دیپر دفاع بود. در سطح آمریکا دیپر آمریکا بود وسط شهرها دیپر دفاع لس انجلس دیپر دفاع شمال کالیفرنیا دیپر دفاع مثلاً بوستون این طوری و طبیعتاً آن دیپر دفاع آنجا کاری که می کرد کمیته از بچه ها تشکیل میداد بهش کمک میکردم که این فعالیت ها را انجام بدهد بروند آدم ها را بیینند و اینها و آدم های خاصی ایرانی هائی که بویژه زبانشان خیلی خوب بود و می توانستند با این شخصیت ها رفت و آمد بکنند اعضای کمیته می

شدند و از طریق این کمیته کار می کردند این یک کمیته دفاع بود و یک کمیته بین المللی داشتیم که درست فعالیتش انجام می داد درست نقطه مقابل دفاع از آنور بود با جنبه های رادیکال کار می کرد با تشکیلات رادیکال کار می کرد در مقابل تشکیلات لیبرال که دفاع کار می کرد . کمیته بین المللی مثلًا با داستان های دانشجوئی عرب که توی امریکا فعالیت داشتند فلسطینی توی امریکا فعالیت داشتند با آنها همکاری می کرد تظاهرات آنها عرض بکنم داستان های چپ را متمایل به چپ امریکائی و مشابه اش اروپا که در تظاهرات گذشته میشد آنها را می آوردند و با آنها همکاری می کردند با جنبه های رادیکال و چپ کار می کردند کمیته بین المللی، مثل دفاع دبیر بین المللی بود که در سطح آمریکا جنبه های فرهنگی داشتیم که اساس سخنرانی های هفتگی بود در شهر بود.

سؤال : برای ایرانی ها.

آقای نادر اسکوئی : بله برای ایرانی ها سخنرانی در آمریکا از طریق کمیته دفاع می گذاشتیم من فراموش کردم کمیته دفاع بگوییم در کمیته دفاع سخنرانی برای آمریکائی ها هم می گذاشتیم منتهی هفتگی نبود هر چند گاه یک بار یک موضوعی را می گرفتیم و می گذاشتیم .

سؤال: بیشتر موضوع های سیاسی.

آقای نادر اسکوئی: بله موضوع های سیاسی. بین المللی هم سخنرانی می گذاشتیم باز برای آن عده جنبه های بیشتر حادتر سیاسی ولی در کمیته فرهنگی که کارهای فرهنگی می کردیم برای ایرانی ها بود سخنرانی هائی بود مثلًا آن داستان ها را که بهتان گفتم اولین سخنرانی که من رفتم راجع به انقلاب مشروطیت ایران بود او یکی از فعالیت های فرهنگی آن زمان بود این هر هفته بود شهرهای بزرگ آمریکا خانه ایران داشتند که اجاره می کردیم جلسات آنجا تشکیل می شد و جلسه فرهنگی هفته ای یک بار در خانه های ایران انجام می شد در شهرهای مختلف امریکا طبیعتاً دبیر فرهنگی بالای سرش بود کمیته فرهنگی که اداره می کرد، لزوماً کمیته فرهنگی این نطق ها را نمی نوشت از آدم ها از بیرون هم می آمدند می توانستند نطق بکنند ولی آینها کسانی بودند که اداره می کردند. کمیته انتشارات داشتیم چهارمین کارهاییمان روزنامه بیرون می دادیم

کمک می کردیم به روزنامه کنفراسیون که ۱۶ آذر بود آنها را پخش می کردیم و روزنامه های محلی بیرون می دادند بالاخره کمیته تشکیلات که وظیفه اش گسترش انجمن ها در شهرهای موجود که انجمن داشتند بود و ایجاد انجمن ها در شهرهای که نبودند من در تشکیلات همیشه فعالیت می کردم من وقتی که در جنوب کالیفرنیا شروع کردم دبیرتشکیلات جنوب کالیفرنیا شدم و بعد دبیرتشکیلات سازمان امریکا شدم یعنی مسئولیت کل تشکیلات سازمان امریکا را به عهده داشتم آن دوره ای که داریم صحبتش را می کنیم سال ۷۶ و ۷۵ قبل از اینکه از امریکا بروم من دبیر تشکیلات سازمان امریکا بودم مسئولیت مشخص من ایجاد انجمن های جدید در شهرهای بود که انجمن نداشتند مثل مثلاً شهرهای فلوریدا و گسترش آنجاهای که انجمن داشتند. در هر شهری هم ما یک تشکیلات محلی داشتند تشکیلات محلی یعنی شمال جنوب کالیفرنیا که اینها مستقیماً به من گزارش می دادند برای کارهای کارهای که آنجا انجام می دادند. آن وقت این ۵ تا جمع می شدند چه در سطح محلی و چه در سطح ملی که اینها را دبیران بهشان می گفتند که هر کدام از اینها دبیر یکی از این کمیته ها بودند هیئت دبیران می شدند که کارهای کنفراسیون را راهنمائی می کردند.

سوال: دو سوال مرتبط من اینجا دارم یکی اینکه از لحاظ بودجه چه جوری تأمین می شد هزینه های شما.

آقای نادر اسکوئی: اساس بودجه هایی که ما داشتیم تأمین بودجه در آمریکا اولاً از طریق ارائه کار رایگان بوسیله بچه های ایرانی بود مثلاً وقتی که من سال ۷۱ تا ۷۶ که آمریکا خیلی فعال بود این ۴ و ۵ سالی که من در آمریکا فعالیت می کردم بیش از فولتاپ می توانم هر مز بگویم من فعالیت می کردم صحبت صحبت ۸ ساعت در روز نبود بعد بعضی وقت ها صحبت چهار روز پشت سر هم از این شهر به آن شهر رفتن شبها رانندگی کردن و صحبت ها سخنرانی کردن بود یعنی بیش از فولتاپ طبیعتاً بدون حقوق این کار را می کردم نظری من فراوان بود یعنی همه اینطور بودند نهایت خرج کنفراسیون از طریق کنفراسیون تأمین می شد که بعضی از ماهها حتی آنرا هم نمی کردیم بعضی از ماهها که پول داشتیم شخصی این یک کار دیگر آنرا هم نمی کردیم آن بود که مثلاً بندۀ اگر دبیر تشکیلات کنفراسیون سازمان امریکا بودم از شهری به شهری می رفتم هتل می ماندم هتل که معمولاً خانه بچه ها می ماندیم ولی غذا می خوردم و فلاں و اینها این کمک ها را از بودجه کنفراسیون می توانستند بهشان بدنه خیلی از ماهها که شخصی پول داشتند می رفتد این را حتی نمی گرفتند ولی واقعاً کار رایگان بود یعنی وسیعاً خلائق کار رایگان می کردند. بعد همه تعداد وسیع

نه آنهاei که عضو بودند تعداد وسیع از سپاپتها حق عضویت می دادند و کمک مالی می کردند یادتان باشد من به شما گفتم سال ۶۸ من بدون اینکه فعال در کمیسیون باشم این کار را می کردم. جشن های گوناگون ما می گذاشتیم که منبع اصلی درآمد ما آن موقع بود مثل جشن مهرگان، مثل جشن عید، ۱۶ آذر از این حرف ها، برنامه های فرهنگی می گذاشتیم، رقص های محلی فلان ، برنامه سخنرانی فلان و اینها و مردم می آمدند بلیط می خریدند و وسیعاً هم می آمدند کسانی که می آمدند لزوماً عضو نبودند به یک نوعی می آمدند.

سؤال: این جشن ها چیزهای سیاسی هم داشت.

آقای نادر اسکوئی: بله بله خیلی وسیع.

سؤال: معذلک استقبال می شد.

آقای نادر اسکوئی: معذلک استقبال می شد جشن های ایرانی پُر بود مثلاً ما جنوب کالیفرنیا من شروع کرده بودم ما هتل هیلتون می گذاشتیم بارها هتل هیلتون جای سوزن انداختن نبود، خیلی از دکترها می آمدند که لزوماً فعالیت در کنفراسیون نداشتند یا حتی سپاپتیشان خیلی رقیق بود ولی می آمدند که یک نوعی نشان بدھند که بهر حال از جنبه های مترقبی طرفداری بکنند ولی خوب خیلی کسانی که می آمدند سپاپتی ها کنفراسیون بودند و بالاخره یک روز کار خیلی از ماهها در کمیسیون فعالیت می کردند کار بیرون هم داشتند خوب من نداشتم دو سه سال آخرش به دلائلی حالاً می گویم که چرا همه اش فولتايم برای سازمان کار می کردم ولی خیلی ها بیرون کار می کردند یک روز برای کار مهرگان پول می دادند هرچقدر معادل حقوقشان بود یک روزش را برای مهرگان پول می دادند و سنت یک روز کار بهش می گفتند مجموع جشن ها.

سؤال : معادل یک روز در ماه.

آقای نادر اسکوئی: معادل حقوق یک روز کار خودشان حساب می کردند ما که حساب نمی کردیم هر کدام

داوطلبی بود خودشان می آمدند می گفتند معادل یک روز کار ما ۳۰ دلار بود که می دادند پس بنابراین خلاصه بکنم جشن ها را فانکشین های دیگر کنفراسیون یک روز کار، کمک های کناری که بچه ها می کردند و کار مجانی که کار رایگان است که همه در اختیار کنفراسیون قرار می دادند می توانست کنفراسیون را نگهدارد و بودجه کنفراسیون را راحت تأمین می کرد. خیلی آن زمان رژیم صحبت می کرد رژیم آن زمان که کنفراسیون پولش را از خارج می گیرد و شوروی و چین و اینها پول می دهند من که حداقل سازمان امریکا و کنفراسیون در سطح کنفراسیونش در رأسش رسیده بودم به ما که نرسید این پول ها از همین مرد رآمدی که داریم می گوییم همین هائی را که می گوییم از آن وری بود پول خانواده هایمان را می ریختیم توش فنامنال جالبی بود مثلاً آن موقع که من دبیر سازمان کنفراسیون امریکا بودم من از لحظه خانوادگی وضعی خوب بود پولدار بودند اینها خیلی ها را می شناختم مثلاً خانم من مثلاً ۵۰ هزار دلار گیر می آورد می ریخت توی کنفراسیون خانوادگی بود از این نوع کمک ها فراوان می شد. مجموع اینها خرج ما را می گذراند. هر وقت پول کم داشتیم کافی بود که بگوئیم بگذارید این طوری بهتان بگوییم کافی بود که بگوئیم آقا ما برای فرستادن فلان وکیل به ایران دبیران سازمان امریکا می گفت که آقا می خواهم یک وکیل از سان خوزه بفرستیم به تهران که برود و بباید مثلاً ۵ هزار دلار پول می خواهد نیم ساعته بچه ها پول را جمع می کردند.

سؤال: بچه ها عضو سازمان.

آقای نادر اسکوئی: عضو سازمان می رفتند از بیرون می گرفتند از ملت بیرون می گرفتند پول جمع می کردند ۲۰ دلار، ۳۰ دلار، ۱۰۰ دلار پنج هزار دلار جمع می شد برای وکیل . هیچ وقت ما برای انجام یک کار جدی در مضیقه نبودیم چون وسیعاً کامیونتی ایرانیها از این طریق کمک به ما می کردند و پول ها را جمع می کردیم و در مضیقه از این لحظه نبودیم. من آدمم به تشکیلات سازمان امریکا به شما بگویم مسئول مالی بودم.

سؤال: از چه سال.

آقای نادر اسکوئی : من دو سال آخری که در آمریکا بودیم ۷۵، ۷۶ من دبیرتشکیلات سازمان امریکا بودم دبیر مالی بودم در ضمن دیگر چون قسمت مالی زیر تشکیلات بود. این طور نبود که یک پول کلانی بود و بانک ریخته بودیم و از بهره اش بر می داشتیم کاشک این کار را می کردیم و بعداً من به شما حالا می رسم نقاط ضعف که صحبت کردم اشکالات کار از کجا بود ولی این طوری نبود که یک پول بودجه ای بود و از آن بودجه ما همین طوری بر می داشتیم به نوع هفتگی ، دوهفته یک بار، سه هفته یک بار پول می ریختیم و خرج می کردیم همین طوری یک داستان دائمی این بود که یک کار باید انجام می شد و پول نبود و پول جمع می شد و پول را جمع می کردیم و خرج آن کار می کردیم تقریباً این طوری بود من جنبه مالی سازمان امریکا شعبه را تامین می کردم و تمام انجمن های عضو سازمان امریکا که آن موقع ۴۰، ۳۰ تا انجمن بودند اینها ۵۰ درصد کل درآمد هر کاری را که می کردند مثل جشن عید هر کاری که می کردند ۵۰ درصد درآمدشان را بایستی می دادند به سازمان آمریکا.

سؤال: سازمان محلی.

آقای نادر اسکوئی: بله سازمان محلی ۵۰ درصدش را بایستی می دادند به سازمان آمریکا و ما از آن طریق این ۵۰ درصد را که از اینها می گرفتیم بود که خرج های کل سازمان آمریکا را می کردیم که کارهای دفاعی بود، کارهای بین المللی بود، تظاهرات ، انتشارات و فرستادن وکیل بود و اینها از آن طریق می کردیم و هر وقت کمیته بلند می شد و تقریباً هر روز بود یعنی تقریباً دبیر مالی هر روز کمبود پول داشتند که برای خرج هائی که می خواستم انجام بدهم تلفن به سازمانهای محلی، بخشنامه به سازمان های محلی بخصوص به چهار و پنج تا شهر اصلی مثل شهر لوس انجلس، مثل سانفرانسیسکو، مثل شیکاگو، مثل بوستون، نیویورک ما ۵ هزار دلار تا فردا پول احتیاج داریم.

سؤال: تخمیناً بودجه چقدر بود در سال.

آقای نادر اسکوئی: مشکل است که بتوانم بگویم بودجه خود سازمان آمریکا، چون ما فقط کارهای مشخصی می کردیم، نمی توانم بگویم ولی فکر می کنم بالای ۱۰۰ هزار دلار بود در سال . خیلی محدود بود و این کارهای

خاصی بود که انجام می شد چون خیلی از کارهایی که یعنی ما آن تشکیلاتی که باید بگرداندم الان من یک تشکیلات بیزنسی می گویند توی امریکا به نسبت الان دستم است من آن تشکیلات را اگر می خواستم بگردانم دو میلیون ، سه میلیون، ده میلیون پول می خواستند منتهی همه کارها مجانی مردم کار می کردند یعنی تمام رایگان بود هر کاری که انجام می شد. وکیلی که به ایران می فرستادیم خیلی وقت ها پول نمی گرفت پول طیاره اش را خودش می داد . آخرش جالبیش هم در این بود یعنی وکیل که می رفت تهران بليط طیاره اش را خودش می خرید یعنی ما خیلی وقت ها پول طیاره اش را هم بهش نمی دادیم.

سؤال : جالب است. بیائیم جنبه دیگری در بیاوریم از کارهای فعالیت سازمان دانشجویان. ۱ - چه نوع ارتباطی با ایران داشتید یعنی چه سعی می کردید که این ارتباط با ایران را ایجاد بکنید یا گسترشش بدھید و چقدر موفق بودید.

آقای نادر اسکوئی: در آن سال ها که صحبت داریم می کنیم بگذارید بگوییم تا یکی دو سال قبل صحبت بکنیم با هم چون خیلی فرق می کند با سال های قبلش تا آن زمان ارتباط ما به عنوان تشکیلات با ایران صفر بود. یعنی برنامه ای که این همه کمیته داشتیم، کمیته دفاع، کمیته فرهنگی، کمیته بین المللی، کمیته فلان همه اینها را داشتیم ولی شما بگوئید یک حرکت سازماندهی داشتیم که با ایران تماس داشته باشیم و خبرها را از ایران بگیریم خیلی مشخص و شناسی نباشد و فلانکس این نامه را فرستاده نباشد یا بطور سازمان هیچ یعنی صفر.

سؤال : چرا؟

آقای نادر اسکوئی: الان بہتان می گویم تنها تماس هایی که داشتم تماس ها همین طور که دارم می گویم شناسی بود یک رفیقی داشتیم کنفرانسیون بود رفته بود ایران یک گوشه ای بود نامه برای ما می فرستاد ما نامه اش را اسمش را بر می داشتیم یک خورده اش را مخفی می کردیم که اسم طرف رو نشود توی ایران چاپ هم می کردیم مردم فکر می کردند که این نامه از ایران چاپ شده حالا مثلًا تشکیلاتش در آنجاست هیچ چیز نبود فلان رفیق در پی او باکس نامه فرستاده و چاپ شده. دوری از ایران و درک کاملاً غلط از کار در ایران یعنی ما آن سال حالا که بر می گردیم آسان شده حالا می گوییم الان دارم می گویم ولی آن موقع که من فکر می

کردم طبیعتاً مثلًا سازمان آمریکا را رهبری می کردم الان که بر می گردم مثلًا ما بطور خیلی راحت سال ۷۰ ببعد با تمام اینکه در سال ۷۰ ببعد اوج قدرت سواوک در ایران بود دیگر شروع شده بود اگر خاطرتان باشد جنگ های چریکی شروع شده بود جنگ های چریکی که می گوییم منظورم این است که حالا سالی سه بار چهار بار چهار جای مختلف مثلًا چهار تا بمب در می رفت ولی سواوک مثل هر سازمان پلیس مخفی دیگر کشورهای مشابه از این مسئله استفاده احسن کرد سوء استفاده احسن کرد و مملکت را پلیسی کرد تحت لوای اینکه چند نفر دارند ما را می خواهند چیز بکنند می خواهند ما ۱ سرنگون بکنند آن وقت به این مسئله بعداً برمی گردیم. بهرحال به این معنی جو برای خیلی از فعالین سیاسی است بخصوص آنوقت که اسلحه برده بودند خیلی پلیسی شده توی ایران ولی در عین حال سال هائی بود که بتدریج پول نفت داشت گسترش پیدا می کرد، اقتصاد بتدریج داشت رشد پیدا می کرد تجارت با خارج وسیع داشت رشد پیدا می کرد، حرکت هجوم وسیع به خارج اصلًا تبدیل شده بود مملکت به دلای اینکه یک رابطه با خارج داشته باشیم یک جنسی بیاید آنجا یک جنسی توی ایران بفروشیم پوش را بگیریم و پوش را خارج از ایران بکنیم یک همچین سرکلی تبدیل شده بود اقتصاد مملکت جنس وارد بشود و نت ورک فروش درست بشود و آن پولی که جمع می شود خارج بکنند ما می توانستیم به راحتی از این مسئله استفاده بکنیم یعنی ما می توانستیم به راحتی کنفراسیون می توانست اگر تحلیلش دقیق بود از اوضاع ایران می توانست ۲۰ تا شرکت در ایران راه بیندازد که با خارج معامله کند بچه هائی که عضو کنفراسیون بودند خیلی ها شناخته شده بودند که می توانستند راحت بروند ایران اعضای شرکت ها باشند حسابی هم راحت رفت و آمد بکنند تحت لوای شرکت اگر می خواستند پوشش داشته باشند میلیون ها دلار می توانستند پول در بیاورند حالا خواستند خرج جنبش بکنند فی حل مراد و از لحاظ مالی سازمان آمریکا کنفراسیون ۳۰ تا مثل کنفراسیون می توانست از لحاظ مالی با دو تا شرکت اینطوری درست کردن می توانست تمام این مسائل مالی کنفراسیون را حل بکند که شما سوال کردید که با این قدر به زحمت به وجود می آوردیم طرف از زندگیش از درسش می گذشت در حقیقت خودش را فدا باید می کرد از لحاظ فلان که کنفراسیون بتواند بگذرد با دو تا شرکت درست کردن در تهران معامله کرد توی خارج و ماشاء الله بچه هائی که در خارج بودند بچه های فهمیده با هوش تحصیلکرده راحت می توانستند تجارت خارجی بکنند آن زمانی که پول نفت اینطور ریخته بود می توانست از طریق همان پول نفت فاینانس بکنند تمام مبارزات را از لحاظ مالیش از لحاظ تشکیلاتیش در لوای این شرکت ها می توانستند هزارها ایرانی بروند ایران و عضو این شرکت ها باشند و در ایران هم کار

بکنند و چیز ما باشند و خیلی راحت می توانستیم انجام بدهیم نکردیم چون تحلیل مان چیز دیگر بود فکر می کردیم اولاً هر کاری از این کارها بکنیم فردا صبح چیز می شود رو می شود و پرهای وسیعی به ساواک داده بودیم یک دوم اینکه اصلاً قهر بودیم با آن جامعه یعنی نفی مطلق جامعه برای ما مطرح بود پایه های سرنوشت به اینجا برمی گردد و این اشکالاتی که داستان های بعداً هم اشکال سیاسیش پیدا می کرد برای ما. ما وجودمان براساس نفی مطلق بود نفی مطلق آن رژیم آن جامعه بود اصلاً گویا با جامعه قهر بودیم بجای اینکه با رژیم مخالفت بکنیم و خودمان را کاملاً عزله کرده بودیم با برنامه و آنچه که فقط رابطه داشتیم با ایران رابطه خیلی کناری اینجا یکنفر به یکنفر باید اصلاً این امکانات وسیع بود می توانستیم با آن کار بکنیم تغییراتی در ایران انجام شده بود که سال ۷۰ بعد تغییرات وسیع انجام شده بود اعلیحضرت را ندیدیم و نمی خواستیم ببینیم و اگر می دیدیم نفی می کردیم اصلاً قرار نبود که ببینیم و آن وقت سازشکار بود یا سی آی ا بود یا ساواکی بود اینها.

سؤال : حتی از نقطه نظر آگاهی و داده ها و تحولات و وقایعی که در ایران اتفاق می افتاد به عبارت دیگر در این دوران هم اینطور بود اصولاً این رژیم کاری نمی تواند بکند یعنی هر کاری هم کرده صوری است و تصنیعی است ، ظاهری است و نمایشی است بنابراین نباید هیچ نوع انرژی بکار برد که ببینیم اینها چه می کنند از طبیعت و کیفیتش مطلع بشویم و خبر بگیریم و خبر دست اول بگیریم آمادگی این حالت وجود داشت و آن چیزی که ۲۰ سا پیش بود کم و بیش همان است بنابراین ما باید در همچین موجوی داریم مبارزه می کنیم .

آقای نادر اسکوئی: صد درصد بله، یعنی از یک جائی شروع نمی کردیم همان طور که گفتیم ببینیم آمار داریم جمع بکنیم می توانستیم آمار جمع بکنیم ما خیلی می توانستیم راحت ۵، ۶ نفر راه بیندازیم برویم و ببیاییم اصلاً آمار جمع بکنیم و ببینیم برنامه آمار این حرکتهایی که انجام می شود اصلاحاتی که دارد انجام می شود این اصلاحات به کجا دارد اینها را می کشاند کدام هایش به نفع جامعه است کدام هایش نیست مثلًا به عنوان نمونه خیلی راحت با گفتن یک جمله از روی اصلاحات راجع به رشد مسئله زن توی ایران می گذشتم، خوب بالاخره زن ها در ایران عوض شدند یک سری اصلاحات برای زن ها انجام شده آمدند فقط صوری نیست این واقعی این بساط ها است تا حتی صوری باشد این تغییرات صوری جامعه عقب افتاده مثل ایران

مفهوم خیلی زیادی دارد حتی یک زن بتواند بیاید عضو مجلس بشود حتی صوری هم بخواهد باشد خیلی خیلی مهم است که این کار انجام بشود اساساً صوری نبود خیلی عمیق تر از صرفاً صوری بود منتهی با گفتن اینکه اینها زن ها این تغییرات را می خواهند بدنهند نه برای اینکه زنها را چیز بکنند بلکه یک عروسک بوجازی می خواهند برای زن بسازند برای همین ما خیلی راحت از روی این تغییرات می گذشتم و اصلاً دنبالش نمی کردیم. به خاطر این ایدئولوژی که همه چیز را ما نفی می کردیم و با وجود این رژیم خودمان را از یک عزلسیون عجیبی یعنی ساواک بیخود نگران بود یعنی ما برنامه ایدئولوژی خودمان را از این جامعه جدا کرده بودیم و دور کرده بودیم و قهر کرده بودیم با این جامعه و تا آنجائی که مربوط به خود ایران می شد طبیعتاً هیچ نوع تأثیری نمی توانستیم بگذاریم و تأثیرات هم اگر بود منفی بود. درصورتی که درست در خارج آنجا فعالیت دقیق می کردیم بر مبنای داده های خودمان مثلاً کمیته دفاع به شما عرض کردم آقا نمی گرفتیم کنگره را مطالعه می کردیم ما کنگره امریکا را مطالعه می کردیم کنگره را نمی کردیم کنگره را مطالعه می کردیم آقا در کنگره این افراد هستند این ۲۵ نفر هستند که تا این حد جلو می آیند این ۱۵ نفر تا این حد می آیند این ۳۰ نفر . . . واقعاً مطالعه می کردیم و برای آن ۲۵ نفر جور دیگر باهشان قرار می گذاشتیم علاوه بر اینکه نامه ها را می فرستادیم برای آنها می رفتیم می دیدمشان، سلام می کردیم با آن ۱۵ نفر جور دیگر می کردیم خیلی هم موفق بودیم چون بر مبنای داده های خیلی مشخص و مطابق روز بود بچه هایی که بودند ماشاء الله تا دلت بخواهد دکترا بودند جامعه شناس بودند همه این ماترهای را داشتیم توجه می کنید که بتوانستند این کارها را بکنند آنجائی که این کار را می کردند خیلی موفق بودند ولی آنجاهایی که بر مبنای یک سری پیشداوری هایی می شد نفی مطلق میشد طبیعتاً نمی شد بهر حال جواب سوال شما این است که با ایران چکار می کردید تقریباً صفر خودمان را عزله کرده بودیم سوال کردید چرا خلاصه بخواهم بکنم نفی مطلق آن دستگاه و نفی مطلق آن جامعه بود هر کاری که آن دستگاه می کرد بر مبنای اینکه یا اهمیت ندارد یا برای یک منظورهای دیگری است ردش می کردیم که مسئله زنان را گفتیم اهمیتی ندارد که حالا زن ها دارند آزاد می شوند در حقیقت این عروسک های بوجازی که فلان و اینها که رژیم می خواهد رشد کند.

سؤال : یک مقدار می توانید بگوئید راجع به عکس العمل هایی که مخصوص بود از طرف ساواک و یا نمایندگی های رسمی دولت ایران در آمریکا نسبت به فعالیت های شما محدودیت هایی که قائل می شدند توی

آن دوره برای اینجا آن وقت ترس و بیمی برای اعضای سازمان شما ایجاد می کردند چقدر می شود کمیش کرد یا نوسانش چطور بود از ۱۹۷۰ تا ۷۶.

آقای نادر اسکوئی: توی آن سال ها هرچه داستان چریکی در ایران تبلیغاتش بیشتر می شد و ساواک توی ایران این داستان های کمیته ضد خرابکاری قوی تر می شد و پایی سرکوب سیاسی آن عده می رفتند تأثیر مستقیم روی خارج می گذاشت برای کنسولگری ها و اینها پاسپورت بچه ها را مثلاً تمدید نمی کرد، بچه هائی که می گوییم

سؤال: چند درصد.

آقای نادر اسکوئی: یک درصد کمتر از یک درصد.

سؤال: عکس العمل شما چه بود.

آقای نادر اسکوئی: مثلاً من پاسپورتم سال ۷۶ تمدید نشد حالا بهتان بگویم که چرا سال ۷۶ تمدید نشد داستان دیگری دارد که بشما می گویم کجا بود که پاسپورت را از من گرفتند. ولی من مثلاً دبیر امریکا بودم مرا می فرستادند پاسپورتم تمدید می شد. عده خیلی محدودی را نکردند ولی خوب شرایطی به وجود آورده بودند که آنها هم با ما قهر بودند یعنی شما اگر می خواستید ما که نمی خواستیم برویم کنسول شیکاکو را ببینیم ولی اگر می خواستیم برویم ببینیم آن مادر مرده جرأت نمی کرد ما را ببینند می ترسید او را بگیرند که آمده بود با ما شام خوردیم مثلاً برای شما مثال بزنم اسم نمی برم از آن کنسول آن وقت چون که نمی دانم ایشان کجاست الان اگر می دانستم کجاست اسم می بردم. این مادر مرده از طریق مادریم که رشتی و سمیعی اینها بودند نسل در نسل مرا می شناخت جرأت نمی کرد با من شام بخورد ترس از من نبود من حاضر بودم که باهاش شام بخورم او می ترسید که بهش یک انگ بزنند کنسول را بگیرند از این می ترسید آنها هم قهر بودند تأثیرش این بود یعنی تقریباً همانطور که ما با جامعه ایران قهر بودیم با نمایندگی های امریکا توی اینجا قهر بودیم غیر از زمانی که اشغال شروع می کردیم یادم رفت که بگوییم یکی از فعالیت هائی که می

کردم زمینه دفاعی اینها تبلیغاتیش بود یکی از بزرگ ترین فعالیت ها می گوییم خیلی هم اتفاقاً موفق بود چون تلویزیون و رادیو و تمام تشكیلات و روزنامه همه دنبال ما می آمدند اشغال کنسولگری ها، سفارتخانه ها در خارج بود و واقعاً ما با اینها رفت و آمد نداشتیم تا زمانی که مثلاً می رفتم کنسولگری سانفرانسیسکو را اشغال می کردیم. دیگر بستگی داشت که این کنسول چقدر و چه تیپ کنسولی باشد و چقدر آدم باشد، چقدر کالچر داشته باشد اگر نداشته باشد یا کتک کاری می کرد آنجا یا می ایستاد باهاش حرف بزنیم یعنی زمان هائی که می شد حرف زد آن زمان هائی بود که این کنسول مادر مرده زیر اشغال کنفراسیون بود و می شد باهاش حرف زد.

سؤال: کپتی اوردنس.

آقای نادر اسکوئی: کپتی اوردنس.

سؤال: هم براساس اطلاعاتی که آن موقع داشتید، هم براساس پیش حدس هائی که الان می زنید در سازمان شما یا بطور کلی در سازمان فدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج چقدر ساواک رخنه کرده بود.

آقای نادر اسکوئی: خیلی کم،

سؤال: در سطوح بالا می پرسم.

آقای نادر اسکوئی: من در سطوح بالا دارم می گوییم خوب در سطوح پائین که طبیعتاً همیشه بود خیلی راحت آدم می فرستادند چون همین طور که بشما گفتم واقعاً عضویت در کنفراسیون یک حالت خیلی شل و غیر رسمی داشت، هر که میتوانست عضو بشود خیلی کم اطلاعات ساواک از لحاظی خیلی دقیق داشت البته ولی خیلی از اطلاعات بود خیلی کسان برگشته بودند امکانات در اطلاعات آن رژیم گذاشته بودند و اطلاعات عجیبی نبود هر آدمی یک ذره هوش داشت می توانست توی مثلاً برکلی یک سال زندگی کند و فعال کنفراسیون باشد می توانست بفهمد که رهبران جریانات سیاسی کی هستند، رهبران همان جریانات مخفی

که دارید می گوئید در ایران ما کنفراسیون را نمی گوئیم اظہر من الشمس بود انتخاب می شدند کنگره بود رأی می دادند کنگره سالانه بود رأی می دادند انتخاب می شدند اینکه مثلًا چیز خیلی سختی نبود که مثلًا یکی حدس بزنند که آیا مثلًا کوثری رفت برای اینکه در جریان سیاسی هست یا نیست روشن بود اصلاً یعنی دانشمند عجیبی را احتیاج نداشت که بخواهد تحقیقات بکند خوب یک سری از دقت هم بکنید بهر حال کنفراسیون از وقتی که شروع شد یک جنبش دانشجویی روشنفکری بود و از درونش بچه های انتلکتوئل ایران آمده بودند بیرون که در درونش جریانات مختلف بعدها سر و کله شان پیدا شد حالا به دلائل مختلف از بچه های کنفراسیون که مثلًا توی رژیم کار می کردند من می خواهم اسم بیرم کی ها اسم بیرم: ثابتیان، پرویز نیکخواه، امیر طاهری، مجید تهرانیان، فیروز توفیق، هوشنسگ سمیعی، راسخ افشار، کورش لاشائی، پژشکپور پان ایرانیسم که موقع اینها بهر حال دست راستی هائی مثل منشی زاده شمکا، اینها من اسم چند نفر را پشت سر هم بردم کسانی بودند که بهر حال بکراندشان بر می گردد به کنفراسیون. جهان اسلامی، بنی صدر، قطب زاده، کاظم سامی، عسکری، علی شریعتی، نخشب اسم بردیم خوب اینها بهر حال یک نوع اینها ریشه شان باز می گردد به کنفراسیون. یعنی کنفراسیون نه به آن جنبش خارج از کشور اگر جنبش چپی سر کار می آمد دیگر همه اینها بودند سر تا پا اینها بودند یعنی شما دقت بکنید اگر سه تا جریان را بخواهیم اسم بیرم جریان رژیم شاه، جریان اسلامی و جریان چپی یک لحظه فکر کنید آنها هم سر حکومت می آمدند خیلی از آدم هائی که ایده لوگ اینها بودند بچه هائی بودند که بهر حال از این کنفراسیون آمده بودند یعنی احتیاج به رخنه ساواک به آن معنی نبود اطلاعات خیلی وسیع بود.

سؤال: قبل از اینکه ۱۹۷۶ بگذریم یک سؤال دیگر دارم مگر اینکه خود شما بخواهید مسائل دیگری را مطرح کنید تخميناً در ۱۹۷۶ چند نفر دانشجوی ایرانی در امریکا تحصیل می کرد و از این چند درصدش و چه تعداد عضو فعال و نبم فعال کنفراسیون بودند.

آقای نادر اسکوئی: من تعداد دقیق را الان ندارم چون فکر می کردم داشتم و بعد اینقدر ارقام مختلف آمده از چهل هزار هست تا صد هزار و بالا و واقعاً نمی توانم نظر بدhem اعضای فعال کنفراسیون فعالین کنفراسیون یعنی واقعاً.

سؤال: کنفرانسیون تمام دنیا را دارد می گیرد.

آقای نادر اسکوئی: شما امریکا را می خواهید بگوئید. من امریکا را می گویم واقعاً فعالین که در امریکا کار می کردند یعنی فعال بودند و تقریباً فولتايم بودند در سطح خیلی پائین بودند بسته باید آن رقم چه باشد برای همین درصد را نمی توانم بگویم.

سؤال : در حدود مطلق تخمين.

نادر اسکوئی: تعداد مطلق دو هزار نفر سه هزار نفر.

سؤال: در آمریکا.

آقای نادر اسکوئی: بله در آمریکا ولی اگر بخواهیم یک طیف یک خورده جلوتر برویم کسانی بودند که سپاهات بودند و با ما کمک می کردند.

سؤال: توی جلسات می آمدند کمک می کردند.

آقای نادر اسکوئی: وسیع وسیع تقریباً همه یعنی یک دوره ای شده بود هرچه نزدیکتر به ۷۶ یعنی یک دوره ای شده بود تقریباً همه را در بر می گرفت . استثناء بود که شما دانشجوی دانشگاه معتبر امریکا باشید و نوعی با کنفرانسیون سر و کار نداشته باشید. همگی بودند بگذارید این طوری بگوییم از لحاظ سیاسی سوال شما مهم است جریان غالب فکری در بین دانشجویان ایرانی در امریکا.

سؤال: شما گفتید ۷۶ برگشتید به ایران.

آقای نادر اسکوئی: نخیر رفتم اروپا.

سؤال: رفتید اروپا خوب دورانی که در امریکا بودید ۷۶ مسئله دیگری هست.

آقای نادر اسکوئی: شاید یادم بیفتند نمی دانم الان نه نه، شاید بعداً برگردیم یادم بیفتند.

سؤال: من سوال آخرم در این زمینه بکنم در ۷۶ که شما از امریکا رفتید آن موقع تصویری که در باره ایران داشتید چه بود و چکار می خواستید بگویید هم خودت به عنوان فرد و هم به عنوان مدیر سازمان کنفراسیون اصلًا هدف چه بود.

آقای نادر اسکوئی: سوال خوبی است تصویری که از ایران داشتیم اولاً که دشمن را شاه می دیدیم یعنی در شاه خلاصه کرده بودند دشمنی را. این اشتباهی بود بعدها خیلی گران قیمت توانش را دادیم دشمن در مها شاه بود شاه هم به عنوان یک نوکر خارجی ها از یک طرف دیگر هم سمبول ارتیاج پلیسی توی مملکت سمبول ما شاه بود در آن زمان تصویری از ایران داشتیم اینکه یک مملکتی است که وسیعاً پتانسیل رشد کرده واقعاً تصویر من این بوده واقعاً پتانسیل رشد دارد می تواند بهشت خاور میانه باشد ولی به خاطر شاه و بعد هم به خاطر خانواده پهلوی و هیئتی که دور و برش هستند و سر و کار هستند تمام این پتانسیل دارد نابود می شود پول ها دارد دزدیده می شود وسیعاً فساد بوجود آمده بجای اینکه برای مملکت کار بشود که بخش خیلی زیادی از این حرف ها درست بود مثل اینکه نجیبی هائی که می کردیم غلط بود. تا زمانی که این سر کار باشد چون اولاً منافع ایران را در نظر ندارد منافع خارجی ها را در نظر دارد بویژه امریکائی ها را یک و دوم اینکه تا آنجائی که منافع داخلی میشود یک سری قشر دلال دزد و به چاپ چاپ را در نظر دارد بعد از این تا زمانی که این سر کار باشد این مملکت اصلاح نمی شود و این باید بیفتند و این آن وقت هدف تبدیل شده بود.

سؤال : شخص شاه یا نظام سلطنتی.

آقای نادر اسکوئی: بین این دوتا قدیمی ها من نمی توانم این طور به شما بگویم که خیلی مثلًا به شاه یکی

دانسته می شد اصلاً این سؤال طرح نبود که نظام سلطنتی بدون شاه معنی دارد یا ندارد بگذارید راستش را به شما بگویم اگر این سؤال طرح میشد شاید می گفتیم نظام سلطنتی ولی به این صورت طرح نبود متأسفانه شاه نظام سلطنتی با هم یکی دانسته می شد یعنی روشن بود که اگر شاه بیفتند نظام سلطنتی می رود بدون اینکه درک علمی باشد یک همچین چیزی پشتیش بود که البته خیلی هم واقعیت داشت ولی شاه و نظام سلطنتی در حقیقت یکی حساب می شد این بحثی که بعدها در گرفت در خارج که می تواند نظام سلطنتی با شخص شاه فرق داشته باشد اینها این اصلاً طرح نبود آن موقع فکر ما این بود دشمن را شخص شاه می دیدیم به این خاطر که گفتم که نوکر خارجی و از طرف دیگر نماینده یک سری دلال و دزد و به چاپ چاپ هرکاری که دارند می کنند نه برای رشد این مملکت بلکه برای یک مسائل دیگر است برای منافع خودشان و خارجی ها دارند می کنند و زمانی که اینها سر و کار باشند آن بهشت برینی که ما می خواستیم درایران بوجود بیاید نمی شد. خیلی هم اعتقاد داشتم به اینکه می شود درآن مملکت بهشت و برین بوجود بیاید اصلاً توی این مایه ها نبودیم من نبود من اصلاً فکر نمی کردم اصلاً یعنی خطوط هم در مغز نمی کردم که بتواند دوران سیاه تر از دوران سال ۷۶ برای مملکت بوجود بیاید خطوط در مغز نبود یعنی من فکر می کردم که ما دیگر به اوج به عمق بدیختی ، بدیختی از لحاظ مالی منظورم نیست از لحاظ علمی ، از لحاظ فرهنگی، از لحاظ سیاسی به ته دره ایم دیگر از این پائین تر نمی توانیم برویم.

سؤال: این بهشت برین برای خودت الگویش چه بود ابعادش چه بود چه مشخصاتی داشت. شاه که رفت این دشمن که رفت.

آقای نادر اسکوئی: این قدر گنگ بود.

سؤال: فکر کرده بودید.

آقای نادر اسکوئی : بله، بله، یک جامعه ای بود که مثل فرشته ها می آیند به آدم دیده اید که در بهشت فرشته ها بیایند مثلاً می آورند فوت و انگور تصوری اگر نگاه کنید خیلی تخیلی بود خیلی گنگ بود یک جاهائی که همه با هم دوست می شوند دیکتاتوری از بین می رود آزادی است کسی سر کسی را کلاه نمی

گذارد خیلی تخیلی بود.

سؤال : الگوی مارکسیستی نداشتید.

آقای نادر اسکوئی : چرا چرا تحت تاثیر مارکسیستی بودیم.

سؤال : ولی نمونه مشخصی در آن زمان چینی ها.

آقای نادر اسکوئی : من شخصاً نداشتم خیلی ها طرفدار چین بودند. چون من شورای مارکسیستم یک مقداری فرق می کرد از طرف جنبش جنگ ویتنام اینها بودیم یک مقداری فرق داشت بر همین شخصی دارید می پرسیدند نه واقعاً ایده آلم چین نبود.

سؤال : ولی ایده آل مشخصی هم که در دنیا ببینید او هم نبود.

آقای نادر اسکوئی : با همه حرف هائی که می زدیم اتفاقاً من خیلی اروپایی غربی بویژه سوئد و اینها را خیلی علاقه داشتم آن موقع خودم را صاحب مملکت نمی دانستم اصلاً صاحب مملکت سازش و اینهاست ولی بخواهیم برگردیم مگر آن موقع مرا زیر فشار قرار می دادند که آقا برو با دولت و بگویند کجا می خواهی زندگی کنی من چه بسا آن طرف را.

سؤال : چه شد که از آمریکا رفتی و آیا دوران تحصیل هم تمام شده بود.

آقای نادر اسکوئی : ببینید این مدت که من سال ۷۱ که فارغ التحصیل شدم گفتم این قدر که نمراتم خوب بود رفتم برای دوره دکترا فوق لیسانس گفتند مستقیماً بروم منتها به خاطر فعالیتم در کنفراسیون عملأ نمی رسیدم درس بخوانم همیشه گرس دکترا می گرفتم برای اینکه بتوانم اقامتم را در اینجا من اقامت دائم نداشتم آن موقع خیلی از ماها ننگ می دانستیم که گرین کارت بگیریم ما گرین کارت نداشتم و برای همین بایستی

اقامت می داشتیم باید ویزای دانشجوئی را حفظ می کردیم مثلاً آن موقع اقامت در آمریکا مثل آب اقامت گرین کارت می گرفتیم ولی ماها نباید گرین کارت می گرفتیم به ما برمنی خورد اگر گرین کارت داشتیم و نگرفتیم بعد از آن همه سال در آمریکا اسم نوشته بودم در دانشگاه منتها رفته بودم به دانشگاه گفته بودم دانشگاهیان طرفدار ما بودند مثلاً چرمن دپارتمان من تو یونیورسیتی می دانست من دبیر سازمان امریکا هستم و فعالیت ضد شاهی دارم می کنم و اسمم را دارم می نویسم اینجا گرس می گیرم که بتوانم ویزایم را داشته باشم و یک موقع می خواهم بیایم دکترایم را بگیرم به من کمک می کردند دانشگاه امریکا به من کمک می کرد و احترام به من می گذاشت که برای این کاری را دارم می کنم و به این معنی من همیشه با دانشگاه رابطه داشتم وقتی رفتم اروپا کماکان ویزای دانشجوئی داشتم اصلاً خاطرтан باشد زمانی که ما آمدیم آمریکا آن موقع قدیم را می گوییم پاسپورت سیاه به ما می دادند یعنی ما پاس سیاه داشتیم یعنی پاس دانشجوئی جلدش سیاه رنگ بود من هنوز آن پاس دانشجوئی لشه اش را داشتم و تمدید می کردم و زمانی که رفتم اروپا من هنوز پاسپورتم سیاه رنگ بود یعنی پاسپورت دانشجوئی. به این معنی ادامه با دانشگاه داشتیم و واقعاً می خواستم دکترایم را تمام بکنم ولی در آن سه و چهار سال اصلاً نمی شد و نمی توانستم این کار را بکنم.

سؤال: خوب علت رفتن به اروپا.

آقای نادر اسکوئی: رفتم که آن موقع دورانی بود که داشت کنفرانسیون به نوعی به وجود می آمد اروپا حاد بود داستان سیاسی را و ببیند چه خبر است اینها و یک کنفرانسی بود که من بروم در آن کنفرانس شرکت بکنم در آن کنفرانس رفتم شرکت کردم در آلمان و بعد هم آن موقع داشت کنفرانسیون به دو شقه تقسیم می شد یا سه شقه یکی از آن کنفرانس ها که ما در شهر آخель آلمان بود و من رئیس سمینار بودم رئیس کنفرانس بودم که کنفرانس دعوت بکند یک عده را کادرها بودند و یک سری چپی ها و اینها که حفظ بکنند وحدت کنفرانسیون و اینها را و کنفرانسیون بوجود آمد و تویش کنفرانسیون احیا بهش می گویند کنفرانسیون دانشجوئی برای احیاء سازمان واحد دانشجوئی بعد از این بچه های تهران اینها رفته بودند بیرون و تکلیف طوفان و سازمان انقلاب سپاهیان ایران روشن نبود که چگونه است ما یک کنفرانسی کنفرانسیون بوجود آورد بنام کنفرانسیون منتها ته اش احیا بود و دو سه تا کنفرانسیون تصویب شد.

سؤال : همان سال ۷۶.

آقای نادر اسکوئی : بله، سال ۷۶ من شاید دبیر آن کنفراسیون بودم دبیر تشکیلات کمیسیون احیا همانجا اروپا که من آلمان بودم شاید دبیر رئیس آن سمینار بودم که برای ایجاد تشکیلات بود آنها مرا دبیر تشکیلات انتخاب کردند شدم دبیر تشکیلات کمیسیون احیا که معمولاً کنفراسیون این بود که اگر تشکیلات کنفراسیون معمولاً مقیم اروپا می شدم چون اروپا را می گرداندم و ما شدیم دبیر تشکیلات من شدم آنجا در اکتبر ۷۶ و به این معنی مقیم اروپا شدم.

سؤال : در همان آلمان.

آقای نادر اسکوئی : اول آلمان بعد یک داستان برای شما بگویم چون شاید شما ندانید می خواهید سؤال بکنید وقتی دبیر کمیسیون احیا شدم در آلمان یکی از اولین کارهایی که ما کردیم اقداماتی که من کردم ایجاد یک سمینار بود بنام سمینار وحدت این جنبه های مختلف شاید جمع بشوند بتوانم باز با هم صحبت بکنم در پاریس اعلان کنفرانس در پاریس کردیم روز دوم نوامبر خیلی خوب یادم است تاریخش مهم نبود الان بهتان می گوییم روز دوم نوامبر اعلان سمینار کردیم سمینار وحدت در پاریس من که اجرا کنفراسیون بودم رئیس سمینار بودم من روز اول نوامبر رفتم پاریس و دوم نوامبر من رئیس سمینار بودم آنجا که خلائق وسیع جمع شده بودند بحث سر اینکه چگونه این دو سه تا کنفراسیون را متحد بکنم با هم عرض بکنم در همان روز که من رئیس سمینار آنجا بودم تیراندازی می شود به کیکاووسی که آن موقع شغل رسمیش کنسول فرهنگی بود معروف بود که مسئول ساواک در پاریس است آدم خوانساری در پاریس این معروفیت را داشت تیراندازی به ایشان می شود در این تیراندازی ایشان مجروح می شود و یک پلیس فرانسوی هم مجروح می شود و بعداً فردا صبح پلیس فرانسه عده ۲۰ نفر از فعالین ایرانی در پاریس را پلیس فرانسه برای سؤال و جواب می آورد من جمله سلامتیان، بنی صدر، تمام بچه های چپی که آنجا بودند بابک امیرخسروی مثلًا توده ای بود توی پاریس بود من هم خانه کاظم کردوانی بودم که آن موقع دبیر سازمان فدراسیون فرانسه بود آمدند او را بگیرند مرا هم گرفتند برای سؤال و جواب روز بعد مرا برند آنجا و در عرض ۴۸ ساعت جرم ترور کیکاووسی را به من چسباندند که من دستگیر شدم در فرانسه و مدت مديدة هم زندان بودم.

سؤال: چقدر؟

آقای نادر اسکوئی: دو ماه و نیم.

سؤال: ولی کار به محاکمه اینها نکشید.

آقای نادر اسکوئی: نه، حالا اگر بخواهید آن وقت این داستان را برایتان تعریف بکنم.

سؤال: حتماً، حتماً. من چون جزئیاتش را نمی‌دانم خود شما تعریف کن.

آقای نادر اسکوئی: من تعریف بکنم.

سؤال: بله بله.

آقای نادر اسکوئی: عرض بکنم من رئیس سمینار بودم روز دوم نوامبر و کیکاوی را که اصلاً می‌شناسم زنش سمعی است با مادرم دخترعمه نوه عمه می‌شوند از این حرف‌ها دقیقاً نمی‌دانم یک جور دیگر من کیکاوی را می‌شناسم وقتی که من در ایران بودم بابام که توی ارتش بود آن موقع هنوز یکی از شغل‌های آخر بابام درحقیقت آخرین شغل بابام بود توی سازمانی بود به نام بازرگانی نظامی بهش می‌گفتند والاحضرت غلامرضا رئیس بازرگانی نظامی بود منتهی ایشان به اصطلاح فیگرهل بود منتهی اصل کار با آن موقع هنوز داستان بازرگانی کشور ایران نبود این داستان برمنی گردد به دبیرستان من به سال ۴۴-۴۵ بعد شغلش معاون بازرگانی سرلشکر بود ولی عملأ خوب کار بازرگانی را ایشان می‌کردند. بهرحال آن موقع ما غلامرضا زیاد می‌دیدیم توی کمیسیون‌ها که انجام می‌شد مثلًا مسابقات فوتبال بود ما را می‌بردند به امجدیه اینها. کیکاوی آدم‌های امنیتی غلامرضا بود کیکاوی را من از آنجا می‌شناسم یک مرد امنیتی است هم شخص را می‌شناسم هم زنش فامیل که این خوب داستان جالبی شده بود بعدها از این لحظه گفتم

چون یک نکته جالب راجع به ایرانی‌ها نشان می‌دهد این را از این لحاظ بهتتان گفتم بعدها که من دستگیر شدم آزاد شدم تمام شد دیگر نزدیک‌های انقلاب بود اینها خانمش رفته بود به فامیل ما گفته بود ما اگر می‌دانستیم به این معادله است این کارها را نمی‌کردیم خیلی چیزها را رژیم نشان می‌دهد خیلی سال‌ها این معادله بود این کار را نمی‌کردیم. بهرحال من سعی می‌کنم این را خلاصه بکنم برایتان، من رئیس سمینار بودم سمینار تا ساعت ۶/۳۰ تا ۷ شب طول کشید علت را می‌خواهم یک خورده جزئیات را بگویم چون این داستان ته مفز مها هست همیشه می‌گوئیم توطئه و توطئه انجام شده این اتفاقاً یکی از آن چیزهایی است

(پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

سؤال : خوب آقای اسکوئی راجع به جریان ترور کیکاوی می‌گفتید.

آقای نادر اسکوئی: علت اینکه خواستم این داستان را کمی جزئیاتش را بگویم چون فکر می‌کنم که هم نشان میدهد که ضعف کنفرانسیون کجا بوده و هم نشان می‌دهد که ضعف رژیم آن موقع در خارج چگونه بوده و چگونه کار می‌کردند از این لحاظ یک خورده می‌خواستم وارد جزئیاتش بشویم. عرض بکنم وقتی که سمینار پاریس تمام شد طرف‌های ساعت ۷ بعد از ظهر ۸ بعد از ظهر حالتاً هزار نفر هم ما شاهد داریم چون من رئیس جلسه بودم و آن بالا نشسته بودم توی سالن رئیس جلسه و حدود هزار نفر هم ملت جلوی من نشسته بودند وقتی که سمینار تمام شد من، خانم از امریکا آمده بود برای ویزیت مستقیم وارد پاریس شده بود آن روز، روز دوم نوامبر آن هم آنجا بود علت هم همه جمع شده بودند خانم آمده بود چون قرار بود پنج نوامبر تولدیم بود قرار بود که برویم سوئیس چون مادرم در سوئیس همه با هم در آنجا باشیم عرض بکنم با آن به اضافه یکی از دوستانم که رئیس تشکیلات کنفرانسیون فرانسه بود کاظم کردوانی به اصرار او چون ما می‌خواستیم شب برویم در هتل بمانیم رفتیم خانه او ماندیم شب ما رفتیم آنجا طرف ساعت ۱۰ شب ۱۱ شب اخبار تلویزیون را نگاه کردم آن موقع فرانسه سرم نمی‌شد و گفتند هم چین اتفاقی افتاده ترور شده کیکاوی و بهش تیراندازی کردند این کردوانی که آنجا بود صاحب خانه بود به ما گفتش صبح می‌آیند عقب ما این کار را همیشه می‌کنند پلیس فرانسه هر وقت یک اتفاقی می‌افتد دور یا نزدیک راجع به ایران

باشد می آید حدود ۲۰ نفر از فعالین ایرانی را این رسم پلیس فرانسه است یک رسم خیلی عجیب و غریب و بسیار زشتی است ولی گویا این رسم را دارند که می آیند این آدم های ایرانی را جمع می کنند می برند از اینها سوال و جواب می کنند ولشان می کنند. اتفاقاً خانم من گفت بابا ما امروز صبح از امریکا رسیدیم خسته و مرده پلیس می خواهد بباید ما برویم به هتل مان بمانیم گفت نه مسئله ای نیست می آیند همین دم درب سوال می کنند و می روند با شماها اصلاً کاری ندارند. واقعاً صبح آمدند ایشان درست می گفتند ولی اوضاع خرابتر از این بود که می گفتند هیچی آقا ریختند توی خانه. ما خواب بودیم چهار پنج نفر ریختند توی خانه با همان تشكیلاتی که پلیس خانه می ریزد نه از آن تشكیلاتی که ایشان فکر می کردند که فقط درب میزند و فقط میآیند یک سوال و جواب می کنند و میرونند یک پسر جوان ایرانی آنجا بود رضا تکویری اسمش بود یک قد درازی هم داشت حالا مهم است این قد را که می گوییم بعداً می گوییم او هم از بورسیه دولت ایران بود تازه آمده بود خارج و جذب کنفرانسیون شده بود و شب آنجا مانده بود خانه کردوانی یا اصلاً رومیت بود با او زندگی می کرد. بهرحال مردها را دست بند زدند خانم به جلو. ما را بردنده برای سوال و جواب بردنده پلیس مرکزی پاریس. وقتی وارد این اطاق شدم ماشاءالله همه ایرانی‌ها گوش تا گوش جمع هستند اسمهایشان را بردنده همه ایرانی سرشناس دولت ایران درآنجا جمع بود از همه تیپ‌های سیاسی.

سوال: قطب زاده نبود آن موقع.

آقای نادر اسکوئی : قطب زاده توی اطاق نبود، سلامتیان بود، بنی صدر را آورده بودند قطب زاده نیامده بود اتفاقاً جالب بود نیامده بود. عرض بکنم دولت فرانسه می تواند یکی را ۴۸ ساعت دستگیر بکند بدون اینکه جرم بیش بینند دفعه اول ما را بردنده توی اطاق سوال و جواب از من بکنند سوال و جوابشان خیلی مؤدبانه بود چون فرانسه بلد نبودم یک خانم را آورده آنجا به زبان انگلیسی من انگلیسی می گفتم آن ترجمه می کرد. پرسیدنده چکار می کنی من چند دقیقه پیش به شما گفتم من هنوز پاس دانشجوئی داشتم سیاه رنگ همه چیزش معتبر بود دانشجو بودیم قانوناً دانشجو در امریکا بودیم گفتند چکار می کنی درآنجا گفتم ما دانشجوی امریکا هستیم با کنفرانسیون کار می کنیم و رئیس سمینار بودیم دیروز این کارها را می کردیم آمدیم سمینار را دایر بکنیم بعد هم می خواهیم برویم امریکا از فرانسه داریم می رویم بیرون پس فردا هم داریم می رویم به سوئیس این هم بلیط های سوئیس. خیلی مؤدب با ما بودند گفتند شما حالا بیرون بنشینید.

خانم هم که بعداً برای من تعریف کرده دقیقاً از خانم هم همین سؤال و جواب را کردند به نظر نمی آمد عصر آن روز که سوم نوامبر باشد کسی شکی کرده باشد. شب آمدند گفتند که رئیس پلیس ۲۴ ساعت را تبدیل کرده به ۴۸ ساعت شب را شما بمانید تا صبح دوباره بازجوئی شود همه را تقریباً نگهداشتند حالا کی ها نماندند الان یاد نیست ولی تقریباً همه را نگهداشتند بعد صبح که مرا بردند اطاق بازجوئی من که وارد اطاق بازجوئی بشوم دیدم یک ایرانی از آن اطاق آمد بیرون که من نمی شناختم و قتی وارد اطاق بازجوئی شدم دیدم زمین تا آسمان اصلاً همه چیز یکمبو عوض شد آنها که آنقدر مؤدب بودند آقای اسکوئی می گفتند فلان و اینها شروع کردند به فحاشی کردن که ما اطلاع داریم که تو کیکاوی را زدی اصلاً ورق عوض شد یکمبو در بازجوئی در صورتیکه همان بازجو آنجا بود اصلاً ورق عوض شد که تو باید بگوئی که چکار کردی این کار را که کردی جدی است و شوخی نیست اگر طرف گشته بشود پلیس فرانسه گشته بشود گیوتیم دارد آن موقع هنوز فرانسه گیوتیم داشت و کارهائی که پلیس های معمولی بگذشتند تحقیقاتی که هر پلیس هر کشوری می گذشت بعد هم ریزه کاری که تو کجا بودی ما هم مجبور شدیم که بهشان بگوئیم دقیقاً نیم ساعت به نیم ساعت از ساعت پنج و نیم بعد از ظهر ببعد تا آخر شب که من رفتم خانه کردوانی هر نیم ساعت و نیم ساعت من کجا بودم که من تمام داستان را دقیقاً برایتان شرح دهم.

سؤال: ترور وقتی اتفاق افتاد که شما خانه کردوانی بودید یا در سمینار بودید.

آقای نادر اسکوئی : نخیر ترور موقعي اتفاق افتاد سمینار تقریباً تمام شده بود داشتیم می آمدیم بیرون از سمینار هفت بعد از ظهر مثلاً سمینار تا شش و نیم تمام شد یک ربع به هفت ما داشتیم می آمدیم بیرون که اصلاً بهش می گفتم فیزیکلی از این ور پلیس به آن ور پلیس قادر نیست یکنفر بودش گفتند نخیر اینطور نیست باید بگوئی که دقیقاً چه اتفاقی افتاده ما همه داستان ها را گفتیم ولی یک چیز کوچکی را که فقط بگوییم چون این مهم است بعداً اینکه مثلاً ساعت هفت بعد از ظهر که ایشان دارید می گوئید ما رفتم خانه یکی از بچه ها که من قبل از اینکه بروم خانه کردوانی خانه یکی از بچه ها کیفم آنجا بود که بردارم کیفم را صبح گذاشته بودم آنجا که بردارم زیر این آپارتمانی که توی خیابان سمبیل بود زیر آپارتمانش یک دانه میوه فروشی توی فرانسه میوه فروشی اینها است که فقط میوه می فروشنند رفتم سیب بخریم گفت دانه ای بخواهید دانه ای نمی فروشیم مثلاً سیب کیلوئی را می فروشیم که ما مجبور شدیم یک کیلو سیب بخریم حتی اینها را

تا این حد ما به اینها چیز دادیم و بعد خانه آن خانمی که کیفم آنجا بود رفتیم برداشتم آن دختر خانم با ما آمدند سوار مترو شدیم مترو لوکزامبورک و توی آن مترو همه با هم بلیط داشتمیم این دختر خانم بلیط نخریده بود که وقتی از مترو می آمدیم بیرون پلیس مترو ایشان را گرفت بهش تکت داد جرمیه داد که تو چرا بدون بلیط سوار مترو شدی بعدها در طول بازجوئی توی فرانسه قبل از اینکه دادگاه بروی میروی جلوی بازپرس مثل ایران جلوی بازپرس ما را برداشت و پرونده مرا دادند به پازپرسی که پرونده های تروریستی را معمولاً انجام می دهد مثل پرونده کارلوس را انجام می دهد بعد صفحات اول روزنامه عکس مرا انداخته بودند توی ایران و توی فرانسه هرچه که دلتان بخواهد دیگر داستان نوشته بودند بخصوص کیهان و اطلاعات که معلوم بود داستانش عین هم بود که معلوم بود از جای مشخصی گرفته بودند خبرها را که اینها رهبر تروریست بودند اینها دبیر کنفراسیون است طرف عکس من صفحه اول و بعضی چیزهای خیلی جالبی نوشته بودند مثلاً این نادر اسکوئی در آلمان غربی متولد شده است مثلاً من توی عمرم آلمان غربی ۱۵ روز بیشتر نبودم مثلاً گفتند در آلمان غربی اصلاً متولد شده که نشان بدھند که اینها ربطی به ماها ندارد و ماها نبوده مثلاً خارجی بوده بهرسورت در طول بازجوئی پلیس فرانسه شاهد آورد من که دارم می گویم این است که چگونه سواک کار می کرد در خارج پلیس فرانسه شاهد آورد رفته بود سیب فروش را آورد بود جلوی بازپرس سیب فروش گفت آقا اینها اصلاً دروغ می گویند من سیب دانه ای هم می فروشم اینها می گویند دانه ای نخریدیم کیلوئی خریدیم بیخود میگویند اصلاً همچین چیزی نیست پلیس فرانسه رفته بود رئیس کل پلیس های مترو فرانسه را آورد جلوی بازپرس رئیس پلیس فرانسه گفت در ساعتی که اینها می گویند جرمیه شدند دروغ می گویند در آن ساعت مترو لوکزامبورک اصلاً پاسبانی که جرمیه بدھد نبوده دیگر همه پرونده ها را برای ما درست کرده بودند من که قبل از اینکه مرا ببرند زندان چون در پلیس بازجوئی بودم قبل از اینکه جرم من دستهایم را بینند مرا برداشت وقتی که جرمی باشد اسلحه بگویند داشتم می برند تست می کنند که ببینند روی دست پودرهای اسلحه مانده است یا نمانده خوب من که در عمرم اسلحه استفاده نکرده بودم اصلاً نمی دانستم اسلحه چه هست و خبر نداشتم که همچین داستانی می تواند باشد مرا برداشت آنچه که ببرند تست بکنند با آن همه خشونتی که برای من روز دوم انجام داده بود پلیس فرانسه یک هو مهریان شدند هی سیگار به من هدیه دادند من هم آن موقع سیگاری بودم سیگار را گرفتم کشیدم بعداً وکیل های من گفتند سیگار تأثیر روی دست می گذارد که پودر اسلحه می گذارد و گیج می کند دستگاه را توجه می کنید آن لحظه آخر به من یک سیگار دادند بعد گرفتند گفتند آره که این دستش

نشان داده که پودر هم روی دستش بوده منظورم این است که پرونده سازی کامل پلیس فرانسه کرد یعنی کسی که به من سبب نمی فروخت دانه ای را آورد گفت من سبب را دانه ای می فروشیم پلیسی که جریمه به دوست ما داده بود آمدند گفتند همچین ساعتی جریمه نمی دادیم سیگار به من دادند که بگویند این است و بعد ما را برده بودند جلوی یک عده آن پلیسی که محروم شده بود ما را گذاشت جلوی پلیس نمره انداخت در گردن ما این مرا آن دوست دراز من که آن شب آنجا خواهید بود چون شهود گفته بودند یکی دراز بود آن بدیخت دراز را هم گرفتند این بورسیه دولت بود این هم شریک جرم بوده این موتورسیکلت می رانده بندۀ هم پشت موتورسیکلت نشسته بودم تیراندازی کردم گفتم من توی عمرم دو کار نکردم یکی اینکه موتورسیکلت و یکی تیراندازی نکردم توی عمرم عرض بکنم این پرونده سازی را کرد حالا می خواهم میانجیگری بکنم از پلیس فرانسه آن شخصی که آمد بیرون وقتی که من وارد بازجوئی شدم من بعدها دنبال کردم داستان ها را ایشان از آدم های ساواک پاریس بود آن شخصی که آمد بیرون داستان بعداً این می شود که وکیل من که یکی از وکلای معروف فرانسه است که از معروف ترین وکلای فرانسه است پرونده ها را که از بازجوئی گرفته بود به این صورت بوده است که روز اول دولت فرانسه پلیسیش می آید ما ها را می گیرد بدون هیچ شکی واقعاً مثل اینکه همان بروند ایرانی ها را بگیرند ببینند چه خبر است ساواک به سازمان سیا فرانسه که یک چیزی شبیه اف بی آی سیا با هم است پلیس فرانسه هم کار اف بی آی را می کند و هم کارسیا را می کند هر دو تا با هم است آن سازمان گزارش می دهد که ما از درون جنبش خبر داریم که کار درون جنبشی است اسم مرا می دهد چون آن موقع من دبیر کنفردراسیون بودم و اینها هم تشکیلاتی گذاشته بودند برای ما تشکیلات استراسبورک که اگر یکی از رهبران سازمان دنبال تروریست محکوم می شده آن سازمان تروریستی را می توانستند منحل بکنند در اروپا من هنوز فکر می کنم که به این دلیل بوده مرا انتخاب کردند در بین بقیه نه اینکه من فعال ترین بقیه بودم ولی هیچ کدام از آن بقیه دبیرکنفردراسیون رسمی نبودند ولی مرا اگر می توانستند محکوم بکنند می توانستند کمیسیون رامنحل بکنند و اسم مرا آنجا می دهند و این سازمان هم دقیقاً توی دام ساواک ایران می افتد هرچه ساواک ایران به پلیس مخفیانه فرانسه می گوید پلیس مخفیانه فرانسه قبول می کند.

سؤال: چرا قبول می کند تطمیع کرده بودند یا دوستانه قبول کرده بودند.

آقای نادر اسکوئی: دوستانه قبول کرده بودند چون رابطه خیلی نزدیک داشتند حالا بعداً می‌گوییم حالا همه را پس می‌گیریم چون رابطه خیلی نزدیک داشتند فکر نمی‌کردند که ساواک بهشان کلک میزند فکر می‌کردند که ساواک واقعاً اطلاعات دارد که می‌گوید اینها دقیقاً اطلاعاتشان را منتقل کردنده به پلیس پاریس مثل اف بی آی سیا پلیس پاریس داده بودند اطلاعاتشان را آنها آمدند برای ما دیدند که هیچ گیر نمی‌آورند ولی چون بهشان گفته بودند حتماً همین است شروع کردند به پرونده سازی وقتی که در طول داستان‌های آزادی من که حالا می‌رسم بهش وقتی که پلیس فرانسه شک که شروع کرد بود و فهمید دارد داستان را بعد که ما چند چیز را رو کردیم که الان دارم به شما می‌گوییم یکم بود داستان عوض شد پلیس فرانسه نظرش را عوض کرد چون فهمید که کلک خورده این چگونه شد دو تا مثال برایتان برمد یکی داستان سیب بود یکی داستان بليط لوکزامبورک اين دوست ما بهش جريمه داده بودند از اين تيپ انسان‌های است که همه چیز را دكنته می‌کند نگهديارد من جمله جريمه اش را نگهداشته بود و به وکيل ما که يك تيم وکلا خيلى قوى داشتيم به وکيل ما اين را داده بود يك روز مرا بردند جلوی بازپرس، بازپرس رئيس پلیس را آورد در طول اين بازپرسی، بازپرس مظلوم شده بود که من نيستم چون بازپرس خيلى باهوش بود و می‌فهميد که من به بازپرس می‌گفتم بازپرس شک بکند از اين قضيه رئيس پلیس پاریس را آورد که يك ژنرال بود طرف آمد آنجا نشست و بنده را نشاندند و مترجم هم نشست اين رويش را کرد به رئيس پلیس پاریس گفت شما شهادت می‌دهيد که فلان روز در مترو لوکزامبورک کسی جريمه نمی‌داده گفت بله قسم خورد بشرف و فلان و اينها گفت من الان ترا می‌فرستم به زندان بازپرس فرانسه به رئيس پلیس پاریس گفت اين جريمه جوابت به اين جريمه چى اين طرف رنگش پريده حالا ژنرال بدبيخت آنجا نشسته بود حالا مثلاً ما را بگيرند ژنرال را بگيرند ايشان بازپرس خيلى محكم بود و فهميد که اينها پرونده سازی کردند خوب ژنرال حالا چقدر آشنا بوده به اين داستان نمی‌دانم وقتی که بهرحال ژنرال رفت و قرار شد قول داد که می‌رود تحقیقات می‌کند برمی‌گردد پرونده اصلاً یکم بود و فهميد که نمره انداخته بود توی گردن ما و گفته بودند که آره اين دولاست به ما گفت اصلاً ايشان را در عمرم نديدم و قيافه ايشان آشنا نیست به من. بعداً توی پرونده خواندم گفته بودند که ما بهش سيگار داديم سيگار کشیده شايد آن سيگار تأثير داشته روی دست هايش عربى که ميوه فروش بوده الجزيري مادر مرده را آوردند به من گفتند اينطورى بگو من گفتم.

سؤال: فرانسوی‌ها گفته بودند یا ایرانی‌ها.

آقای نادر اسکوئی : بله فرانسوی ها ولی من گفتم که فکر می کنم این را بگویم ولی واقعاً من می فروختم پلیس مترو را آوردند گفتند ما اشتیاه کردیم ما جریمه کردیم این داستان ها را به این راحتی که پرونده ساختند به همین راحتی پرونده ماست مالی شد چرا منظورم از این داستان که الان تمام می کنم این بود این راههایی بود که ساواک فشار می خواست روی مهاها بگذارد همیشه دنبال این بود که اکازیوم گیر بیاورد فعالین را اذیت بکند هدف اصلیش این بود غیر قانونی بکند تشکیلات کنفراسیون که به نفع خودشان بویژه جنبه های آن دفاعی که به شما گفتم آن تبلیغاتی که می کرد با جنبه لیبرالی ، وکلا ، پروفسورهای دانشگاه اینها این جریان به نفع رژیم نبود چون یک ایمژی بوجود می آورد برای رژیم درخارج که ایمژی نبود رژیم می خواست درخارج برایش بوجود بیاید رژیم می خواست ایمژ خیلی حکومت با ثبات و جا افتاده و همه مردم به استثنای چند چپی عوضی بی سرو بی پا همه باهاش هستند چنین ایمژی را می خواست بوجود بیاورد درخارج خوب کنفراسیون موی دماغش بود نمی توانست ایمژی بوجود بیاورد هدفش این بود که منحل بکند این سازمان را فکر می کنم صرفاً از این موضوع بود حالا بیشتر از این چه فکر می کرد دو سه سال بعد بیشتر فکر می کردند حالا به شما می گویم چرا ولی آن زمان هم هدفشان این بود فکر می کردم می توانند ما را بگذارند و دست روی مهاها می گذاشتند تا حدی که ساواک کار غیر حرفة ای خودش را می کرد آخر ساواک یک سازمان قرار است که یک جاسوسی زیر زمینی باشد قرار نیست که به سازمان خارج اطلاعات غلط بدھی چون دو تا اطلاعات غلط به سازمان خارج بدھی خوب دیگر دفعه سوم حرفت را قبول نمی کنند اطلاعات غلط بدھی این قدر این داستان مهم بود که حتی اطلاعات غلط هم پخش می کردند و سازمان فرانسوی دام می افتد اطلاعات را می گیرد و بعد پرونده سازی می کند خودش بعد که همه چیز روشن می شود خوب طبیعتاً به روابط اینها تأثیر می گذاشته و گذاشته چه از کی بود که بازجو این یکی این کار ساواک بود قدرت کنفراسیون کجا بود روزی که مرا گرفتند تکویری را گرفتند . خانم را و کردوانی که صاحبخانه ما بود و یکنفر دیگر در آنجا فیروز سلامت را این سه نفر را اخراج کردند از فرانسه دولت فرانسه از این کارها می کند اخراج می کند بدون اینکه جرمی داشته باشند که اینها اول رفتند آلمان ، آلمان راهشان نداد و بعد وارد سوئد بهشان پناهندگی داد و خانم من و آن دونفر دیگر پناهندگی سوئد شدند و رفتند آنجا ما دو نفر افتادیم زندان به فاصله ۱۲ ساعت بعد از اینکه ما زندان افتادیم تمام آن تشکیلات کنفراسیون در جریان افتاد حالا قوت کنفراسیون کجا بود گفتم آن کمیته های دفاعی که با شخصیت ها

کار می کردم بلافاصله یک کمیته درست می کنند توی پاریس به عنوان کمیته دفاع از نادر اسکوئی و رضا تکویری کی می شود رئیس کمیته ژان پل ساترو ژان پل ساترو کی هست ولتر زمانه یعنی آن زمان جدا از اینکه کسی ژان پل ساترو از لحاظ چپی و یا راستی مخالف یا موافق باشند مورد احترام همه فرانسوی ها منجمله هیئت حاکمه است مثلاً آن داستان معروف سال ۶۸ ده سال قبل از این داستان وقتی شلوغی های مردم فرانسه می شود می روند پیش دوگل می گویند آقا این ژان پل آن موقع که دانشجویان خیلی چیز می کردند حکومت هم درحال سقوط هم بوده خیلی حکومت سقوط کرده ولی خیلی شل شده بود و اینها بعد می‌رونند پیش دوگل می گویند آقا ما باید توی این تظاهرات ژان پل ساترو را باید بگیریم دوگل گفته باید ولتر را دستگیر می کنند این گفته معروف دوگل است و حالا یک همچین انسانی ولتر زمانه رئیس کمیته دفاع می شود روی چه می شود شبانه که نمی شود یک کسی مثل ژان پل ساترو قانع کرد که رئیس کمیته دفاع بشود باهش قبل اکار شده بود آشنائی داشته با این داستان کی توی کمیته است یک مونتا شخصیت معروف فرانسوی وکلا که هستند تاب ترین وکلای فرانسه چقدر پول کنفراسیون به وکلا می دهد که وکیل بنده بشوند هیچ چیز وکلا از جیب خودشان خرج می کنند که بیایند این کارها را انجام بدهند بالاترین وکلا یعنی یک گروه سه نفره ما وکیل داشتیم دیگر از این بالاتر نمی توانستیم وکلا بگیریم از احزاب اپوزیسیون فرانسه کی عضو کمیته است یک سوسیالیست فرانسه میتران عضو کمیته دفاع است رفتند از طریق همان کمیته هائی که داشتند که آشنائی داشتند با تمام تشکیلات حزب سوسیالیست که آن موقع در اپوزیسیون بود میتران اینها را آوردند از فردا اعلامیه هائی که کمیته می داد زیرش میتران امضاء می کند که رهبر اپوزیسیون است که بعداً رئیس جمهور فرانسه می شود ژان پل ساترو رئیس است این مونتا وکلاء درجه یک فرانسه یک همچین گروهی وقتی که می رود پای اعلامیه دادن و تظاهرات اعلان می کند در پاریس برای آزادی من و آزادی آن رفیق طبیعتاً تأثیرش نه تنها در رفتار عمومی می گذارد در همان بازپرس هم تأثیر می گذارد چون تلگرام ها شروع می کند به بازپرسی در مورد این شخصیت ها از امریکا تمام آن کارهائی که تا آن موقع شده بود تمام این تلگرام های شخصیت های امریکائی به بازپرس و به رئیس جمهور فرانسه از تمام اروپا به همچنین از سازمان ملل به همچنین تا حد دفتر دبیرکل سازمان ملل و قدرت کنفراسیون در اینجا بود و نشان می داد که چگونه پایه می داشت از لحاظ گفتم اگر یک کار ثبت کرد و واقعاً مؤثر بود کارش همین کاری که در افکار عمومی بود اینجاها خودش را نشان می داد البته از طریق کمیته های دیگرش مثل بین المللی اینها فعالیت کردند و تظاهرات های وسیع برای آزادی ما ها در پاریس گذاشتند آن چنان وسیع

کنفراسیون یکی و بعد تحکیم می کرد خود کنفراسیون را چون این وقت این دامن میزد به این تئوری که آقا ما مهم تر از آن حرفهایی هستیم که شما می دانید و همچنان این شاه دنبال ماست که ما را داغان بکند و برای ملت اعتصاب غذا راه می انداختند درتظاهراتی که در امریکا برای دفاع از من تو هوستون گذاشته بودند برای آزادی مها گذاشته بودند برای اعتصاب غذا بوده ۱۴۰ دانشجو دستگیر می شوند بین تظاهرات چقدر بوده که ۱۴۰ نفر دستگیر می شوند در هوستون اینها کمک می کرد به تحکیم خود کنفراسیون که می آمدند می گفتند یعنی این والر می داد به کنفراسیون این دستگیری و این جنبش بین المللی راه افتادن و آمدن من بیرون درحقیقت بود بین ما پوزه شاه را به خاک مالیدیم اینجا جنبه ها از جنبه جنائی دیگر می آمد بیرون که این بوده یا نبوده به این صورت تبدیل می شد و تحکیم میداد به درون خود تشکیلات تا آجایی که تشکیلات این کنفراسیون و این جنبش خارجی به این نوع مسائل مربوط می شد عالی کار کرد خیلی هم موفق بود زیادی موفق بود در رژیم ایران طبیعتاً تا آنجا که به اصل مطلب برمی گردیم که رابطه اش با ایران چطور است که صحبت کردم ولی منظورم از این داستان ها این بود. تأثیرات وسیعی هم روی من گذاشت از آن ببعدهش چون واقعاً من توطئه را برای اولین بار نه در تئوری توی عمل دیدم ، دیدم پلیس ها.

سؤال: یعنی همکاری سازمان های پلیسی و امنیتی اینها.

آقای نادر اسکوئی: بله دیدم و قادرند که این کار را بکنند و بعد هم امر بهشان مشتبه می شود چون یکی جائی یک خط را می گوید خودشان شک به خودشان ببعده شک می کنند چون توی تشکیلات روی یک نفر آدم هم ممکن است عوض بشود. مثلًا ساواک به فرانسوی ها گفته این بوده فرانسوی ها اول دامش افتادند ما را گرفتند بعد آزاد کردند تمام شده و رفته توجه می فرمائید بعد که من بر می گردم دوسال بعد توی ایران مرا در فرودگاه مهرآباد به همین جرم دستگیر می کنند یعنی خود ساواک هم به خودش چیز می شود یعنی امر به خودشان هم مشتبه می شود مثل هر ضد اطلاعات دیگر است که ضد اطلاعات همیشه داستان هست که می گویند برمی گردد یک دائمه مسدود را و ضد خود طرف یعنی خودش خودش باور می کند ضد اطلاعات خودش را ساواک واقعاً باور می کرد حداقل بعضی از اقداماتش را.

سؤال: برای اینکه بعضی از شعبه هایش خبر نداشتند.

آقای نادر اسکوئی : دقیقاً آن شعبه‌ای که خبر نداشته مثلاً بندۀ را می‌گیرد که مثلاً شعبه اداره هشتم ساواک بشود مسئول چیزهای تروریستی، جاسوسی، فلان و اینهاست که ببیند بندۀ یک کاره بودم یا نبودم پرونده‌ای که آوردند گذاشتند جلوی من بقول بازجوی من می‌گفت این از پرونده که برای من آوردند گذاشتند جلوی من این بابا را تو داری فردا بازجذبی می‌کنی من گفتم خود فیدل کاسترو است.

سؤال: دو تا سؤال در این مورد دارم یکی اینکه آیا اشتباه می‌کنم اگر فرض کنید دستگیری تو و این اتهامی که زدند فی الواقع در سازمان دانشجویان و در کنفراسیون بین اعضاء شاید این شبیه را ایجاد کرده بود بصورت مثبت که یکی از اعضای ما باید رئیس ما تا این حد هم حاضر است جلو برود علیه رژیم یعنی هیچ ظنی برده بودند که ممکن بود واقعیت داشته باشد.

آقای نادر اسکوئی: بچه هائی که توی ایران بودند و مرا می‌شناختند برده بودند این ظن را گفته بودند که آره بچه هائی که خارج بودند اینها می‌دانستند خط مرا و می‌شناختند کاراکتر مرا کسی که می‌خواهد یکی را ترور بکند رئیس سمینار باشد علنی باشد راههای دیگری برای ترور آن موقع موجود بود کسی را بخواهد ترور کند.

سؤال : کی عامل ترور بود بهرحال.

آقای نادر اسکوئی: هیچ وقت معلوم نشد یک سازمان چپی فرانسه اعلامیه داد بیرون که آنها بودند و بعد اینها بودند که همان سازمانی بودند بنام بیرگان بین المللی که قبلًا قبول کرده بودند که ترور کرده بودند عرض کنم حضورتان سفیر بولدی را در پاریس و بعدها یک تیراندازی به یک سفیر دیگر می‌شود در پاریس یک عده را دستگیر می‌کنند که حدس پلیس فرانسه این بوده که اینها آنهای بودند که کیکاوی را ترور کرده بودند البته در آن موقع شایعات وسیعی بود من نمی‌توانم آره یا نه بگویم من فکر می‌کنم آن سازمان چپی بود ولی شرایط وسیعی بود این جمله که مثلاً یک شایعات وسیعی هم توی سرکول بخصوص روشنفکری فرانسوی نه فقط ایرانی بود کیکاوی از آدم‌های اشرف بوده این داستان هروئین نمیدانم دراک این داستان‌ها

بوده چون اگر خاطرتان باشد ۶ ماه بعد از این تیراندازی جان والاحضرت را چیز می کنند که خانم خواجه نوری گشته می شود توی آن داستان که ندیمه اش بود این ۶ ماه بعد از آن بود که آن وقت باز آمدند مرا گرفتند که ببینند من راجع به آن داستان تیراندازی چه می دانستم.

سؤال: در مجموع چقدر نگهداشتند.

آقای نادر اسکوئی: یک ماه.

سؤال: خوب بعد از آزادی شما دو مرتبه مشغول بودید.

آقای نادر اسکوئی: بعد از آزادی طبق قانون فرانسه اگر با داستان قضائی فرانسه آشنائی داشته باشید می دانید که آزادی یک هو نیست و بهتان یک چیزی می دهند آزادی موقت بعد بازپرس ۶ ماه وقت دارد که مطالعات کامل بکند بعد پرونده را کاملاً بینند. در آن ۶ ماهی که پرونده هنوز بسته نشده بود کاملاً من حق خروج نداشتم که هیچی باید هفته ای یک دفعه میرفتم بازپرس و امضاء می کردم جلوی بازپرس و طبیعتاً پاریس ماندم بعد از ۶ ماه که تمام شد دولت ایران پاسپورت مرا دیگر نداد من خواستم پاسپورت از دولت ایران بگیرم آنجا که شرح دادم پاسپورتم را گرفتند این شرح داستان است یعنی سفارت دیگر با من دشمن بودند من هم راستش را بخواهید دوست نداشم که وارد سفارت بشوم چون اینها از بیرون که پرونده می ساختند آن تو آدم می رفت دیگر معلوم بود که چکار بکنند. بعدها همان سفارت قبل از انقلاب پاسپورت به من داد آقای شیلاتی سفیر ایران در فرانسه بود پدر من که قبل از انقلاب آمده بود پاریس که مرا ببیند رفته بود شیلاتی را ببیند شیلاتی از افسران قدیم ارتش بوده سرگرد بوده از ارتش آمده بود بیرون بابام می شناختش پیغام داده بود که بگوئید نادر بباید پاسپورتش را بگیرد ما پاسپورتش را آماده داریم این داستان های دیگر یک ماه قبل از اینکه من بروم ایران بود آستانه های انقلاب ایران بود که دیگر خیلی همه سفارت چی ها مودب شده بودند یک جوری هم دوست داشتند با آدم دوست بشوند که اگر ورق برگشت حداقل چند پارتی توی این ور داشته باشند.

سؤال : خوب حالا شما یک مقدار از فعالیت های کنفراسیون در این دوره در زمانی که در پاریس بودید.

آقای نادر اسکوئی: در این دوره بنظر من دیگر اوج فعالیت های کنفراسیون بوده کنفراسیون نه به عنوان یک سازمان واحد شاید بهتر بگوییم اوج فعالیت های جنبش دانشجویان خارج است چونکه جنبش دانشجوئی در این زمان انشعاب شده و دو سه تا سازمان های مختلف هر که بنام کنفراسیون دارد کار می کند وارد این بحث بعداً می شویم ولی از لحاظ فعالیت های جنبش دانشجوئی بخواهیم بگوییم کل جنبش دانشجوئی اوج فعالیت های جنبش دانشجوئی است چون دیگر برای اولین بار دیگر من دارم الان سال ۱۹۷۷ را می گوییم دیگر از ۱۹۷۷ بتدربیح دارد روشن می شود سرنگون شود سرنگون شود مرگ بر شاه خیلی هم شاید هم شعار تو خالی نباشد شاید بشود کارهائی کرد و شرایطی بوجود بیاید چون دقت بکنیم وقتی که من روزی که دستگیر شدم و جرم به من بستند و من رفتم زندان برای اینکه از لحاظ تاریخی ببینیم چه زمانی است من رفتم زندان بعد از ۴۸ ساعت مرا منتقل کردند به زندان سانته که درست روز ۵ نوامبر روز تولد من بوده که من به شما گفتم روز قبل از تولد من آمده بودم آنجا جالب این بود که هی بازجو از من می پرسید که تولدت کی هست گفتم ۵ نوامبر گفت امروز را نمی گوییم تولدت را می گویم گفتم آقا ۵ نوامبر حالا امروز است یارو بدیخت با یک حالت خجالت آمیزی به من گفت تولد مبارک باشد مرا ببرند زندان. من وارد زندان که شدم روزنامه روز آخر من توی بازجوئی پلیس بودم هنوز روی میز بیرون پلیس که بازجوئی بود روزنامه فیگارو افتاده بود زده بود سه کاختر ایت ایز کارتراز روزی که کارتراز انتخاب شده بود که افتادم زندان که حالا هنوز تاریخ را می خواهم بگوییم انتخاب کارتراز از لحاظ سیاسی توی ایران خیلی مهم است چون یک میلیونی را بوجود می آورد هم در اپوزیسیون. هم در اپوزیسیون می شود کارهائی کرد یعنی الان که من از زندان آمدم بیرون ژانویه سال ۷۷ است و کارتراز ۲۰ ژانویه چند روز دیگر می شود رئیس جمهور امریکا بطور رسمی جایگزین فورد می شود و در طول مصاحبه های مطبوعاتیش در زمان کارزار انتخاباتی و چه بعدش شدیداً روی تیم آزادی حقوق بشر کوبیده به عنوان رئیس جمهوری حقوق بشر دارد اعلان می شود و بلافاصله یک اتمسفری چه در خارج و چه در ایران بوجود میآید که اوضاع دارد ورق دارد برمی گردد بعبارت خلاصه آخر بخواهم عامیانه اش را بگوییم اوائل سال ۷۷ این اتفاق قول بود که ورق دارد برمی گردد اوضاع اوضاع قبلی دیگر نیست این زمان اوج فعالیت های آن دفاعی که عرض کردم بهتان فعالیت های انشاگرانه جنبش دانشجوئی است دیگر کنفراسیون سازمان واحد نیست ولی با هم همکاری می کنند اوج آنهاست که به حد اعلای

خودش وقتی می رسد که در نوامبر آن سال شاه که می‌آید یا نوامبر ۸۸ بوده شاه که می‌آید به واشنگتن آن داستان را تاریخش دارم الان بهتان می‌گوییم.

سؤال: نوامبر ۷۷ بود.

آقای نادر اسکوئی: بله نوامبر ۷۷ من الان دارم ژانویه ۷۷ را می‌گویم اوج فعالیت‌ها نوامبر ۷۷ سفر شاه به امریکاست توی آن تظاهرات وسیع گذاشته می‌شود پلیس واشنگتن اشتباه‌تا تیر دست رد می‌کند که این تیر دست بجای اینکه برود به روی بچه‌ها به شاه می‌افتد و شاه به گریه می‌افتد که این گریه بعنوان گریه سمبولیک اعلان بشود توی افکار عمومی تیرایز واشنگتن نه به خاطر گاز اشک آور روی سمبول عجز طرح می‌شود که این مسئله روی خود امریکائی‌ها خیلی تأثیر می‌گذارد چون ماهما که با سناتورها و کنگره من‌ها و دست اندکارهای فکریش مثلً ایدیتورهای روزنامه امریکائی سر و کار داشتیم همه به این مسئله اشاره می‌کردند بعد از آن این قدر تأثیر چیز بشود سمبول بشود آن دوران دوران اوج فعالیت‌های عشره گران است. این داستان که من آدم بیرون درست با چیز شروع می‌شود معلوم است که شاه دارد عقب نشینی می‌کند خیلی روشن بود اولین آثارش.

سؤال: آثارش چه بود.

آقای نادر اسکوئی: آثارش بیرون کشیدن از ظفار بود ارتش ایران سال‌ها بود توی ظفار یکی از ایالت‌های عمان است و برای جدا شدن از عمان تشکیل حکومت خودشان را مبارزه می‌کرد ارتش ایران مدت‌ها بود به عنوان ژاندارم منطقه که دکتر نیکسون بود بجای اینکه خود امریکائی‌ها مستقیماً دخالت بکنند ارتش ایران دخالت می‌کرد در آنجا.

سؤال: اتحادیه هم مثل اینکه موفق شده بود در آنجا.

آقای نادر اسکوئی: بسیار موفق بود اصلًا درحقیقت جلوی آن جنبش را گرفت و در حقیقت داشت آن ظفار

پیروز می شد و با آمدن ارتش ایران بویژه آن هوائی ایران ضربه خیلی خیلی گنده ای به ظفار زده بود ولی نکته جالب این بود که از زمانی که ایران لشکر کشید به ظفار و خیلی هم موقفانه جنگید در ظفار تا آن لحظه ای که اعلان بکنند بروند بیایند بیرون رسمآ به عنوان اورگان رسمی دولت همیشه پنهان می کردند و می گفتند همچین چیزی نیست ما تظاهرات راه می انداختیم می گفتیم ایران و ظفار سفارت ها اعلامیه می دادند که اصلآ ایران توی ظفار نیست آدم ندارد یعنی مطمئن نبودند که کار خودشان را دارند می کنند اینطوری نبود مثل اخیر این امریکا که حمله بکند برود بگوید ما آمده ایم عربستان نجات کویت اینطوری نبود که ما داریم برای نجات عمان لشکر کشی می کنیم به خودشان هم مطمئن نبودند چون مطمئن نبودند که مردم بهشان بگویند شما نوکر خارجی ها هستید دارید این کار را می کنید و شما خودتان دارید این کار را می کنید این کمپلکس که بهش می گویند نوکر هزارها پارابلوم برای این رژیم بوجود آورد که حالا بعداً بهش می رسیم ولی اولین آستانه این بود که ناگهان در اوج موقفیت ولی در زمانی که هنوز تمام نشده بود داستان ظفار و داستان ظفار هنوز خیلی مانده بود که تمام بشود با اینکه ایران موفق بود ولی در اوج این موقفیت دولت ایران اعلان کرد در روز من تازه از زندان آمده بودم بیرون فکر می کنم ۱۷ ژانویه یا ۱۶ ژانویه چند روز قبل از اینکه کارترا رئیس جمهور رسمآ بشود ۱۵ ژانویه یا ۱۶ ژانویه دولت ایران ناگهان اعلان کرد که تمام قواش را از ظفار دارد می کشد بیرون. دولت تاحوال که دینامیت می کرد عین ظفار بود. مهاها که دست در کار سیاست داشتیم این را به این معنی گرفتیم که رژیم شاه قبل از اینکه کارترا سر کار بیاید دارد پس می گیرد که کارترا سر کار آمد نگوید چرا تو به ظفار حمله کردی دولت ایران فهمیده که دیگر دوران دکتر نیکسون بر آب رفته نیکسون از دولت خواسته و رژیم نیکسون ، فورد که این در ظفار کار بکند چهار روز قبل از اینکه کارترا رسمآ رئیس جمهور امریکا بشود شاه قوای خودش را از ظفار بکشد بیرون بدون اینکه دوره ظفار تمام بشود و باعث شوک شدن تمام دولت های خلیج فارس می شود و بعداً تحقیقاتی که من انجام دادم همان موقع که آن موقع می خواندی و برای من مسجل شد که عربستان سعودی، عمان، کویت ، بحرین امارات متحده باور نمی کردند شاه یکم اینطوری قوا را بکشد بیرون و این باعث بی آبروریزی شاه در مقابل چشم آنها می شدیم ما این را به عنوان عقب نشینی شاه در مقابل کارترا دیدیم که قبل از اینکه کارترا چیزی به شاه بگوید این کشیده خودش را بیرون این نکته را شما دقت بکنید آقای حکمت این نکته بعداً تو تاریخ ایران اتفاق بیفتند که همین تاریخ یکی دو سال آخر کارترا بدون اینکه یک چیزی به شاه بگوید شاه در فکر اینکه کارترا این را خواهد گفت عقب نشینی می کرده من مطمئن نیستم که کارترا از شاه می خواسته که شاه

از ظفار بکشد بیرون اصلاً شواهد خلافش را ثابت می کند در آنجا فکر نمی کند کارتر وارد این بحث می شده حداقل برای یکسال توجه می کنید فکر نمیکنم اصلاً آن پارایرتی دولت امریکا بوده در آن زمان که ایران در ظفار دارد چکار می کند ولی قبل از اینکه چهار روز بشود رئیس جمهور این می کشد بیرون. آن موقع ما این را به عنوان آغاز فروپاشی شاه بود نه به عنوان اینکه مهم است که از ظفار بباید بیرون بلکه به عنوان این بودیم که شاه حرف های کارتر را تا ناقش باور کنید که ترس برداشتی و در رلاکسیونش در مقابل کارتر این اولین عقب نشینی اش در مقابل کارتر بود ما کارتریست بودیم طبیعتاً همه هم چپی بودیم و خیلی چیزها را که کارتر می گفت مخالف بودیم ولی برای ما روشن بود حرف هائی که کارتر می زد با ما و حرف هائی که ما می زدیم برای حقوق بشر در ایران می خوانیم همگوئیم . هر عقب نشینی شاه در مقابل کارتر طبیعتاً عقب نشینی اش به نفع ما هست و در حقیقت فرجه دادند به ما و روی کار آمدن دست ما باز شدن و به صحت نشاندن حرفهای ما است. گفتید شاهد اولیه ۷۷ چه هست اینجاست. در طول این مدت که بعد ببینید حالا نمی خواهم قاطی بکنم تاریخ ها را ولی ادامه این بحث را می خواهم بکنم اینکه در زمانی که مثلًا دیگر خیلی اوضاع ایران شلوغ می شود گام به گام هی رژیم عقب میزند عقب می کشد از یک سنگری به سنگری عقب نشینی می کند بنظر هرچه آدم بیشتر مطالعه می کند این روزها بنظر میآید که اینها همچ فکر می کردند کارتر می خواهد که اینها این کار را بکنند بدون اینکه کارتر حتی به اینها گفته باشد که این کار را بکنید و اینها عقب نشینی های سریع بوده در مقابل کارتر انجام می شد. بهر حال وضعیت عوض شده بود سال ۷۷ را می خواهم بگویم شروع سال ۷۷ آن سالی بود که حداقل دست اندکاران قدیمی سیاسی که توی خارج کشور مخالف شاه بودند و خود رژیم هردو به این نتیجه رسیده بودند که این دوران با دوران قبلی خیلی فرق دارد اوضاع ممکن است عوض بشود.

سؤال : در تظاهراتی که در امریکا شد وقتی که شاه آمد ملاقات کارتر از لحاظ تاریخی مفصل نقش کنفراسیون چه بود نقش خود شما چه بود آن موقع که در پاریس بودید.

آقای نادر اسکوئی: نقش خود ما که هیچی نبود ما که پاریس بودیم تظاهرات امریکا بود.

سؤال: یعنی از نقطه نظر ارتباط اینها.

آقای نادر اسکوئی: بله وسیع باهاشان در تماس بودیم نظر ما را می خواستند که چه فکر می کنید همچین تظاهراتی بشود هم زمان با آن تظاهرات اروپا گذاشتیم که کمک بکند به آن تظاهرات و افکار عمومی اروپا و نظر ما این بود که کلیدی تظاهرات وسیع در مقابل کارتر گذاشته شده چون اعتقاد به آن بود حرفی که کارتر دارد میزند از لحاظ حقوق بشر اگر این حرف را ما بتوانیم به کرسی بنشانیم شروع پایان رژیم شاه است چون تحیریک من در آن زمان این بود که رژیم شاه امکان ندارد همان بحث هائی که قبلًا می کردیم نقش مطلق است امکان ندارد بتواند حقوق بشر را در ایران رعایت بکند امکان ندارد با حقوق بشر کنار بیاید و اگر کنار بیاید باعث فروپاشی اش هست اینکه می گفتند امکان ندارد دروغ بود یعنی اشتباه بود خوب امکان داشت و کرد ولی اینکه گفتیم اگر کنار بیاید باعث فروپاشی می شود اتفاقاً درست بود و تکلیف صحیحی بود چون رژیم رژیمی نبود که بنا نشده بود برپایه اینکه بتواند این کارها را در ایران بکند خیلی سریع کرد و خودش را فرو پاشاند. قبل از اینکه من بتوانم به آن برسم چند تا واقعه بهتان بگویم توی ۷۷ یکی مه ۱۹۷۷ بود سولیوان شد سفیر ایران در ایران این دوره ای است که او ج درگیری امریکائی ها در ایران بود در این دوره من یادم است آن موقع شاید روزنامه چپی فرانسوی بود مصاحبه باهاش می کردم چیزهایی که بهشان می گفتیم این بود که ۳۵ هزار امریکائی به عنوان ادوایزر توی ایرانند الان بل هلیکوپتر بزرگ ترینشان است ولی غیر از بل هلیکوپتر نورت ولد و اینها تبدیل شدند به مرسلری ها و مثل مرسلری ها دارند کار می کنند از دست امریکا دارد در میرود یک نیروی عظیم که ربط به اسلحه فروشی دارد امریکائی ها توی ایران بوجود آمده بل هلیکوپتر رئیسشان است این بقیه اصلاً خودشان برای خودشان یک حالت زندگی خودشان را پیدا کردن توی ایران که تعداد وسیعشان به او ج داستان های درگیری امریکائی ها در ایران از این لحاظ بود وقتی سولیوان سفیر شد یک بابائی را من از طریق این وکیل هائی که در فرانسه می شناختم خیلی ها این وکیل های فرانسه وکیل های پرنفوذی بودند شب به من زنگ زدند گفتند آقا من اصلاً سولیوان را نمی شناختم شخصاً گفتند این سولیوان شده سفیر دارد میرود تهران توی آلمان میماند یک مدت چند روزی بدم نمیاید با اپوزیسیون صحبت بکند که نظر اینها را ببینند چه هست خوب اگر یک اپوزیسیون معقول و منطقی و فهمیده ای بود بلاfacile استقبال می کرد از این مسئله چرا کارتر دارد می گوید حقوق بشر این سفیر دارد میرود آنجا ما مسئول بشر داریم خوب الان باید می رفتم پیش سولیوان آقای سولیوان این کارنامه شاه است از دیدی که ما می بینیم این هم مشکلات است و این هم داستانهاست ولی خوب آن زمان زمان اینها

جداست.

سؤال: آیا یک علت می توانست این باشد که آن گروهی یکنفر که قاعده‌تا جرأت نمی کرد کسی برود ولی حتی یک گروهی هم می رفت با نماینده رسمی دولت امریکا در یک اطاقی صحبت می کرد بعد از نقطه نظر بقیه اعضاء کسان دیگر مخالفین مستمسکی ایجاد بکند بگویند ممکن است اینها ساخته اند.

آقای نادر اسکوئی: اگر آن گروه این کار را می کرد حتماً چنین شبیه ای بوجود می آمد حتماً. ولی آن گروه اصلاً این فکر را نمی کرد که برود این کار را بکند یعنی آن چنان.

سؤال: یعنی مانع اصلی این نبود بهرحال.

آقای نادر اسکوئی: این نبود مانع اصلی یعنی آن چنان در خودش دیگر مسجل شده بود که این رژیم فرق نمی کند کی سر کار باشد حتی کارترا این رژیم امریکا همان یکی است با رژیم شاه و هردو تا از این ها یک بخشی از داستان ارتیجاعی جهانی هستند این همان ادامه همان است آن نبود یعنی این نبود که من بنشینم فکر بکنم با ۵ نفر دیگر زنگ بزنه ها برویم سولیوان را ببینیم فردا به ما می بندند که اینها سیا هستند اگر می رفتم این کار را می کردیم به ما می بستند عوضی نگیرید اگر من می رفتم سولیوان را می دیدم .

سؤال: ممکن است یک جناحی می بستند.

آقای نادر اسکوئی: بله گروه می بستند این را که اینها سی آی ا هستند ولی این بازدارنده نبود یعنی بالاتر از این بود فاجعه بالاتر از این بود که اصلاً می ترسیدیم از خودمان که اصلاً برویم و اینها را نفی می کردیم مثلاً با ارتیجاع سر و کار نداریم ولی کنگره را از کاخ سفید جدا می کردیم. باز محدودیت کنفراسیون را می خواستم بگویم منظورم از سالیوان این بود که این محدودیتم را ما در خودمان می دیدیم امکان داشت این کار را بکنیم ولی نمی رفتم بکنیم تظاهرات می گذاشتیم. (پایان نوار ۲ آ)

شروع نوار ۲ ب

آقای نادر اسکوئی : واشنگتن خیلی درون پاراپلیتیری نورترک، بل اینها آنجا هستند و یک داستانی اینجا درست شده و اینها یک حالت نرسری پیدا کردند دیشب اصلاً بجای اینکه چیز شده اصلاً ممکن است به منافع امریکا لطمه بخورد در دراز مدت که این کارها را در ایران انجام می دهید این مخصوصاً روی این طرح بکنید نفی می کرد رفتن ما را با آنها بعد از این داستان سولیوان است که تغییر عمدۀ دیگری که آن وقت می شود تاریخ خیلی مهمی که آن وقت است همان حدود مه ۱۹۷۷ است که آن نامه سرگشاده ۵۳ وکیل وکلای دادگستری توی ایران چاپ بشود به هویدا اگر اشتباه نکنم من متنش را دارم الان جلویم نیست اگر اشتباه نکنم به مرحوم هویدا بود که اعتراض می کنند به زیاده روی های دستگاه و در خواست آزادی های همیشه بعد از آن حدود ۱۲ ژوئن ۷۷ است که سنجابی، فروهر، بختیار آن نامه معروف را بیرون می دهند بعد از آن نامه بعد از آن فردایش کانون نویسندگان بوجود می آید و یک اعلامیه اعلان می کنند که ما کانون نویسندگان هستیم دو سه روز بعدش یک نامه ۹۸ نفر از انتلکتوئل های روشنفکران ایرانی که مقیم ایرانند آنها هستند که می دهند بیرون بعد نامه ۶۴ نفر از وکلای دادگستری دادگستری توی ایران است عرض بکنم نویسندگان را گفتم کانون های مختلف بوجود می آورد اینها من جمله سازمان ملی دانشگاهیان ایران در همان ماه جون تمام اینها در عرض یک ماه اتفاق می افتد اینها بهر حال همه تحت تأثیر آن جوی است که الان به شما گفتم که از ۱۹۷۷ جو عوض شد اپوزیسیون مطمئن بود که با روی کار آمدن کارترا و با عقب نشینی هائی که شاه خواهد کرد و شاه مجبور است که عقب نشینی بکند حالا امکاناً تمام تجربه اصلاحات ارضی پشت سر بوده حتماً در زمان کندي اینها حالا آن چقدر تأثیر داشته نمیدانم ولی آنها همه بوده تجربه بهر حال این نامه ها که آمد بیرون دیگر مسجل بود الان دیگر ما رسیدیم به ژوئیه ۱۹۷۷ دیگر برای ماهها که دست اندرکار سیاسی هستیم در خارج از کشور مسجل بود که این آغاز پایان شاه بود.

سؤال: یک سری فعالیت های سازمان دانشجویان را داشتید می گفتید در آن زمان.

آقای نادر اسکوئی: در آن زمان این نامه ها که می آمد خوب یکی از کارهایی که مثلًا ما می کردیم وسیعاً تبلیغات اینها بود هنوز باز کنفراسیون را نمی گوییم همه مثلًا نامه سنجابی، بختیار و فروهر آمد احمد ۵۸ نادر اسکوئی

سلامتیان توی پاریس این را درآورد وسیع پخش کرد به لوموند داد و همه این کارها را کرد که اصلاً در سریع ترین موقع یعنی اصلاً لوموند فرداصبیح این نامه را چاپ کرده بهرحال اگر این تشکیلات نبود مشکل می شود که یک نامه توی ایران پخش بشود وسیع هم نمی تواند پخش بشود فردا صبح توی لوموند چاپ بشود لوموند که پخش می کند طبیعتاً خوب همه دنیا دنبال می کنند او را بهرحال جمع روشنفکران امریکائی خیلی راحت ما را پذیرائی بیشتر داشتند فقط ما نیستیم که داریم این حرفها را دهسال است میزنيم پشت سر بلکه منعکس می کنیم افکار روشنفکران را روزنامه ها دیگر خیلی راحت تر از ما مقاله قبول می کردند اگر می خواستیم کمیسیون بگذاریم کمیسیون خارجی مثل تظاهرات و اینها راحت تر مردم می آمدند اگر وکیل می خواستیم ایران بفرستیم اگر تا حالا دو نفر داوطلب می شد حالا ۲۵ نفر داوطلب می شدند یک داستان بهرحال کیفی دیگری بوجود آمده بود که کار مارا خیلی راحت تر می کرد از این زمینه ها این یکی از زمینه درونی خیلی راحت تر بود ایرانیها را جذب ایرانیها. با اینکه ما جوان ایرانی را داشتیم ولی دیگر هرچه ایرانی خارج می آمدند حتی این توریست هائی که می آمدند ماشین پژو بخرند توی پاریس بلند شوند و برونند یک جور ابراز علاقه خودشان را نشان می دادند. نشریه می خوانندند، پول رد می کردند صحبت می کردند این کارها را می کردند این می رود تا زمانی که حکومت هویدا می افتد و آموزگار می شود نخست وزیر این دومین ایندیکیشن برای ظفار بود که بطور جدی این حکومت مسئله برایش ایجاد شد دیگر الان از دست در رفته کارترا سر کار آمده از کارترا ترس برداشتش ظفار کشیده بیرون تمام این اعلامیه ها آمده بود بیرون مردم شروع کردند اعلامیه دادند به بیرون کنفراسیون وسیع شروع کرده در خارج یک ایماژ منفی وسیعی برای رژیم بوجود می آورد و حکومتی که سیزده سال دولتی که با امن و امانت حکومت می کرد حکومت میافتد و آموزگار می آید. در این زمان یک چیز کوچک هم بهتان بگوییم قبل از اینکه حکومت بیفتند یک سری آدم ها می آمدند خارج آن زمان مد شده بود مثل بعدها آن موقع تازه شروع شده بود بخصوص پاریس می آمدند حالا چون پاریس صحبتاً همیشه مرکز یک سری آدم های قدیمی ایرانی بوده که چکار باید کرد و چکار باید نکرد یک سری از آن آدم هائی آمده بودند که یک جور همه مستقیم یا غیر مستقیم با رژیم سر و کار داشتند معلوم بود افکار آنها را نمایندگی می کردند. منجمله آمدند یک هفته من شامی می خوردم با یکی از فamilی های من که از ایران آمده بود گفتم بیائیم با هم شام بخوریم از طریق فamilی شام خواسته بود بالاخره روشن بود این در ضمن سنداجی هم می خواهد بکند چون دوستان بختیار در ایران بودند می دانستم که دوستان بختیار در ایران هستند که چکار باید کرد و اینها.

سؤال: بیخشید سؤال را از طرف مخالفین رژیم مطرح می خواستند بکنند یا از طرف خود رژیم.

آقای نادر اسکوئی: هردو، هردو مثلاً در اینجا سؤال این بود که اگر بختیار سر کار بباید حالا اصلاً صحبت بختیار نیست بختیار که داستان نخست وزیریش عهد بوق است یا مثلاً یک جبهه ملی سر و کار بباید اینها چه فکر می کنید آن موقع ما می گفتیم اصلاً این رژیم نمی شود این رژیم نمی رسد به این کار امکان ندارد که شاه ولی این سؤال ها طرح بود حالا نمی دانم تا چه اندازه در آن رژیم رفته بود این سؤال را شما از کسان دیگر بکنید که در رژیم بودند ولی حداقل کسانی که می آمدند این سؤال را طرح می کردند از خودشان تخیل داشتند که فکر نمی کنم یک مقدار سنداج از آنها شده بود که از ماهها سنداج می کردند و من فکر می کنم اتفاقاً آن دوران خیلی طلائی بود که می شد همچین تغییری داد و آن رژیم از دست نمی داد این دوران طلائی را و چه بسا خارج اگر یک حکومتی که بعداً بختیار بوده یک همچین حکومتی اگر آن موقع سر کار می آمد چه بسا اصلاً تمام تاریخ ایران دوباره نوشته می شد.

سؤال: راجع به این انشعباب کنفراسیون قبل از گفتید میل دارید یک نکاتی را مطرح بکنید شده مطرح یا اینکه نکات جدیدی را می خواهید اضافه بکنید که بعد صحبت می کنید.

آقای نادر اسکوئی: انشعباب کنفراسیون که سال ها فعالانه کار می کرد هرچه نزدیکتر به انقلاب شد مسئله سیاسی حاد تر شد و بایست پیاشد از هم پیاشد یعنی چند تکه بشود اساساً هم دعوا یک دعوائی بود مصنوعی که ربطی با واقعیت ایران نداشت تا اینکه چریکی درست است یا چریکی غلط است سال ۷۷ اصلاً دیگر بحث چریکی نبود سال ۷۷ وکلا نامه می نوشتند سنجابی نامه می نوشت مردم شروع کرده بودند یواش یواش به تظاهرات کردن در خیابان ها بحث دیگر این نبود که از طریق یک هسته کوچک درست بشود چریک بگذارند خلق دنبالش راه بیفتند یا این نباشد اصلاً یکی از بحث های حاد کنفراسیون این شده بود که نشان بدید چقدر دور بود از واقعیات آن جامعه چقدر دور بود یکی از بحث های حادش این بود که مش چریکی درست است یا غلط است.

سؤال: ولی این بحث از سال ها قبل شروع شده بود.

آقای نادر اسکوئی: بله، ولی حاد شده بود اصلاً داشت انشعاب می شد آن وقت آخر نکته داریم این بحث همیشه بوده یک موقع این بحث معنی داشته بینید سال ۷۰ این بحث معنی داشته تازه جنبش چریکی راه افتاد توی ایران هیچ خبری توی ایران نیست اصلاً خبری نیست توی ایران یک جنبش چریکی راه افتاده توجه می کنید سر و صدا می کند یک سری روشنفکران را جمع می کند این تز بهر حال طرح می شود که این حرف درست است یک عده کارهای چریکی بکنند و بعد روشنفکران از خواب بیدار می شوند این هسته کوچک بزرگ می شوند کوبا تکرار بشود حداقل در حد بحث ممکن است بحث منطقی باشد ولی این در سال ۷۷ که کارتر سر کار است داستان های وضعیتی توی ایران است که بنده حالا به شما شرح دادم این بحث مصنوعی است آخر پایه ای ندارد اینکه جرقه ای بزند جرقه زده آتش گرفته مملکت اصلاً کسی سوالی ندارد ولی این بحث بود حالا چرا این بحث است نه اینکه یک سری مردم خل هستند و این بحث را الان می کنند بلکه خوب طبیعتاً آن چریک ها الان آدم هایشان توی خارج هستند دوست داشتند که رژیم این کار را بکند نه کنفراسیون ولی فقط رژیم نبوده که می خواسته این کار را بکند هر تشکیلات سیاسی دیگر غیر از رژیم این است مثل حزب طرفدار چین، طرفدار چریک ها همه آنها الان می خواهند چیز کنند به کنفراسیون چون کنفراسیون را یک الان تازه دارند ثمره اش را می بینند که بتوانند تظاهرات وسیعی راه بیندازند می توانند تأثیرات وسیعی بگذارد همه می خواهند رژیم را نفله بکنند توی این تلاقی و رژیم این هست که کنفراسیون را شاخ بکنند نه روی مسائلی مثل اینکه برویم با کارترا کار کنیم یا نکنیم اگر آن بود ایرادی نداشت بنظر من یکی ممکن بود راست بگوید یا دروغ بگوید معذرت می خواهم راست و دروغ را درست بود اشتباه بکند ولی حداقل بحث، بحث کلیدی بود دعوا بر سر این نبود که مثلاً از گروه سنجانی دفاع بکنیم یا نکنیم اگر این بود عیبی نداشت انشعاب سر این می شد بنظر من خیلی هم سلامت است از لحاظ سیاسی اگر انشعاب قرار می گرفت سر این بشود ولی سر نکاتی می شد که اصلاً پایه هایش جای دیگر بود که این سازمان ها بتوانند رژیم را نفله بکنند و خوب البته به من ضربه زد من اعتقاد ندارم اگر کنفراسیون انشعاب نمی شد کنفراسیون به عنوان خودش می توانست برود ایران این نبود کنفراسیون تشکیل شده بود داستان که گفتم اساساً ضدیت با شاه در شخص شاه دشمنش خودش را می دید افتادن شاه کنفراسیون می افتاد چون یک دوره تاریخی وظیفه خاص خودش را داشت از لحاظ اینکه این طوری بخواهیم صحبت بکنیم یک شاهی بود این

وضع درونیش چه هست به خاطر شرایط بین المللی یک برخورد دیگر بود که اصلاً کل‌آن وقت نفی می‌کرد همه این کشورها را اینولاسیون منطقی تا ناقش از لحاظ نرسیدن که پس شوروی بد شد و چین هم بد است الجزیره هم بد است تهران هم بد است آن وقت طرفدار آلبانی می‌شدند که فقط آن یکی مانده که می‌کشد آنجا دو برخورد بود خود من همه این مراحل را گذراندم می‌دانم خود من اول نفی را انجام می‌دهم شخص خود من بعایی رسیدم که گفتم همه اینها قلابی است همه رادیکالیزم هم قلابی است اینها اول قلابی نبودند خوب بودند بعد دیگر فاسد شدند پس بنابراین آلبانی میماند ته اش بعداً برای ما خیلی راحت تر بود قبولش که روابط خارجی را می‌تواند فرق بکند.

سؤال : ولی این بهرحال هیچ وقت به این نتیجه منجر نمی‌شد که یک رژیمی است که در سیاست خارجیش معقول رفتار بکند و بعد دید منافع ملی ایران کار می‌کند.

آقای نادر اسکوئی: اصلاً اگر هم مطرح می‌شد اینکه طرف مقابل معقول بود که دارد با این رژیم کار می‌کند می‌توانست تأثیر مثبت بهش بگذارد از این وری نبود اگر چین دارد با ایران این کار را می‌کند زنده باد که چین دارد این کار را می‌کند معقول را او دارد نه دولت ایران آن نقش مطلق بود تا روزی که ما به ایران رفتیم نقش مطلق بود. سال ۷۷ را تمام بکنیم سال اگر بخواهیم توی ایران سال انتلجنسی ها بود سال روشنفکران بود و این تأثیرش آنی روی خارج باز شدن این نیرو گرفتن کنفردراسیون جنبش دانشجویی در حقیقت همه این سازمانها بود برای کارها. سال ۷۸ فرق دارد با سال ۷۷ سال ۷۸ دیگر سال راهپیمائي ها است مذهبی ها توی کار بیشتر درگیر شدند شورا عوض شدن تاسوعاً، عاشورا خیلی با سال ۷۷ فرق دارد این سال اتفاقاً سال های تأثیرش هم در کنفردراسیون همین طور است که سال های گیجی بیشتر است اصلاً چه دارد می‌گذرد چه هست به اینجا کشیده اینها ولی سال ۷۷ را بخواهیم بیندیم سال او بود شاید بهش گفت موفق ترین و پرفعال ترین سال های کنفردراسیون بود.

سؤال: قبل از اینکه به ۷۸ برسیم و بعد برگشتید شما به ایران آیا هیچ وقت بخصوص با توجه به روند و سیر تحولات فعالیت سازمان دانشجویی در خارج و ارتباطش با ایران. بنظر دیگر فعالین سازمان چه تأثیر متقابلی تحولات داخل ایران بر کارهای سازمان در خارج داشت و کارهای سازمان بخصوص در سال هائی که دامنه

فعالیتش گستردہ بود در تحولات درون ایران آیا این تأثیر متقابل را یک نواخت شما می دانستید آن موقع.

آقای نادر اسکوئی؛ نه فکر نمی کنم طبیعتاً قبل از سال ۷۷ که واقعاً به آن معنی جریان وسیع در ایران نبود آنچه هم بود یک سری حرکت های چریکی، کناری این حرفها بود نه اینکه چیزهای دیگر نبود چیزیهای دیگر هم بود ولی چیز چشمگیر جنبشی بخواهیم بگوئیم جنبشی نبود. سال ۷۷ اگر بگوییم یک جنبش روشنفکران توی ایران راه افتاد از بالا شروع شد از روشنفکران خیلی خیلی بالا وکلا همه این حرفها آن تأثیرش توی کنفراسیون آنی بود یعنی خیلی زمینه را برای کار ما ها توی خارج باز کرد به شما شرح دادم تأثیر آن کارهای ما به آنها خیلی بود می دانم چون باهشان تماس می گرفتیم بک بار هم خارج تلفنی خیلی فکر می کردند که مaha ایرانیها فکر می کنند خارجی ها خیلی مهم اند خیلی ها فکر می کردند که ما این کار را توی خارج داریم می کنیم خیلی مهم است که افکار عمومی اینطوری باشد و اینها و درست هم می گفتیم چون شاه این گیم را بازی می کرد خودش چون اهمیت می داد یعنی اگر شاه برایش علی السویه بود که کارتر بهش چه فکر می کند این سال ۷۷ ما موفق نمی بود و تظاهرات ما در واشنگتن موفق نبود چون شاه کلیدی می دانست که کارتر راجع به شاه چه فکر می کند را و می خواست ببیند که نظر کارتر به خودش چه هست و بدون آنکه آن نظر مثبت را داشته باشد خودش را شل می دید در تاج و تختش طبیعتاً تأثیرات ما خیلی مهم می شد چه برای اپوزیسیون داخل که به ما می گفتند که آقا تظاهراتتان خیلی کلیدی است چون این شاه را می لرزاند و افکار عمومی را جدا می کند چون آنها هم آخر همان اعتقاد را به شاه داشتند که انقلاب نمی شود مگر اینکه امریکائی ها بخواهند برگردند و شاه را بیندازند پس به این دلیل امریکائی ها بویژه امریکائی ها را چیز بکنیم تظاهرات وسیع در افکار عمومی و فشار اینها که امریکائی ها برگردند کارتر هم زمینه اش را دارد فل هر مراد دیگر این کار را بکنید این تأثیر آنها مال آنها بود روی حکومت هم تأثیر پذیر بود دوطرفه بود هرچه حکومت عقب نشینی می کرد ما ها حادتر می شد کارمان و دلگرمی مان بیشتر می شد که کار بکنیم و هرچه ما بیشتر کار می کردیم ته مغز رژیم بالاخره فکر می کرد ما ها سر نخ مان شاید به کارتر وصل باشد و از این می ترسید نه فقط از اینکه تأثیر پذیری چیزی باشد چون من توی زندان ایران که رفتم آخرهای سقوط رژیم بود یکی از ارتشی هائی که بازجو ها داشتند و می خواستند بروند ببینند چه خبر است اینکه ما ها یک جور با امریکائی ها وصلیم یا نه فکر می کردند که اینها می خواهند از ما سوال بکنند من به چین وصل هستم یا نه از امریکا سوال می کنند که نظرتان به

آمریکا چه هست و کارتر چکار می خواهد بکند یعنی این آپسیشن را این دستگاه داشت که تأثیر دو طرفه داشت از سال ۷۷ ببعد این تأثیر دو طرفه را داشت قبلش تأثیری که با آن دستگاه داشتیم خیلی محدود بود. تأثیرش این بود که یک تبلیغاتی ما می کنیم رژیم دوست ندارد سال ۷۷ ببعد فکر کرد که این تبلیغات باعث سرنگونیش دارد می شود و کمک می کند به سرنگونیش.

سؤال : خیلی خوب بررسیم به سال ۷۸.

آقای نادر اسکوئی : سال ۷۸ سال راه پیمانی ها است من نمی خواهم وارد آن بشوم.

سؤال : نه نه من می خواهم اثر آن راه پیمانی ها را در افکار شما ارزیابی هایتان پیدا بکنم برای اینکه مصرف شدن آیة الله خمینی چه جوری برداشت چه بود در اینجا و آینده ایران چه جوری است.

آقای نادر اسکوئی : رابطه با خمینی رابطه قدیمی بود و خیلی هم محدود هر سال در کنگره های کنفراسیون آیة الله خمینی یک پیام برای کنگره ما می فرستاد.

سؤال : از چه سالی.

آقای نادر اسکوئی : از زمان تقریباً سال اول و دوم کنفراسیون سال ۶۱، ۶۲ از زمانی که نجف بود نه معذرت می خواهم ببخشید نجف کی رفت من که نبودم.

سؤال : سال ۶۶، ۶۷ بود.

آقای نادر اسکوئی : نه زودتر بود فکر می کنم از زمانی که نجف رفت حالا باید تاریخش را چک بکنم بهتان بگوییم از زمانی که نجف رفت یک هیئت از کنفراسیون می رود به نجف.

سؤال : هر سال می رفت.

آقای نادر اسکوئی: نه سال اولی که رفته بود نجف. مجید زربخش دبیر کنفراسیون بود آن موقع به نجف میرفت و خمینی را می دیدند در نجف چیزهایی که من شنیدم از آن جلسات این بود که آن موقع سپهبد بختیار توی عراف فعالیت می کرد زربخش اینها به خمینی می گویند آقا این بختیار را بترسید آدمی ساواکی است شک می کردند که نکند با خمینی کنار باید حالا می شود از اپوزیسیون و اینها.

سؤال: او گفته که حتماً شاه باید ازش بترسد نه من.

آقای نادر اسکوئی: بله بله او گفته اصلاً ولش کنید این مرد کی هست بختیار همان حرف های خود خمینی منظورم از آن زمان یعنی رابطه بود با کنفراسیون ایشان پیام می فرستادند به کنفراسیون پیام هایش واقعاً قابل فهم خیلی نبود ولی این بود که شما فرزندان اسلام هستید کار می کنید برای اسلام عزیز و فلان اینها مردم هم جدی نمی گرفتند آن هم پیام می فرستادند مثل اینکه پیرمردی هست آنجا کنفراسیون پیام می فرستاد خمینی. در زمانی که ما ها بودیم حداقل رابطه ای بود رابطه خمینی کنفراسیون سال ها پیام خمینی به کنفراسیون بود و همچنین کنفراسیون به خمینی بود گه گداری هم که خمینی یک اعلامیه هائی بر سر مسائلی اتفاق می افتاد اعلامیه هائی میداد بیرون کنفراسیون این را چاپ می کرد. همیشه هم توی نوشته هائی که می نوشتیم از خمینی اسم می برند این به عنوان پیام های نوروزی این دیگر چیز بود به عنوان رسم بود که از خمینی اسم برده بشود.

سؤال : خمینی را به عنوان مهم ترین رهبر مذهبی و سیاسی مردم می شمردید.

آقای نادر اسکوئی: سیاسی نه، مذهبی بله. یعنی افکار کنفراسیون این نبود که اصلاً از نظر سیاسی بشمارند.

سؤال: نه رهبر سیاسی بعنوان کسی که سازش کرده در مقابل شاه.

آقای نادر اسکوئی: بهش می گفتند روحانیون مترقی آن موقع یعنی رهبر روحانیت مترقی.

سؤال: آیا از شخصیت دیگری هم اسم می بردید در این جریان.

آقای نادر اسکوئی: بله بله، کسانی که در زندان بودند طالقانی در زندان بود از آخوندها دارید می گوئید.

سؤال: غیر آخوندها.

آقای نادر اسکوئی: بله خیلی از زندانیان سیاسی اسم می بردند یک سری زندانیان قدیمی سیاسی. آن کسانیکه توده ای ها تویش بودند زندانیان سیاسی بودند. از همه آنها اسم برده می شد.

سؤال : منجمله خمینی.

آقای نادر اسکوئی: بله خمینی را همیشه با احترام اسم می بردند حضرت آیة الله خمینی در این صورت و این رابطه احترام آمیز بود حالا او به ما احترام نداشت روشن است الان ولی احترام از این وری بود به عنوان رهبر ولی تا زمان ۷۸ که الان داریم صحبت می کنیم تا زمانی که خمینی وارد پاریس بشود کسی خمینی بعنوان توی کنفراسیون تمام این فعالیت هائی که انجام می شد کسی خمینی را بعنوان یک فاکتور جدی در نظر نمی گرفت.

سؤال: کسی که می تواند در مقابل شاه مردم را بسیج کند.

آقای نادر اسکوئی: بله کسی که می تواند در مقابل شاه مردم را بسیج کند.

سؤال: این را هم متوجه نبود.

آقای نادر اسکوئی: نه تا سال ۷۸ نه تا زمانیکه خمینی آمد پاریس یعنی کاملاً این دوری که از ایران بود و این نفی رژیم شاه نفی جامعه در حقیقت بود یعنی این قدر دوری از جامعه بود که نمی دانستند در جامعه چه می گذرد مثلًا نمی دانستند جامعه پایه دارد دروغ هم نمی گوید این تیپ هایش که دارد پخش می شود در آنجا ما اگر تیپ بفرستیم ۱۵ تاییش هم پخش بشود شانزدهمیش را سواک می گیرد.

سؤال: در حالی که این توانائی بالقوه خمینی حداقل دوسال قبل از خود واقعه انقلاب در ایران مشهور بود.

آقای نادر اسکوئی: نه دیگر در حقیقت آمدن پاریسش است. بله مشهور شده بود درست است.

سؤال: قبل از راه پیمائی ها.

آقای نادر اسکوئی: خوب راه پیمائی ها هنوز نشده بود راه پیمائی سال ۷۸ است من حالا سال ۷۷ دارم می گویم دیگر خمینی یک خورده بیشتر اعلامیه میداد ولی هنوز تا زمانی که خمینی وارد پاریس نشد آن تغییر کیفی در خارج در ارزیابی از خمینی نشد درحقیقت شاه و صدام همکاری کردند و بزرگترین خدمت را بهش کردند آوردنیش در پاریس چون یکمین برای چه می خواستند که خمینی بیاید پاریس بخاطر شر ورهائی که بگوید کس دیگر گوش به حرفش نمی دهد برمی گردد برعکشش شد. خمینی شد مرکز تمامی توجهات افکار عمومی خارجی به آنجا و طبیعتاً کنفراسیون درآن زمان با ایشان اینطوری برخورد می کرد یک رهبر روحانیون مترقی.

سؤال: هنوز وقتی که وارد پاریس شد بعنوان رهبر روحانی مترقی برخورد می کرد. نه رهبر بسج کننده مردم کسی که می تواند.

آقای نادر اسکوئی: چرا درآن زمان بتدریج دیگر یکی شد و جا افتاد نه دیگر فقط رهبر مذهبی بلکه دیگر کلیدی خواهد بود در نقش برانداختن شاه نقش کلیدی بازی کرد تا روز آخری که خمینی رفت ایران من در ایران بودم آن موقع ولی این طوری که من می شنوم و بچه ها تعریف می کنند تا روز آخری که خمینی رفت

ایران هنوز این درک می‌آید توی خارج که این نقش کلیدی در صحنه بازی می‌کند ولی نه در حکومت موقتی ایران تقریباً مسجل بودند برای مردم خارجی و این بچه هائی که در خارج بودند که نقش خمینی صرفاً برای سرنگونی رژیم است نه برای حکومت کردن. نه اینکه خودشان به حکومت برسند طبیعتاً سال ۷۸ هیچ چیز انتظار نداشت به حکومت برسد توی ایران ولی فکر می‌کردند بازرگان آن تیپ حکومت ملیون می‌آید سرکار برایشان مسجل بود که خمینی رهبری نخواهد کرد دولت را.

سوال: خیلی خوب اگر مسئله دیگری در ارتباط با اقامت در پاریس آن سال آخر شما ندارید یک کمی راجع به برگشت به ایران علت تصمیم گرفتن برگشت به ایران را.

آقای نادر اسکوئی: یک جا قبلش را بگویم برایتان خمینی که آمد من پاریس بودم من رفتم سه بار خمینی را در پاریس دیدم دوبارش بوسیله بچه های کنفراسیون رفتیم یک بارش هم من و یکی از دوستان دیگرم که الان در ایران هست دو نفری خوب دو دفعه اول یک سری نطق هائی کرد همان نطق های معمولی که همان موقع می‌کرد نطق هایش خیلی فرق می‌کرد جوان ها برای ما اسلام هستید شماها بعد فهمید که بچه کنفراسیون هستیم بهش می‌گفتند دو تا فحش به استالین میداد گفت من اصلاً جوان بودم یادم بود خمینی می‌گفت یادم بود استالین آمده بود با روزولت آن داستان کنفرانس تهران را می‌گفت استالین یک گاو با خودش آورده بود که از شیر آن گاو فقط بخورد بعد اگر از آن شیر گاو چون آن می‌خواست آن گاو را با خودش آورده بود و اینها حالا آن جمع خیلی از چیزی بودند خیلی اصلاً استالین نبودند یک مثال هائی که میزد همین شیر گاو خوردن و اینها یک خورده بیشتر مردم می‌آمدند بیرون مسخره می‌کردند جوک می‌شد توجه می‌کنید حالت جوک و حالت مسخره همه جدی می‌گرفتند هنوز من فکر می‌کردم خوب این دو تا را طبیعتاً از آن کنفراسیون اینها چیزی هستند حالا این را دارم می‌گویم از دید خودش می‌خواهد اینها را بگوید توی آن جلسه من و یکی دو نفر رفتیم آنجا خیلی از این حرفها را زد منتها یک جائی را که خودم شخصاً فهمیدم که وضع خیلی خراب دارد از این حرفها شخص من فهمیدم توی آن جلسه که ما دونفری رفته بودیم گفتم خوب آن موقع امام هنوز بهش نمی‌گفتند اعضاء دولت چه می‌گویند بالاخره تکلیف این دانشجویان خارجی چه هست این همه دانشجویان در خارج دارند فعالیت می‌کنند گفت آقا بمانند خارج نروید ایران اسلام به شما در خارج احتیاج دارد حالا به بچه های اسلامی جور دیگر می‌گفت می‌شناختمش

همه جایش بهم می خورد ایران اواسط ازهاری بود و اینها بدون اینکه به من بگویند جرم چه هست گفتند ما شما را باید ببریم برای بازجوئی عین کارهائی با من کردند که اصلاً فکر میکردند که آب از آب تکان نخورده و دنیا عوض نشده پیکان را آوردند چهار نفر نشستند دونفر جلو دونفر عقب بنده هم نفر وسط چشم را بستند گذاشتند کف پیکان نه روی صندلی پیکان از فرودگاه برداشتند بردنده بعداً فهمیدم که داریم میرویم زندان کمیته در توپخانه که بهش می گفتند کمیته ضد خرابکاری درست شده بود اساساً درست شده بود برای چریکی زندانی بود پشت وزارت خارجه که شکنجه های معروفی که معروفیت پیدا کرده درآنجا شده نه در اوین آجایی بود که اول مردم را برای بازجوئی آنجا می بردن بعد می رفتد زندان اوین آنجا مرکز زندان اصلی سیاسی ساواک بود زندان کمیته بهش می گفتند بعداً معلوم شد که مرا دارند می برند به زندان کمیته نمی فهمیدم چشم بسته بود یک چیزی که فقط یادم رفته بود جالب است که برایتان بگویم این تضاد آن زمان می رساند مرا چشم بسته کف پیکان نشانده اند چهار ساواکی نر و خر دور و بر من نشسته اند داریم می رویم به سمت زندان رسیدیم به جائی که یک میدان خیلی گنده ای بود ماشین آنجا می چرخید تظاهرات وسیع آقا اینها خیلی ترسیده بودند می گفتند ساكت باشید ساكت باشید حالا مرا دارند می برند زندان من کافی بود فقط جیغ بزنم از گوشت اینها هیچی دیگر نمانده بود از صدای تظاهرات معلوم بود که تظاهرات عظیمی است من با اینکه بتوانم ببینم از صدایش می توانستم حدس بزنم که چه تظاهراتی است اصلاً یک چیزی بود هرچه فکر می کنم چه بوده امکاناً میدان شهید بود یا ۲۶ اسفند بود تظاهرات خیلی وسیع برای من خیلی جالب بود حالا من چشمها یام بسته بیرون دارم مرگ بر شاه می شنوم وسیع این ساواکی ها ترسیشان برداشته که من جیغ نزنم که مردم بفهمند و بریزند ما چیزی نگفتم ولی یک روحیه خاصی بود وقتی که وارد زندان شدم با افتخار مثل آنکه آن جمعیتی که شنیدم با من پشت من آمدند من رهبر آنها هستم وارد شدم همچین حالتی وارد زندان شدم اصلاً اینطوری باهشان راه می رفتم و حرف میزدم از روز اول وارد زندان شدم رابطه ام با بازجو اینطوری بود یا حالت اینکه من باید از او سوال می کردم تو چکار داری می کنی چرا داری این کارها را می کنی به صورت مرا بردن زندان آنجا بازجوئی شروع شد.

سؤال: اتهامات چه بود؟

آقای نادر اسکوئی: عرض بکنم که بازجوی من رسولی بود که از بازجویان ساواک در آن زمان بوده اولین باری

که من ازش سوال کردم که اتهام من چه هست و برای چه اتهامی مرا آوردید گفتند که توطئه برای براندازی حکومت سلطنت مشروطه است که اتهام که بهم بریزند هر که را دستگیر می کردند اتهام بھش می زدند گفتم خوب حالا اتهام مشخص ما چه است ما چه کار کردیم رسولی خنده گفت من پرونده شما را نیمساعت قبل داشتم نگاه می کردم حالا شما را بیاورند توی این اطاق دست بند میزدند چشم ها را می بستند سلول انفرادی فرقش با گذشته این شده بود که همان سلول ها بود سلول اینقدر کوچک بود که آقای حکمت فقط می توانستم دراز بکشیم اگر دراز می کشید دستهایتان را باز می خوردید می بود طرف دیوار و اگر دستان را بالا می کردید می خوردید به سقف فقط یکنفر دراز می کشید اگر می ایستادیم خیلی کوتاه بود توجه می کنید این سلول انفرادی را به ما داده بودند طبقه اول هم بود دستشوئی که می خواستیم بروم باید درب میزدیم می آمدند دست بند میزدند چشم را می بستند دم مستراح می بردن آنجا باز می کردند که اجازه دارند شما بروید مستراح عین اینکه هیچ عوض نشده بود مثل قدیمی فقط فرقی که این زندان کرده بود خوب طبیعتاً شکنجه نبود تویش یک دوم اینکه موکت کرده بودند کف سلول ها را سلول کفش موکت بود که بعداً به من گفتند کف قدیم سنگ بوده و اینها دیگر کفش سنگی نبوده عرض بکنم گفتم اتهام چه هست رسولی گفت آقا من پرونده شما را خواندم فکر کردم فیدل کاسترو ایران بودید گفتم چرا گفت آقا تروریسم فلان و بهمان یک پرونده کلفتی هرچه هم فشار یک بحث مشخصی بخاطر سفارت ایران است می گفتند نه ولی خوب سوالهایی که می کردند راجع به کیکاوی است ولی سوالهایی که می کردند من جمله آن بود ولی معلوم بود که فورمالیته است یعنی سوالهایی که راجع به کیکاوی کردند نیم ساعت بیشتر طول نکشید گفتند آقا کجا بودی فلان بودی من همه حرفهای را که به همه دنیا زده بودم گفتم شما خوانده اید توی پرونده ام بوده وقتی من با بازپرس صحبت می کردم سفارتشان که شاکی خصوصی بود می توانست تمام چیزها را بگوید خوانده اید همه اینها را گفتم بعد خیلی جالب شده بود رابطه من با بازجو یک مقداری مها می توانستیم فورماسیون بکنیم این بود مثلاً که به ما اجازه می دادند فقط رادیو را گوش بدھیم بعداً بختیار شده بود نخست وزیر بود ما هنوز در زندان بودیم یکروز که رفقم بازجوئی بختیار یک نطق خیلی غرائی رابطه با فساد و رژیم ساواک را باید منحل بکنم من رفتم پیش بازجو من شروع کردم بازجوئی را از او گفتم آقا نخست وزیر که این حرفها را زده نخست وزیر که می خواهد ترا منحل بکند تو چه می گوئی اصلاً چکاره ای که مرا گرفته ای اینجا نخست وزیر که می گوید ساواک را بیندازید اینها گیج شده بودند عصبانی شده بود نمی داند چکار بکند داستان تعریف می گرد می گوش ندهید به این حرفها برای

چه ما می افتم ایل بختیاری ایل قشقائی این ایل ها را ما کار کردیم تویش اینها بلند می شوند ارتش هم می‌آید این طرف میزnim پدر بختار غیر بختار چپی و راستی همه را درمی آوریم توی این مایه ها بودند.

سؤال: چند تا بازجو بودند بازجوئی کردند.

آقای نادر اسکوئی : بازجوی اصلی من یکنفر بود رسولی بود ولی من دونفر دیگر بازجو کردند.

سؤال: هر سه نفر این نظر را داشتند.

آقای نادر اسکوئی: نه فقط رسولی بود که من اساساً نمی دانم آنها نظر داشتند یا نداشتند من با رسولی بیشتر روپرتو بودم رسولی روز اولی که رفتم ریش نداشت روز آخر که باهاش روپرتو شدم ریش داشت خودش را داشت آماده می کرد با شرایط انقلاب اسلامی ایران بخورد بعدها شنیدم که رسولی رفته ساوااما من نمی توانم این را ثابت بکنم آره یا نه ولی بعدها شنیدم رسولی و تمام اعضای آن کمیته که آدم های اصلی سیاسی ساواک بودند فهمیده ساواک بودند به ساوااما رفتند و با حکومت کار می کردند شواهدی است ولی من مطمئن نیستم به صورت سوال های اساسی که می کردند نمی گفتم جوابتان چه هست فقط سوالها را بررسی می کردند اساسش این بود یکم که من آدمم ایران برای چی آدمم ایران و چی می خواهم در ایران تشکیل بدهم و دوم اینکه خارجی پشتم هست یا نه این سوال را مستقیم نمی کردند راجع به چی هست یا نه ولی هی سوال می کردند راجع به کارتر چه فکر می کنی راجع به شوروی چه فکر می کنی معلوم بود که رابطه ای با این نوع کشورها دارم یا نه چون معلوم شد تقریباً مسجل بود من به عنوان شخصی نیامدم گویا آدمم که نمایندگی دارم می کنم داستان خارجی را برای من خیلی راحت بود که مثل اینکه سوالی جواب ندهیم چون دورانی بود که اصلاً تمام رژیم پاشیده بود بخصوص بختار که سر کار آمده بود که ما حرف های نخست وزیر را خودشان را به خودشان تحويل بدھیم خیلی داستان عجیبی بود من در آنجا بود تا زمانی که ساواک منحل شد آقای بختار ساواک را منحل کرد زندان را بستند و من آخرین زندانی آنجا بودم من که آدمم بیرون از زندان کمیته درب زندان را بستند فردایش را هم شاه ایران را ترک کرد از لحاظ تاریخی بخواهیم بگوئیم آن ماه من از زندان آدمم بیرون.

سؤال: از فاصله‌ای که از زندان آمدید بیرون تا ۲۲ بهمن هیچ فعالیت جدی سیاسی می‌کردید.

آقای نادر اسکوئی: بله نه جدی سیاسی که نه فعالیت می‌کردم به این معنی که.

سؤال: به غیر از شرکتی که تازه راه افتاده بود.

آقای نادر اسکوئی: بله بله سعی کردم که بروم چیز بگیرم توی زندان که بودم تنها بودم فکر می‌کردم که چکار می‌خواهم بکنم این سؤالی را که شما کردید برای من یکماه و نیم توی زندان تنها خیلی سؤال‌های عجیب و غریب برای من طرح می‌شد که چکار می‌خواهد بکند و گفتم که خوب من در پاریس خیلی می‌نوشتم برای جاهای مختلف و به نویسنده‌گی علاقه داشتم گفتم بهترین چیز این است که روزنامه بدھیم بیرون از زندان که آدم بیرون اولین کارم این بود که بروم وزارت ارشاد ببخشید آنوقت وزارت اطلاعات امتیاز روزنامه بگیرم توی آن اوضاع وقتی وارد وزارت اطلاعات شدم وزارت را سوزانده بودند آتش گرفته بود کسی هم نبود توی وزارت‌خانه‌ها اصلاً یک حالت عجیب و غریبی بوده و شاه هم رفته روز قبلش کسی حال زیادی نداشت بالاخره یک مدیرکل مادر مرده را پیدا کردیم گفتم به ما امتیاز بده گفت برو آقا در بیاور کی به کی هست امتیاز بده و مملکت کجاست برو در بیاور ما تمام آرشیوهایمان که برای امتیاز بوده آتش گرفته وزارت اطلاعات را سوزاندند برو هر کاری که می‌خواهی بکنی بکن خلاصه می‌خواستیم امتیاز بگیریم که نشد اصلاً نخواستیم خر تو خر شده من تصمیم گرفتم که روزنامه می‌دهم بیرون امتیاز برای چه منتها تا بخواهم جمع بکنم وضعیت مالیم را درست بکنم برای روزنامه یک عده را جمع بکنم دور خودم برای روزنامه بعد چاپخانه پیدا بکنم اینقدر دیگر هوا مثل بالای تظاهرات کشید دیگر همه یگان رفت کنار و بعد روزنامه را تا دوماه بعد از انقلاب در نیاوردم ولی چون مقدماتش را انجام داده بودم وقتی که انقلاب شد من دوماه بعد از انقلاب روزنامه را درآوردم.

سؤال: تا وقتی که روزنامه درآمد از نقطه نظر تحولاتی که در ایران صورت گرفت با توجه به داوری‌ها و آرمان‌هایی که در دوران کنفراسیون داشتید چه تغییراتی در افکار صورت گرفت.

آقای نادر اسکوئی: بیشتر گیجی بود تا تغییر سیستماتیک افکار یعنی یک حالتی مثل اینکه مثلاً دربالای ابرها باشی از زندان آمدی بیرون جامعه راه افتاده شعار می‌دهند تظاهراتی که می‌کنید اصلاً شعار علیه چپی‌ها که عمری آنجا بودید بیشتر ممکن است بدنهند تا برای شاه یک حالت جنبش وسیع مذهبی در جامعه گرفته چیزهایی که اصلاً نه به سیاسی به من می‌خورد نه به شخصی در زمینه سیاسی هم توی این مایه‌ها نبودم طبیعتاً سرخوردگی نمی‌توانم بگویم هنوز هنوز چونکه یک چیز واقعی بود ماها آن موقع ۵، ۶ سال که فعالیت من داشتم بقیه بعد از ۲۰ سال در خارج از همه اینها به‌حال دشمن اصلی شاه بود شاه که رفته بود فرار کرده بود داشت می‌افتد به این معنی داشتیم به گل هم می‌رسیدیم به این معنی و سرخوردگی هنوز داغ بودیم و جا نیفتاده بودیم ولی خیلی روشن بود که ما ها در رفتش مستقیم شرکت نداشتیم یعنی این نبود که ما به پیروزی برگشتمیم آن اوضاع بهم خورد و ما برگشتمیم شاه رفته آره خوب به آن معنی به گل ما رسیدیم ولی هنوز سرخوردگی جا نیفتاده بود این بعداً با رژیم جمهوری اسلامی در میافتیم که خیلی سرخوردگی وسیع می‌شود ولی صادقانه بخواهم بگویم من در آن زمان قبل از اینکه انقلاب بشود آن یکی دو ماه را داریم می‌گوئیم که من به نتیجه رسیدم تمام حرف‌هایی که تا حالا زدم غلط بوده همچین چیزی نبود و به آن درجه نرسیده بودم بیشتر طرز گیجی عجیبی بود که در یک حالت آمده‌ای در یک جامعه‌ای که به یک سمتی دارد می‌رود تو دخالت نداشتی درگوش دادن و قول دادن جامعه به آن سمت تنها چیزی که مستند ما بود علیه شاه زدی شاه رفته این بود فقط این از لحاظ فکری بود از لحاظ روزمره زندگی من بعد از این همه سال برگشتم ایران فامیل و اینها احترام خاصی بین اقوام و اینها وقتی که مرا در پاریس دستگیر کرده بودند آن موقع ایران ایرانیها زیاد می‌آمدند پاریس و میرفتنند توریست بودند فامیل‌هایی که می‌آمدند سعی می‌کردند توی کارتیر که ما زندگی می‌کردیم زندگی نکنند که یک وقت برنگردنند اسمشان با اسم من از لحاظ ساواک یکی بشود همانها دیگر نادرعزیز نادرجان از این لحاظ اوائل بخصوص از زندان که تازه آمده بودم بیرون این قدر اینها دور و بر بودند مهمانی‌ها هنوز ضرب و آن داغی را ادامه می‌داد و هنوز ضربه را ندیده بودیم کجاها داریم می‌خوریم. من زودتر ضربه را احساس کردم که کجا داریم ضربه می‌خوریم چون من روز اول رفتم دنبال گرفتن امتیاز روزنامه را از همان شماره اول ولوله ایجاد شد باهشان به همه گفتم خیلی راحت‌تر بودم که ضربه کجا دارد می‌اید ولی خوب می‌گوییم زودتر دیدم دو سه ماه زودتر از کس دیگر.

سؤال : به عنوان رهبر کنفراسیون در سال های آخر یک عضو خیلی فعالش در این ماهها و هفته های بعد از انقلاب با حکومت موقت بازرگان و کسان دیگر و یک عده از کنفراسیون ها بودند منتها اسلامی ها بیشتر، بیشتر ارتباط داشتی یا نه.

آقای نادر اسکوئی: بله بله مثلاً دفتر آقای دکتر سنجابی که وزیر خارجه بود زیاد رفت و آمد می کردیم من رشته ام روابط بین المللی بود.

سؤال: سلامتیان هم آنجا بود اردلان بود.

آقای نادر اسکوئی : با آنها زیاد رفت و آمد می کردم باهشان بحث می کردیم عرض بکنم.

سؤال: استقبال آنها از شما به عنوان یکی از فعال چپ ضد شاه چه جوری.

آقای نادر اسکوئی: خیلی سرد غیر از خود سنجابی. سلامتیان اینها خیلی سرد چون نمی خواستند اصلاً شرایطی بوجود بیاید که بخواهند به ماها آوانس بدھند و شعر بخوانند خیلی سرد تا حدی که.

سؤال: در پاریس روابطتان گرم بود با سلامتیان.

آقای نادر اسکوئی: بله بله خیلی گرم بود سلامتیان یکی از عوامل اصلی و بیش مدیونم آزادی من در پاریس بود سلامتیان فعالیتی که برای من در پاریس کرد برای آزادی من فراموش نخواهم کرد خیلی ولی این روزهای آخری که داشتیم بر می گشتم ایران این سردی شروع شده بود و طبیعتاً خیلی خیلی چون می ترسیدند که ما ازشان بخواهیم که با شما کار کنیم در صورتیکه من نبودم توی این کار اگر می رفتم می خواستم بروم برای حکومت کار کنم اصلاً خودم را بخشی از آنها می دانستم ولی خود سنجابی بسیار گرم بود خیلی خیلی گرم بود. عرض بکنم توی وزارت اطلاعات باهشان رفت و آمد می کردم دکتر ممکن و اینها که مسئول (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳

سؤال: مصاحبه با آقای نادر اسکوئی.

نادر اسکوئی: بله، مثلاً در وزارت اطلاعات آنها بودند سر کار مطبوعات که بعدها می خواستند بیاورند سرکار حتی سوال می کردند نظر می دادیم و اینها ولی در مجموع خوب اساساً اینها بچه های چپی بودند اساساً اسلامی یا . . . بودند به این معنی هم پیاله نبودیم خیلی آنطوری ولی کلاً می توانم بگویم رابطه ها گرم نبود. بله همین گفتم روابط به این معنی آن وقت نزدیک نبود ولی محترمانه بود خیلی.

سؤال: روزنامه تا چقدر منتشر می شد تا چند وقت.

آقای نادر اسکوئی: عرض بکنم که اوائل اردیبهشت ما روزنامه را بیرون دادیم.

سؤال : شما کی ها بودید با همکاری چیز بودید.

آقای نادر اسکوئی : خیلی از دوستانی که درخارج داشتم از لحاظ گروهی بخواهید با بخشی از آن کنفراسیونی که باهشان کار می کردم البته این روزنامه معروف شد به نام گروه آزادی معروف شد بعداً که به یک گروه سیاسی هم وصل است که گروه سازمان کمونیست است به هیچوجه اینطور نبود منتها خیلی از بچه ها که برای آن سازمان کار می کردند به این روزنامه کمک می کردند. روزنامه را ما اول توی چاپخانه معمولی در آوردیم و بعد با روزنامه آیندگان قرارداد بستیم آیندگان صبح بیرون می آمد ما در چاپخانه آیندگان می دادیم روزنامه را بعد از ظهر می داد بیرون به نام روزنامه آزادی در آن زمان روزنامه زیادی نبود جنگ کردستان شروع شد و یکی از کارهائی که ما کردیم فکر می کنم هر روزنامه نگاری باید مصاحبات اخبار را می نوشتیم فقط با ارتش ایران مصاحبه نمی کردیم که نظر سخنگوی ارتش در جنگ کردستان چه جوری است با سخنگوی دموکرات هم مصاحبه می کردیم بغل هم چاپ می کردیم و به خاطر اینها تمام مشکلات ما در وهله اول شروع شد و بعد هم یک سری مصاحباتی من کردم با افراد مختلف منجمله شیخ علی تهرانی که یک سری حملات کرده بود به خمینی خیلی اشکالات تווیش بود اشکالات تضاد ما با اینها خیلی وسیع تر شد

سؤال: جهاد دانشگاهی هنوز تشکیل نشده بود.

آقای نادر اسکوئی: نخیر نخیر شروعش بود. این آدم های مکتبی درون دانشگاه هنوز دانشگاه قبلی بود آدم های مکتبی را چیز کردند دانشگاهها را بستند اصلاً بعد که دانشگاهها باز شد البته آن داستان جهاد دانشگاهی اینها است هنوز این اوائلش بود صرف اینکه شما ضد انقلابی هستید حقوق بهتان نمی دهند بیرون تان کردند روزنامه را که بسته بودند و بعد دو سال آخری که من در ایران بودم آنوقت کار آزاد داشتم و شرکت داشتم کار آزاد می کردم.

سؤال: از کارهای سیاسی بکلی کناره گیری گرفته بودید.

آقای نادر اسکوئی: کارهای سیاسی بکلی کناره گیری نکرده بودم من هنوز جلسات میرفتم و بچه ها را می دیدیم بچه های چپی سعی داشتند می کردند که یک چپ نوین بوجود آمده بود در ایران داستانی که می گوئیم آن موقع ها بود که شروع کردیم افکار عوض کردن و اینها حالا دموکراتزیشین بود گروه های مختلف می آمدند به این معنی دخالت داشتند ولی سطح فعالیت به مراتب پائین تر از زمانی بود که روزنامه ها را داشتم چون در روزنامه شب و روز در گیر بودیم با مسائل روزمره یک بار هم مرا گرفتند از طریق این حکومت و آن موقع هنوز خیلی مؤدبانه بود حرمت ها نرفته بود.

سؤال: زمان بازرگان بود.

آقای نادر اسکوئی: آخرهای بازرگان بود هنوز حرمت ها نریخته بود و فکر می کنم همان ساواها بود ما را گرفتند چون خیلی آدم های مؤدب و فهمیده بدون ریش و سبیل بودند کمیته اینها نبودند. سوال می کردند که من می خواهم چکار بکنم و چکار نکنم سوالهای خیلی مشخصی می کردند که معلوم بود پرونده مرا دقیقاً از پرونده سواک مرا خواندند و ریزه کاری پرونده را می دانند و سوالهای خیلی مشخص راجع به بنی صدر از من سوال می کردند راجع به بازرگان صحبت می کردند که نظر شما چه هست معلوم بود نوع سوالها را طوری دارند طرح می کنند که در ضمن دانه هم بپاشند ببینند که ما چه می گوئیم حاضریم با اینها کار

بکنیم یا نکنیم این سوالها را می کردند ولی یک ده دوازده ساعت بود.

سؤال: بهانه چه بود برای گرفتن.

نادر اسکوئی: همین فقط ببینند که کجا هستم و چکار دارم می کنم یک شرکتی درست کرده بودم به شما گفتم آمده بودند دو روز قبل که بسته حوزه ها را بسته بودند تو چکار داری می کنی این شرکت فانت هست یا نیست و اگر فانت، فانت چه هست چکار داری می کنی خوب آن موقع . . . زیر شرکت کار می کرد اتفاقاً به عنوان بسته بر قضا فانت نبود. خیلی هم موفق شدم تجاری بود ولی برای مدت کوتاه این داستان ها به این صورت ادامه داشت تا رسیدیم به ۱۵ خرداد همانطور دیگر داستان ها حاد.

سؤال: روی مجاهدین.

آقای نادر اسکوئی: بله، مجاهدین، بنی صدر فرار اینها گرفتن همه خلائق بود که من مجبور شدم مخفی برrom بندر عباس آنجا زندگی می کردم مخفی یک دوره ای تا نوامبر ۸۱ و بعد هم هی چیز تنگ شد من جرم هادر شرایط آن موقع اگر می گرفتند خیلی ناجور بود چون هم مدیر روزنامه بودم که رویش علنی بسته بودند راه را هم اینکه نماینده مجلس بودم از طریق جبهه دموکراتیک و علنی.

سؤال: کاندید نمایندگی مجلس بودید.

آقای نادر اسکوئی : بله، کاندید نمایندگی مجلس بودم و رائی که آورده بودم از رأی کیانوری اینها بیشتر بود.

سؤال : چند تا رأی آوردید.

آقای نادر اسکوئی: فکر می کنم ۴۷ الی ۴۸ هزار تا بود و شاید ۵۰ هزار تا با آن دو دلیل خوب اگر همان موقع ما را می گرفتند آنوقت . . عالی بود عالی و مرا می کشتند سوار کشته شدیم رفیع دویی .

سؤال : نکته مطلب دیگری نیست که بخواهید بگوئید در این مصاحبه.

آقای نادر اسکوئی: گفتنی که خیلی است نه دیگر دقیقاً در این دوره‌ای که هستیم زمانی که در روزنامه بودم فعالیت خیلی زیاد داشتم خیلی دوران عالی بود خیلی خیلی واقعاً اصلاً غیر قابل باور بود روزی که آیندگان را بستند ما را هم بستند چون چاپخانه آیندگان کار می کردیم و فردا یک چاپخانه کوچلو در فردوسی روزنامه را دادیم بیرون بجای اینکه روزنامه ۳۲ صفحه باشد گنده باشد روزنامه کوچلو شد مثلاً ۸ صفحه ولی مثل برگ ذرین این روزنامه به فروش می رفت و ما نمی رسیدیم چاپ کنیم چون چاپخانه ملخی بود آیندگان به آن ترتیب نبود روزنامه را ما چاپ می زدیم ۲ صبح شروع می کردیم به چاپ زدن که ۳ صبح دیگر پخش بشود برای پخش ادامه می دادیم تا ۱۲ ظهر ۱ بعد از ظهر همین طور چاپ می کردیم در صورتی که معمولاً روزنامه را یک دفعه چاپ می زندند تمام می شود و بعد میرونند توی قسمت دیگر کار بکنند ما در حینی که داشتیم شروع بعدی را می نوشتیم هنوز شماره قبلی داشت چاپ می شود در صورتیکه ما شماره بعدی را داشتیم حروفچینی می کردیم همان شماره قبلش چاپ بشود برسد به . . . روزنامه ای که مثلاً ۱۵ هزار تا تیراژ داشت یکهو شروع شد به ۱۵۰ هزار تیراژ یعنی صحبت‌ها نجومی شده بود و تبلیغات می توانستیم بگیریم یعنی وضع طوری شده بود که تبلیغات بعد مردم و دانشجویان دانش آموزان بخصوص داوطلب می شدند روزنامه را کنار خیابان می فروختند به همین طریق تیراژ یک دفعه می رفت بالا همه جا پخش می شد دوران یک دوران خیلی اکتیو و فعالی در زندگی بود منتها خوب در آن دورانی بود که فرمیدیم ضربه را کجا خوردیم ایم دیگر خیلی مشخص بود منتها ضربه خوردیم بعد داستان حوادث خرداد پیش آمد همه چیز دیگر بسته شد همه مجبور شدند فرار بکنند و اینها دیگر واقعاً دوران خیلی سیاهی بود.

سؤال : ممکن است بگوئید این ضربه ای که خوردید چه بود و مختصر توضیح بدھید ضربه را کجا خوردید و چرا خوردید. یعنی آزادخواهان ایران خوردن.

آقای نادر اسکوئی : بله، مسلم است هدف ما برانداختن من گفتم قبل از اینکه بروم اروپا شما از من پرسیدید راجع به ایران چه فکر می کردید من فکر می کردم دیگر قهرمانیم از این دیگر پائین تر آن موقع نمی رسیم فکر هم نمی کنم. این روشنفکرانی که من می شناختم و زمانیکه من باهشان سر و کار و آشنائی داشتم این همه فعالیت کردند که بخواهند این قمه‌را را یک چیز بدتر از آن بخواهند عوض بکنند. ضربه ای که خوردیم

ایدئولوژیک بود تمام آن افکار تمام ایده‌آل‌ها آرمان‌ها اینها پاشید ضربه سیاسی بود نمی‌توانستیم روزنامه خودمان را بعد از انقلاب در بیاوریم هیچ کار نمی‌توانستیم بکنیم جلوی همه جا را گرفته بودند ضربه اجتماعی بود، ضربه شخصی و مالی بود همه هرچه داشتند بستند و گرفتند نهایتاً هم بالاترین ضربه روانی بود آن زمانی است که سوار کشتنی هستید که خلیج فارس را دارید ترک می‌کنید و بر می‌گردید بندرعباس پشت تان است دوسال و نیم سه سال و نیم آمدیم ایران برگشتم بعد از این همه سالها که مثمر ثمر باشیم برای ایجاد یک ایران آزاد و آباد و شکوفا و فلان این حرفها وalan از جانب این جامعه بهره‌حال حالا این رژیم در این جامعه پایه دارد و این جامعه دارد حمایت می‌کند این رژیم را این جامعه انداختند تان بیرون فرار بکنید از این جامعه این بزرگترین ضربه هاست.

سؤال : خیلی متشرکرم جناب آقای اسکوئی. (پایان نوار ۳ آ)